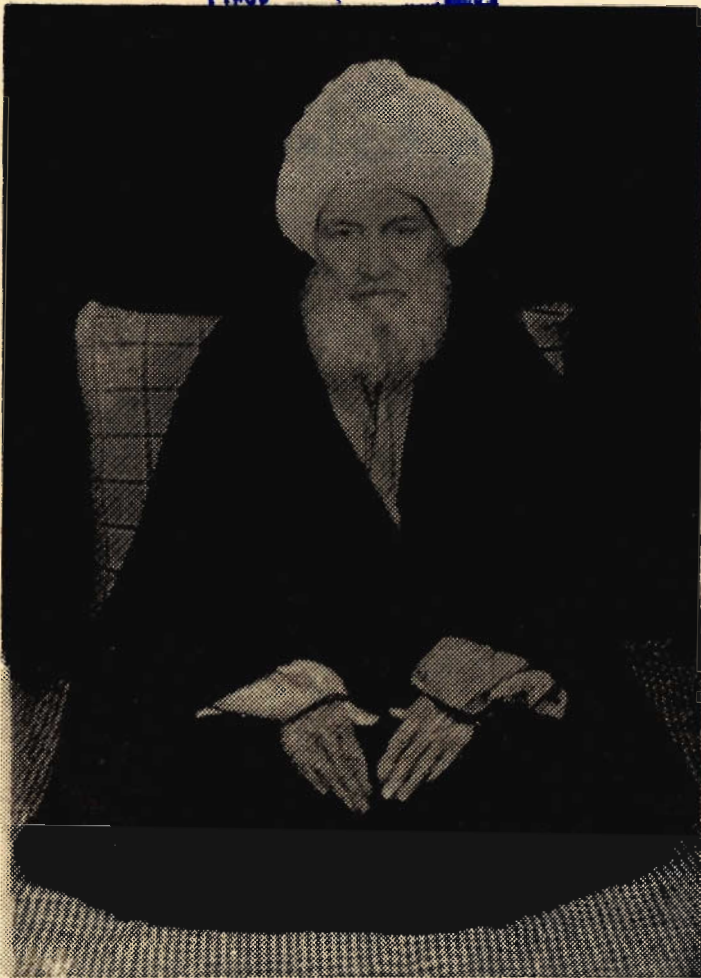


کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران



تمثال مبارک حضرت تاج الاسلام المیرزا شیخ انصاری، والمجاهدین زعمیم الملک والذین آیتہ العظمی
وعمولانا المآل العظیم آقا شیخ محمد صالح حاضری معروف بعلامہ مازندرانی مدظلہ الشریف

1. The first part of the paper is devoted to the study of the asymptotic behavior of the solutions of the system of equations (1) for large values of the parameter ϵ . It is shown that the solutions of this system are asymptotically equivalent to the solutions of the system of equations (2) for large values of ϵ .

2. In the second part of the paper the asymptotic behavior of the solutions of the system of equations (1) is studied for small values of the parameter ϵ . It is shown that the solutions of this system are asymptotically equivalent to the solutions of the system of equations (3) for small values of ϵ .

3. In the third part of the paper the asymptotic behavior of the solutions of the system of equations (1) is studied for intermediate values of the parameter ϵ . It is shown that the solutions of this system are asymptotically equivalent to the solutions of the system of equations (4) for intermediate values of ϵ .

4. In the fourth part of the paper the asymptotic behavior of the solutions of the system of equations (1) is studied for large values of the parameter ϵ . It is shown that the solutions of this system are asymptotically equivalent to the solutions of the system of equations (5) for large values of ϵ .



تاريخ معارف امامية

متضمن :

مذاهب اسلاميه و جواب جميع شبهات وهاية

ترجمة

كتاب ظلامه العترة الطاهرة الى حضرة قادة الاسلام الباهرة

بقلم مؤلف اصل :

محمد صالح بن فضل الله الحائري المازندراني

چاپخانه حيدري





وقف مرحوم
حجة الاسلام والمسلمین

بسم الله الرحمن الرحيم
اد قصبی

الفاتحة مع الصلوات

هو الله وحده

محمد رسول الله

لا اله الا الله

کتاب ظلامه العتره
باتاریخ معارف امامیه ، کتابی است دینی ، مذهبی
فلسفی ، اجتماعی ، عمرانی ، تاریخی ، رجالی ،
تفسیری ، حدیثی ، حکمی ، عرفانی ، اخلاقی .

بحث مینماید : از مذاهب اسلامیة مشهورة عموماً ، و از مذهب
امامیه و وهابیه و حنابلة و اشاعرة خصوصاً ، و از رجال ایشان و ائمة
اربعة و صحاح سنّة و مؤلفین و رواة آن و آنچه سزاوارست از محتویات
صحاح سنّة و نیز بحث می نماید از هفت جامع مذهبی امامیه و جامعین
و رجال آن ، و از سیر تشیع از صدر اوّل تا عصر حاضر ، و از آثار
شیعه و اعیان دانشمندان امامیه .

و کتاب مزبور دایر بر دو قسمت است : قسمت اوّلی بحث می نماید
از اصول عقائد و حق کشی هائی که نسبت بمعارف اهل بیت در اصول دین
شده و این قسمت در نظر خواننده مجسم می نماید : صورت توحید امامیه
و معارف الهیة ایشان را از هر طبقة : از عوام و علماء و حکماء و

فقهاء و محدثین و عرفاء و مرashed حقه و ذوی الفنون و ادباء ، خاصة از ملت ایران .

و همچنین صورت توحید اهل بیت و صورت توحید ابوالحسن اشعری و وهابیه و حنابلة و حشویته و غیرهم ، در این قسمت حمله های آل مشعشع و عثمانیه و وهابیه را برمشاهد مشرفه خواهی خواند .
و قسمت دوم : بحث می کند از مشاهد خاندان نبوت و اولیاء و شعائر اجتماعی و عمرانی آن و در این قسمت فلسفه اجتماع و عمران مفصلاً نگاشته شده و در آن آشکار می شود که دعوت وهابیه دعوت بانحلال اجتماع و ویرانی عمران اسلام است نه اصلاح دینی و عمرانی .
و نیز در این قسمت شرح داده می شود : موازنه ، میان جنگهای صلیبی برای حفظ و استخلاص مشاهد (قدس) و جنگهای وهابیه برای ویرانی مشاهد اولیاء با شرح احوال قرامطه و مشاهیر غلاة و انواع غلوه و جواب طعنهائی که مفرضین بر امامیه می زنند راجع بقول برجعت و امر قائم موعود .

و هر دو قسمت بطور مستوفی بجواب شبهات وهابیه و سابقین ایشان مانند ابن تیمیة و ابن قیم و دفع کلیه مفتریات بر اهل بیت و وجوه صحابه می پردازد .

مؤلف اصل و مترجم : محمد صالح بن فضل الله الحائری المازندرانی
(علامه) .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ ترجمه مقدمه کتاب ﴾

رسیدن کتب وهابیه از حجاز و چگونه آن

در ماه جمادی الاول ۱۳۵۵ هجری سه کتاب در مذهب وهابیه برای نگارنده از مکه معظمه رسید.

(۱) حیوة القلوب بدعاء علام الغیوب تألیف شیخ ابی السمح امام مسجد الحرام و مدیر دارالحديث در مکه (معاصر)

(۲) کتاب توحید تألیف شیخ محمد بن عبد الوهاب ۱۱۱۵-۱۲۰۶ مؤسس مذهب وهابیه در قرن ۱۲

(۳) اثر الدعوة الوهابية في الاصلاح الديني و العمراني تألیف مورخ فرقه وهابیه محمد حامد (معاصر)

و این هر سه کتاب آمیخته است بسخنهای آتشین حملات دعاء وهابیه و آکنده به نیش های زهر آگین نسبت بشیعه ، بلکه بر اسلام عجم و بر توحید امامیه بسایر فرق اسلام است و این فرقه ، سخت بر توحید امامیه و اسلام عجم در ابنیه و عمران دینی و مذهبی مسلمین در ممالک اسلامیّه خصوص در ایران و بین النهرین

حمله‌ور شدند و ایرانیان را از دانش و خرد و آئین برکنار می‌دانند و می‌نویسند : که دانشمندان ایران که داعیه علم و اسلام دارند هنوز معنای لا اله الا الله محمد رسول الله - را نشناختند و ملت ایران هیچ گاه بآئین محمد ﷺ ، کردن ننهاد مگر برای ابقای کیش گبر و مجوس و احیای مراسم بت پرستی ، می‌گویند : اینها همه از خاک ایران بساثر بلاد اسلام حتی دیار نجد و غیره قدم گذارده است .

اتفاقاً تکارنده ، در این سی سال و اندی که از عتبات بایران روی نموده و در بابل مازندران اقامت گزیده و هم از آن پیش که در مشاهده مشرفه بوده است اطلاع درستی از عقائد این گروه نداشته و درصدد آن هم نبوده است جز آنکه گاهی می‌شنیدیم و هابیه می‌گویند : شیعه و سائر فرق اسلام مشرک و بت پرستند چه آنکه میان خود و خداوند واسطه و وسیله از خاندان نبوت و سائر صلحاء و اولیا بر می‌انگیزند .

چنانکه عبده اصنام هم بتهای خود را واسطه و شفیع قرار میدادند و نیز گویند : ابنیه و عمران مذهبی و بارگاههای اجتماعی و مشاهده عمومی که مسلمین خاصه ایرانیان بنام آرامگاه و روضات شهداء صدیق یا ائمه و اهل بیت رسالت ساخته‌اند و آنرا زیارتگاه و جایگاه تعظیمات و احترامات قرار میدهند بدعت و ویران کردن آن و نابود ساختن همه نشانه‌های آن واجب حتمی و فریضه دینی است ۱۱ بر روی همین عقیده اقدام اخیری که در ویرانی ابنیه مقدسه بقیع نمودند بر همه معلوم است .

از این پیش هم هجوم هائی که برمشاهد عراق از وهابیه در (۱۲۱۶) هجری و از آل مشعشع: حکام حویزه چندین قرن قبل و از عثمانیه در ۱۲۵۸ شده بود مطلع بودم همان وقایعیکه کشتارهای عمومی از مسلمین در آن شده از آن میان ده هزار تن از علما و سادات بی گناه

وهابیه هنوز افتخار
بکشتن بزرگان شیعه
و رجال ایران در
۱۲۱۶ می نمایند

که اغلب ایرانی بودند در کربلا کشته شدند، و شرح این وقایع در جزء اول کتاب با عملیات جان کدازی که وهابیه در ماههای حرام نسبت بقبته الاسلام و بارگاه عظیم القدر حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام کردند نکارش یافته حتی آنکه مورخ وهابیه هنوز اعتراف و افتخار می نماید که قربانگاه هول انگیزی تشکیل دادند و خونهای بسیاری از بزرگان شیعه و رجال ایران را که با وهابیه روبرو شدند مانند رودها روان ساختند یعنی موحدین نامدار عجم را بنام شرك و بت پرستی یا بجرم تشیع از دم شمشیر و غیره گذراندند .

و بقول مورخ مزبور پیروز برگشتند و چشم حسین بن علی را به پیروزی و چیره گی خود روشن نمودند بهر حال موقعیکه این سه کتاب رسید، نکارنده، سرگرم بتألیفات دیگری (در معقول و منطوق و غیرها) بودم که حقیقتاً انتقال از آن باینگونه مباحث مذهبی و تاریخی برای من بی شباهت با انقلاب ماهیت نبود .

مع الوصف ، نخستین ساعتی که چشمه
بنکارشات شرر انگیزدعا و هابیه افتاد آنچه
خود از پیش داشتم فراموش نموده و کارهای
تمام و ناتمام خود را بکنار انداخته احساسات

تصمیم مؤلف برای
رفع شبهات و احیای
معارف عترت

خود را در برابر این عقائد چنین یافتیم که من تنها برای تحقیق این امر
خلق شدم گویا جز این چیز دیگری نمیدانم با آنکه در این و در هر چیز
بنا چیزی و بی مایگی خود معترفم .

و چون مطالعه این کتب را آغاز نمودم موی
بر تنم راست شد و رشته شکیبائیم از دست رفت
همی اشک فرو ریخته دریغ گفتم که چگونه

آغار بازبینی کتب
و هابیه و خاطرات مؤلف

برادران نجدی ما جانب حق را شکسته و حقوق برگزیده گان گرامی
حق را باطل ساخته و بنیاد شوکت و عظمت اسلامی را از بن انداخته و
عطای توحید اجتماعی را بسنگ تفرقه خورد کرده و پرچمهای سایه گستر
خداوند را سرنگون نمودند ، همان پرچمهای درخشانده ای که بر ضد
ناقوس و چلیپا و تثلیث و بنام توحید محمد و قرآن و اسلام بر پا است و
همواره دلهای دشمنان را بلرزه می آورد و دوستانان شرک به ذات بی همتا
و پرستندگان جبت و طاغوت را در هر جا بندای (لا اله الا الله محمد
رسول الله) خار و اندوه گین می نماید و پیوسته نیک بختان گیتی را از
دور و نزدیک بسوی پرتو و فروغ روز افزون خود می رباید .

از این رو بسی در شگفت آمده متأسف
گردیدم بلکه سر تا پای از آتش غیرت سوختم
و با خود همی گفتم: سبحان الله ، دین محکم اسلام

جلوه دادن باطل
بصورت حق

را که برای همیشه و برای تربیت همه مردم تأسیس شده چه رخنه‌ها رسیده و چه دستها با آن بازی کرده ، چه بدعتها که بنام سنت گذارند و چه فسادها که بنام اصلاح کردند و تفریق کلامه را با اسم نگاه داری جماعت ، و هتك حرمتها و شعائر الهی را بعنوان اخلاص در توحید ، و دشمنی با عترت و کناره‌گیری از اهل بیت را دوستی با خدا ، و مشاهده مقامات آل الله و آل ابراهیم را هیاکل معبوده و اصنام مسجوده پنداشتند و تشبیه و تجسیم را بنام تسبیح و تنزیه ، و اثبات اعضاء و اجزاء را برای ذات واجب بسیط با اسم توحید اسماء قلم داد نمودند .

و یزدان پرستهای پاك نیت را مشرك دانسته و
بهتانه‌های شگفت‌انگیز اسلام عجم را که یگانه ملتنی هستند که معارف

اسلامی را در عالم منتشر فرمودند انکار نمودند مگر بوجهی سیاسی ، و گفته بیغمبر را که فرموده : اگر دین آویخته بستاره ثریا شود عجم بآن دست خواهد یافت ، فراموش نمودند ، و نیز نام مرده پرستی و عبادت قبور ، بر شیعه ایران و عراق و سائر مسلمین نهادند ، و می‌گویند : شیعه ، روزی و یاری و تبدیل زیان بسود ، و مانند آنها را تنها از مرده‌گان و از سنگ و چوب آرامگاه ایشان و یا از خاک استخوان مرده‌های آنان می‌جویند نه از خداوند . !!

و از طرف دیگر علوم و معارف عترت

مگر وهابیه بنیاد کیش
خویش را باز دید
نمی‌کنند ؟
بیغمبر خود را ترك گفته و اهل ذکر : (قرآن)
را چنان از یاد بردند گوئی خدا چنین اشخاصی
را نیافریده ، یا از معارف علوم و آداب جد

خویش ارثی برده‌اند ، یا پیغمبر هر چه داشته به بیگانگان اختصاص داده است و از این رو کار را بجائی رساندند که چهار تن از علمای عصر اموی و عباسی را که در اختلافات ، مانند چهار ملت متحارب‌اند بنام چهار مذهب برای همیشه پیشوای خود قرار دادند و نیز ابو الحسن اشعری و ابن تیمیّه و ابن القیم و شیخ محمد ابن عبد الوهّاب و همکثان ایشان را بر اهل بیت وحی تقدیم نمودند ، چنانچه با قرار مورّخین و هواخواهان خویش خواهی دید و نیز روایات خوارج و جمّالین احادیث و مجهولین و مطعونین را که نزد فریقین نکوهیده‌اند مانند وحی آسمانی تلقّی و پیروی کردند و هیچ التفاتی بروایات موثّقین اصحاب اهل بیت پیغمبر و حواریّین هر يك (که تاریخ درخشنده ایشان برای همیشه فروزنده است) نفرمودند الی غیر ذلک از مندرجات کتب دعوة و هادیّه که بر همه آگاه خواهی شد انشاء الله تعالی ، برای این چیزها بود که چون چشم در خلال مطالعه کتب و هادیّه بمقالات اشعریّه یا گمراهی های امویّه یا افسانه های حشویّه یا کج رویهای کرامیّه یا مضحکات حنبلیّه یا آئین تراشی های نوظهور و هادیّه می افتاد روانم افسرده و فکرم پریشان و دیده‌ام گریان می شد ، که چگونه باطل محض بصورت حق جلوه گر شده و گمراهی شکل راستی و درستی بخود گرفته است با خود گفتم هان ای دل با تلخی حق و حقیقت بساز و راه راست را از دست مده و خود را مانند این گروه گمراه و تباه مکن اینک پاره‌ئی از سخنهای و هادیّه را عیناً ترجمه نموده از نظر خوانندگان می گذراند تا بدانند که اساس توحید خالص ، و بنیاد اکرام اهل تقوی ،

و ناموس تعظیم شعائر حرمت الهیّه ، و رویت حفظ آثار دین ، و راه زنده داشتن امت محمد ﷺ در کشورهای عالم از مرام و مسلک وهابیه فرسنگ ها دور است ، ضمناً پاره ای از خاطرات خود را که در جزء اول اصل کتاب نگاشته ام در این مقدمه یاد آوری می نمایم .

(سخن های آتشین وهابیه و تکفیر امام

حنابله شیعه ایران و عراق را در آغاز کتاب خویش) .

اول کاسه و درد

و یا سوء المطلاع

امام حنابله شیخ ابوالسّمح درمطلع کتاب خود:

حیوة القلوب ، برادران عالم خود را تکفیر مینماید و عبده اصنام را برادران علمای اسلام می شمارد ، این است ترجمه عین عبارت او :

اما بعد پس این رساله ایست در توحید الوهیت یعنی در تخصیص

خدای تعالی بعبادت ، همّت بدان گماشته و آن را نگاشتم ، برای آنکه

دیدم بسیاری از علماء چه جای عوام الناس ، غیر خدا را بخدائی می پرستند

و غیر ویرا بالوهیت میخوانند و دعا و نذر و قربانی و طواف و محبت و

خوف و غیر اینها از عبادات ظاهره و باطنه را برای غیر خداوند عزّوجلّ

بجای می آورند ، و این امور را توسّل و وساطت و شفاعت می نامند ، و

می گویند : ما ایشان را نمی خوانیم و برای ایشان نذر نمی کنیم مگر

برای آنکه ما را نزد خداوند مقرب و بوی نزدیک نمایند زیرا ایشان

نزد خدایتعالی دارای قرب و جاه و منزلت اند و این گفتار مانند گفتار

عبده اصنام برادران گذشته ایشان است ، که سوره زمر حکایت از آن

فرموده :

والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقر بونا الی
الله زلفی (۱) :

یعنی آنانکه غیر خدا را اولیای خود گرفتند می گویند : ما عبادت
نمی کنیم ایشان را مگر برای آنکه نزدیک کنند ما را بخداوند و بقرب
و منزلت نزد او برسانند ، باز ابوالسّمح در همین کتاب می نویسد: دشمنان
اسلام از آن جمله یهود و نصاری و بت پرستان و مشرکین و مجوس و
ملحدین اند و بدتر و دشمن ترین آنان باسلام که سخت باین دین لطمه
می زنند همانا آنهایند که میگویند : ما علمائیم و هنوز معنای لا اله الا
الله محمد صلی الله علیه و آله رسول الله را نشناخته و هیچ عقل و فکر و دانش ندارند که
تمیز دهند میان اسلام حق و اسلام باطل .

اینها در محیطی پرورش شدند که اولیا را در آن، بیش از خداوند
تعظیم و توقیر می نمایند انتهی

آنکاه پس از بسیاری از اقترها که بعلمای اسلام بسته میگوید:
امثال این مقلدین نادان بی مغز و بی خرد که خداوند قلوب ایشان را
بسته و مهر جهل و قفل کوری بر آن زده بخدا قسم برای اسلام زیان دارتر
از نصاری و یهود ملحدین اند اینانند که عوام را دعوت بشرك و بت پرستی

(۱) جواب این مقاله را مفصلا در کتاب ما خواهی خواند و در اینجا

خواننده متوجه بکلمه ما نعبدهم باشد که عبدة اصنام بالصراحة اقرار بعبادت
و پرستش اولیاء خود می نمایند و همین معنی ایشان را از موحدین که جز
خدای را نمی پرستند و دعا و تقوی و اهل تقوی را تنها وسیله اجابت میدانند
فرسنگها دور و جدا می سازد آیا عجب نیست که کلمه ما نعبدهم را و هابیه
در آیه نمی بینند ؟ و از قیاس مع الفارق شرم نمی نمایند ؟ (مؤلف)

و اعتماد بر بتها می نمایند خدای را بایشان معرفی نمی کنند و ایشان را بنعمت خدا متذکر نمی سازند و ایشان را اقبال بحق نمی دهند و بیاب الهی ارشاد نمی کنند، تا آخر آنچه از این قبیل گفته ، در این مقدمه جای جواب از این سخنان بی جایست چه آنکه کتاب ما باین وفانموده چیزی را فروگذار نکرده ولی در اینجا همین قدر می گوئیم : ما در میان علمای اسلام نمی شناسیم کسی را که باین سیرت و سریرت است مگر هر آن کس که بعد از خلفای راشدین رضی الله عنهم طاغوتهای عصر امویّه و عباسیّه و قرون بعدیه را بر عترت محمد ﷺ و برگزیده گان خدا و رسول مقدم داشته و گوش بهر مبدع مذهب سازی فرا داشته و به همین سبب بمفادمن اصفی الی ناطق فقد عبده ، ایشان و گفتار ایشان را پرستش نموده و هیچ از خداوند نترسیده و سفارشهای خدا و رسول را در حق عترت که به آواز بلند ، گوش زد ملل عالم شده زیر پا کرده و هیچ مردم را متذکر نساخند بنعمتهائیکه خداوند او را برای همیشه مسؤل آن قرار داده در آن آیه که فرموده ولتسکّن یومئذ عن النعمیم ، و باتفاق فریقین مراد همانان نعمت وجود اهل بیت است نه خوردن و آشامیدن .

و نیز مسلمین را ارشاد و هدایت بیاب

سنجیدن باب مدینه
علم در اسلام و باب
قریه مقدسه در یهود
می شوند ، (چنانچه یهود بدخول باب قریه
مقدسه امتحان شدند و مأمور شدند با سر

در حالتیکه بهیئت سجود یعنی تعظیم برای خداوند باشند داخل شوند
بالعکس سرکشی کرده با دُ برهای خویش وارد شدند) وانگهی علی

عَلَيْهِ السَّلَامُ باب مدینه علم نبی ، بنص فریقین بوده ، آیا آن علمائیکه مردم را ارشاد باین باب نکرده و ابواب علوم و مذهب او را بر مردم بستند کیانند ؟ چه عجب که ابو السّمح مشبّه و مشبّه به و وجه شبه را در تشبیه گروهی از مسلمین بیهود یا ترجیح یهود بر ایشان اشتباه کرده زیرا که اگر تشبیه یا ترجیح صحیح باشد باید آثانی را که باب مدینه علم النبّی را بر خود بستند با یهود که باب قریه مقدسه را بر خویش بستند موازنه نمود ، نه شیعه علی را .

آری ، آنائیکه ابوالسّمح نکوهش کرده آنهائند که گروههای بیگانه را بر معادن نبوت ترجیح داده و علوم و روایات عترت را به پشت پازده و روی بروایات یکهزار و دویست خارجی (ازرواه صحیح بخاری) کرده علاوه بر آنچه از دروغ زنها بر خدا و رسول ورشوه گیران بر جعل احادیث و تفسیر جعلی بر آیات فرا گرفته و در میان ایشان کسی (۱) بوده که فاروق رضی الله عنه او را با عصای خود تادیب نموده و آنچه از بیت المال خورده از وی غرامت کشیده (و وی را بزبادنی روایت از پیغمبر ﷺ ملامت و تهدید فرموده) .

آری کسی که گوش فرا دارد بناطقی او را پرستیده ، مگر از جانب خدا و رسول سخن بگوید ، بدیهی است که این صفت از روزیکه حق و باطل بهم آمیخته شد جز در اهل بیت و آنانکه مورد تصدیق اهل بیت اند یافت نمی شود ، و اگر باشد راهی برای تشخیص آن که اطمینان بخش باشد نیست ، چه آنکه پس از قتل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در چهل بعد از هجرت

(۱) مراد ابو هریره است که شرح حال او خواهد آمد .

حق و باطل بیسکدیگر مخلوط گردید از هر حلقومی آواز قال النبی^ص بلند شد و هر شتربانی که وقتی بر پیغمبر سلام کرده یا ناقه او را آب داده بود منصب محدثی و صحابیت را در مغز می پروراید و منتظر فرصت و خدمت بود و این فتنه و محنت ، پس از کشتن حسن در پنجاه از هجرت افزون شد .

(و سبط اکبر با دلی بر خون از این وضعیت (نه تنها از زهر) ، بدیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت) .
این وقت - متقوله کذآبة - دروغ سازان بر وجوه صحابه ، بلکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار شدند .

تنها کسیکه کمر بست برای جنگ علمی
با کذآیین و جمالین و کاتمین حق ، امام مجاهد
عابد ، حسین بن علی علیه السلام بود که در سال شصت
هجری (۱) - و پیش از آن - جنبش علمی و
دینی عجیبی نمود مخصوصاً در این سال هزار تن
از محدثین اقطار را گرد خود فراهم فرمود و همه
را گواه بر سنت صحیح و احادیث نبویه و تفسیر آیات گرفت و از ایشان
پیمان سخت گرفت که همه را حفظ کرده منتشر نمایند .

(رجوع شود بکتاب سلیم بن قیس و احتجاج طبرسی وضوء البصر (۲))

(۱) دو سال پیش از مرگ معویه چنانچه در کتاب سلیم بن قیس است و این روایت که داستانی است طولانی در احتجاج طبرسی و غیره مذکور است و در آن علل اختلاط حق بیاطل و موجبات وضع احادیث شرح داده شده است
(۲) ضوء البصر کتابی است خطی از یکی از بزرگان علماء امامیه و نزد نگارنده موجود است .

و غیرها)

سپس وقعهٔ جان‌گداز کربلا در شصت و یک هجری واقع شد ، خلاصه ، حسین بن علی علیه السلام مدت شش ماه در مکه و توابع آن حقائق کتاب و سنت را تبلیغ و صحیح را از سقیم ، جدا فرمود ، تا آنکه بتشکیل آن مجمع عظیم علمی و دینی که مرکب از هزار ^(۱) محدث از صحابه و تابعین

(۱) بلکه در روایت ، زیاده از هزار تن ضبط شده که همه اعتراف نمودند که آنچه را حسین علیه السلام فرموده و از ایشان گواهی بر آن خواسته از احادیث نبویه و تفسیر آیات ، صحیح است و همه را از پیغمبر و صحابه و تابعین و ابناء صحابه شنیدند و گواهی دادند که خبر دادند ایشان را باین احادیث کسانی که امین و موثق نزد ایشان بودند و شك نیست که حسین علیه السلام چنانچه ایشان را گواه گرفت بر منافقی که موجب رجوع باهل بیت است خصوص بعد از اختلاط و امتزاج حق و باطل و راست و دروغ ، هم چنین گواه گرفت ایشان را بر معالم حلال و حرام و سنن نبویه ای که بیگانگان تغییر دادند و این معنی از صدر روایت سلیم استفاده می شود آنجا که قید می کند جمله (من حلال و حرام) را خلاصه آنکه مقصود ، وجوب رجوع باهل بیت است پس از این اختلاط حیرت انگیز نه مجرد اعتراف بفضیلت و فضل ایشان سپس عمل باقوال غیر ایشان در معالم دین ، زیرا که مجموعهات ریاکاران سنت تراش مسند ساز ، از اقوال رسول و صحابه و ابناء صحابه و تابعین ممتاز نبوده پس حسن ظن لا حقین بر و ایاتی که منتهی می شود باین محدثین مصنوعی و مدلسین ، برای حقیقت جو سودی نخواهد داشت چه آنکه در راس آن پر نگاه دروغ و سد بزرگی است که قطع می کند سلسله روایت را از صدق و راه راست پس عقلا و عادتاً چاره ئی جز پیروی اهل بیت پیغمبر و پیمودن طرق ثقات ایشان که منزله از این تصنعات است نیست و عنقریب در کتاب ما راه علاج قطعی را برای این درد تاریخی بطور روشن خواهی یافت انشاء الله تعالی .

و ابناء صحابه بود موفق شد که هر يك گواهی دادند بصحت آنچه بیان فرمود و حقیقتاً يك هزار مؤسسه و دارالحدیث سیار از سینه هزار شاهد و جیه و محدث فقیه ترتیب داد که سرمایه مذهب صحیح را موافق نص پیغمبر ﷺ برای طالبان حقیقت تأمین فرمود تا هر زمان توانست از پرده تقیه بیرون جسته با اکذیب معموله و شهود زور و کاتمین شهادت مقاومت و مبارزه کند ، و از طرف دیگر جان خود و اهل بیت و حواریین خود را در این راه با نام يك ابدی و شرافت فوق العاده داد و بر حقیقت جویان ، ثابت نمود که زمام داران امر در مقابل او شایستگی ندارد و در امر دین و کتاب و سنت رجوع بایشان و بهواخواهان ایشان اگر چه اهل روایت و درایت باشند غلط محض است چه آنکه با این همه فجائع صوری و معنوی اعتمادی بر ایشان نخواهد بود .

این بود ، که پس از وقعه کربلا سرمایه معارف نبوی تنها در خاندان نبوت و پیروان ایشان محفوظ بود و در ظاهر حال ، عالم و حدیث در میان دنیا طلبان فراموش شده مردم را حیرت فرا گرفت مگر کسانی که - ولو در پنهان - بزین العابدین مراجعه نمودند .

چنگ علمی حضرت حسین ، هم از يك طرف راه رجوع به سید سجاد و آل رسول را باز کرد و از طرف دیگر محدثین صحیح ، از سادات

نتایج جنبش علمی
حسین علیه السلام

تابعین و ابناء صحابه ، از همان سرمایه که حسین تأمین کرده بود می توانستند حقیقت گوئی نمایند سید سجاد هم از گوشه و کنار و در پرده و آشکار ناظر رفتار و گفتار آنان بود تا آنکه حضرت باقر و صادق مانند دو آفتاب فروزنده و دو ابر گوهر بار ، طلوع کردند ، خداوند هم ستمکاران و

اهل دنیا را با امرُ ملک مشغول فرمود لذا علم بین اهلش منتشر و در برابر
مجموعات اولیه و مسانید بعدیه و علمای مصنوعی، لواء علم حقیقی افراشته
شد ، و هر يك از ائمهٔ بعدیه بصحت درایت و روایت حضرت باقرین علیهما السلام
با هزارها از عناصر ابرار و ثقات نامدار گواهی دادند و ناگفته ها را هم
بمرور و طبق حوائج مراجعین گفتند از این رو مذهب صحیح اهل بیت
که عین مذهب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و سبطین است دست بدست و
سینه به سینه بما : فرقهٔ امامیه، محفوظ از دسائس ، و مصون از وساوس ،
و منزّه از رشوه و اغراض شخصی و مبری از فشارملوک و اکراه و اجبار
جباره ، رسید .

آیا با این مقدمات شکی می ماند در اینکه کسیکه دعوت
می نماید مردم را بشرک ، و هدایت می کند ایشان را بمحاکمه نزد
طاغوت، یافت نمی شود در این سلسله از علمائیکه از ایشان و با ایشان
اهل بیت نبوت اند ؟ و آنکه ابو السّمح توصیف نموده غیر ایشانند ؟
یعنی آنها بند که مقدم داشتند بر اهل ذکر و راسخین در علم، امثال ابن تیمیه
و ابن القیم و ابن عبدالوهاب را ، نه از علمای امامیه و نه متفقین با ایشان
از فرق دیگر .

باز ابو السّمح پس از بیان توحید گوید : و هرگاه
کیانند علمائیکه واجب
می گویم علما ، مرادم از علما مشاهیر حفاظ از
است رجوع بایشان ؟
اهل حدیث است مانند : امام شافعی و احمد بن

حنبل و مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ابن مهدی و بیهقی و شیخ -
الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم جوزیه و امثال ایشان از هر مجتهد غیر
مقلدی از متقدمین و متأخرین ، که خداوند بصیرت ایشان را بقرآن کریم

و حدیث رسول اعظم درخشان فرموده ، آنانکه بر کتاب و سنت قول و عمل هیچ کس را مقدم نداشته ، و هر محاکمه‌ئی را جز به پیشگاه کتاب و سنت نبردند ، اتمی .

نگاه کن ای منصف ، چگونه ائمهٔ اهل بیت را که باجماع فریقین سادات فقهاء امت و محدثین درجهٔ اول اسلام اند نام نبرده و در عداد این علماء که بعضی از ایشان معاصر با اهل بیت اند نهمرده است و چگونه ایشان را فراموش کرده یا عمداً غفلت ورزیده ، و تنها آنچه این گروه گفته اند دین و آئین خود پنداشته است .

عذر بدتر از گناه : و اگر باو بگویند چرا نام اهل بیت را نبردی ؟

شاید بگوید : شأن ایشان بلندتر از آن است که

در شماره این فرومایه‌گان شمرده شوند ، چه آنکه ایشان را در ردیف اولی‌العزم از انبیاء باید شمرد ، چنانکه نظیر این معنی را ابن ابی العتیق در حق مجتبی علیه السلام گفته ، لکن خدا میداند همواره اینگونه لغزشها از این گروه سرزده و از این قبیل عذرهای بدتر از گناه آورده اند و ما بالحس والعیان می بینیم که عمل ایشان بر خلاف است بلکه قیاس را بر نص عترت مقدم میدارند با آنکه معترفند باینکه لا قیاس مع النص ، و اگر بر ایشان کسی خرده بگیرد ، نص جعفر صادق را تکذیب می نمایند که تمام ائمه و امناء ، هر يك آن را تصدیق نمودند اما چون شعبی و مغیره ابن شعبه و عمرو عاص و مروان و ابو هریره و مانند اینها حدیثی بگویند تصدیق می کنند .

ملاحظه کنید کتب و هابیه و غیر ایشان را چگونه بر خامه و زبان ایشان تکرار می یابد تکذیب احادیث ثقات و حفاظ عالیقدر ،

که از آل رسول نقل می نمایند ، بدون اینکه معرفتی بر حال ایشان داشته یا آشنا بعلوم این خاندان باشند ، یا آنکه در اصول و فروع باهل بیت استناد کنند ، مگر معدودی از این گروه از قدماء و متأخرین که خواست خداوند ، اصلاح ایشان بوده است .

و نظیر گفتار ابوالسمع در فراموش کردن اهل مورخ و هابیه علم و اهل علم را می کشد و کشتن را احیاء می پندارند

البیت و از میان برداشتن نام ایشان گفتار مورخ و هابیه در تاریخ خود : - اثرالدعوه الیه است - آنجا که از تقلید کورکورانه ، نکوهش می نماید باینکه : چنین تقلید است که در امت

اسلام فکر جدی و روح استقلال و مکارم اخلاق را می کشد و شعله نشاط را خاموش می کند و مدنیته اروپائی فاجره زشت را بر پا میدارد تا آنکه می گوید : من بتمام معنی ایمان دارم که مقلدین زمان ما تقلید ائمه اربعه : مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمد را نمی نمایند بلکه مقلد شاگردان ایشان هم نیستند بلکه ایشان را مقلد طبقه دوم از شاگردان این چهار امام هم نمی توان دانست تنها ایشان مقلد شروح و متون و حواشی اند که جز خاک روبه ای از آراء متأخرین چیز دیگر نیست ، همانا هزار آفرین و مرحبا بر این مقلدین هرگاه این نگارشات را ترک گفته و رجوع بآن اصولی که قول ائمه اربعه است بنمایند و یا از شاگردان ایشان پیروی کنند ، البته اگر چنین کنند این کتب در قلوب ایشان روح فقه و تدبیر مستقل آزاد را خواهد دمید و ملکه علم صحیح را در ایشان تکوین می نماید ، نه آن معرفت تقلیدی که مانند سرابی است در بیابان و تشنه ، آن را آب می پندارد انتهى .

ملاحظه فرمائید چگونه ائمه علم و دین را در ائمه چهار مذهب

منحصر می نماید .

و آرزو می کند که امت اسلام مقلد ایشان یا

شاگردان ایشان باشند ، و هزار آفرین و مرحبا

بدین شرط بر ایشان می گوید و آراء چهار امام

را منمر ملکه علم صحیح و روح فقه میداند و

هیچ نامی و او بیک کلمه از اهل بیت وحی که

معدن علم و کان فقاها اند نمی برد ، با اینکه

هیچ کس نتوانسته است اینگونه اشخاص را از ایشان اعلم و افقه و اورع

و اتقی بداند سبحان الله ، گویا ایشان از فقهاء این امت نیستند .

عهد سیاست تر بیع مذاهب گذشت و عصر اخوت

مسلمین فرا رسید

آری ، اگر در قرون گذشته کینه های بنی عباس و اغراض نفسانی

ایشان علت ، برای حصر مذاهب در چهار ، پس از آن تشتت آراء و

اختلافات فضاحت آور ، گردید و بدین وسیله آن روز بمقصود خود رسیدند

که القاء رسمیت مذهب جعفری و خاموش کردن نور خداوند باشد ، غافل

از آنکه خداوند همواره فروز ندگی آن را خواستار است ، اما امروز ،

روز اتحاد و برادری و ایفاء حق عترت طاهرة و عصر ابراز مودت در شأن

قریبی است ، چه آنکه آن روز ، عصری بوده است سیاسی ، هم در ملک

و هم در مذهب ، حتی آنکه ملوک در اطلاق کلمه : « ابن رسول الله)

بر عترت مجادله ها میکردند امویته و عباسیه بواسطه شایستگی که

بنی هاشم ، خاصه ائمه معصومین برای خلافت داشتند در برابر ایشان

آیا تاریخ اسلامی

پذیرد که ائمه علم

و دین منحصر در

ائمه در چهار مذهب اند؟

مفتی و زاهد و عابد و قاضی و مدرس و مؤلف و محدث و مفسری
 تراشیدند که مردم را از هر جهت از ائمه، بی نیاز کنند و جدّاً با
 موقعیت ایشان در قلوب شیعه مخالف بودند تا هر چه خواستند
 کردند و آنچه هم که نشد در شماره خرق عادات باید محسوب داشت .
 در اثر همین اغراض بود که مذهب عجیبی که بر ضد اهل بیت بود رسمیت
 حاصل نموده حائز اکثریت شد، آن اندازه هم که از حقائق دین و مذهب
 محفوظ ماند نتیجه انصاف و حسن نیت جماعتی از علمای سنت در هر
 قریبی بوده که در بعض ملوک هم تأثیر کرده و حرارت ایشان را در مخالفت
 با عترت فرو نشانده و گرنه، کار مخالفت امویّه با عترت، بجائی رسید
 که گمان می رود، اگر قدرت می داشتند که پیغمبری از آل ابی سفیان
 و آل عباس بتراشند و کتابی بسازند که این افتخار هم بنام قوم ایشان
 تمام شود می کردند، اما دانستند که رستگار نمی شوند، مگر نه این
 است که یکی از ملوک ایشان آغاز این اندیشه را کرد و تخم این خیال را
 ریخت؟ آنجا که گفت: لعبت هاشم بالملك فلاخبر جاء ولا وحی نزل،
 اینها همه برای آن عصر بوده .

اما امروز، ملوک اسلام هیچ زیبایی از حق گوئی و ترویج حقیقت
 نمی برند، بلکه افتخار و فضیلت و بزرگواری ایشان در این است که
 پیغمبر ﷺ و علوم او را در دعوت طاهرة حفظ کنند و ورثه کتاب را
 با کتاب، مقترن و همدوش سازند و انگهی، اگر در اختیار
 یکی از این مذاهب اربعه تسمیلی در قروع تصور شود دیگر این همه
 کشمکش و جدال در اصول دین و معارف الهیه یعنی چه؟ و این جنگ های

بی‌مورد در تعظیم حرمت و شعائر الهی و احترام قباب و اعلام عزت و عظمت اسلام یعنی چه ؟ همانا این سفاهت است نه فقاقت و نباهت ، چه آنکه مشاهده مشرفه مجمع هیئت اجتماعیة مسلمین است در تمام سال و شب و روز ، بر ضد اقلیم و اصنام و طواغیت ، ندای توحید و غلغله تسبیح و تقدیس و تلاوت قرآن مجید بملکوت اعلی می‌رسد . و دنیا را تکان می‌دهد ، و نام نامی محمد ﷺ را آنآ فآناً حیوة تازه‌ای می‌بخشد .

مشاهد متبرکه که چنانچه مورخ و هابیه نسبت بحرین شریفین گفته : مانند منبری است عمومی که مسلمین از شرق و غرب آنچه از فراز آن فرود می‌آید با زیباترین اقبال و نیکوترین قبول فرا میگیرند و بدیده تجلیل و احترام بدان می‌نگرند ، بلکه این مجامع مقدسه بمنزله کلید خزانه دل‌های مسلمین است هر کس بدان چنگ بزند کوئی مجموعه قلوب اسلامی را بدست آورده ، و با هیبت و شکوه در هر دلی جای‌گزین کشته کوئی همه مسلمین از جان و دل کردن باطاعت وی نهاده‌اند و در سایه پرچم وی حقیقتاً یا تقلیداً آرمیده‌اند .

ما در کتاب خود انواع فلسفه تعظیم مشاهد^(۱) و احترام این منبرهای عمومی و مفاتیح قلوب را که جامعه اسلامی را متوجه بدرگاه

(۱) در اینجا الان بیاد آمد که وزیر مقتدر بالله ابوالحسن علی بن محمد ابن الفرات، خاتم خلیفه را برای مهر کردن نامه‌ای خواست چون چشمش از دور بخاتم افتاد بر پای ایستاده بقصد تنظیم خلافت و خلیفه .

نکارنده گوید : آیا هیچ عاقلی این احترام را شرک بالله می‌پندارد ؟

و وزیر را مشرک می‌شمارد ؟ دیگر چه گمان می‌بری بحرمت داشتن ضریح آل رسول (ص) و پرده‌های حرم ائمه اطهار و مفاتیح آرامگاه و خزائن ، ←

احدیّت می سازد کاملاً نگاشته ایم عنقریب از نظر خوانندگان می گذرد .

و چون آغاز سخن بنقل نشریات وهابیه

و معتقدات ایشان حقیقتاً یا تقلیداً یا سیاسیاً

نمودیم بیجا نیست که سلیقه و ذوق ایشان را

نسبت با بادی مقابر و بقاع ، که فطرت سلیمه

آن را گلزاری بهشت آئین می خواهد بسنجیم تا بدانیم در فطریاتی که

عقل و منطق و وجدان بر صحت حکم آن دست بهم داده چگونه خشکی

و جمود قریحه در برابر آن جویای معنیات احادیث می شود بالنتیجه

بنام دیانت و مذهب جنگهای خونین با برادران موحد خود برپا می کند

سخن وهابیه در بناء
و تشیید قبور و روشن
داشتن آن

→ چه آنکه در حرمت آن جز تعظیم پینمبر و خلفای وی و پاس داری از نشانه های

توحید باری عزّ اسمہ چیز دیگر متصور نیست .

و نیز امام مالک پیوسته پیاده در مدینه می شد و هرگز سواره در آن

بلده مقدسه برای اکرام جسد و قبر حضرت رسول (ص) نمی گشت

این است آن فطرت پاکی که خداوند تعالی مایه و خمیره مردم را از آن

ساخته (فطرة الله التي فطر الناس عليها) اسمعیل بن عبدوش معروف باین

الدّهان چون عزیمت حج نمود گفت : أتيتك راجلا و وددت اني ، ملكت

سواد عینی اُمتطيه ، و ما لي لا اسير على الماقي ، الي قبر رسول الله فيه ،

یعنی سوی تو آمدم با پای پیاده و آرزو دارم که سیاهی دیده خویش را مالک

باشم تا بر آن سوار شوم .

آری چرا من بردیده های خود راه نه پیمایم بسوی قبریکه رسول خدا

در آن جای گزین است !

از این قبیل احساسات پاکیزه را از شعرای زبردست قدیم نسبت بقبور

اهل بیت در مواضع مناسبه این کتاب خواهی دید .

و در ردیف جنگهای اسلام جنگ تر و خشک را بیادگار می گذارد .
 ابوالسمع در حیوة القلوب می گوید : آیا بنا و تشدید قبور و روشن کردن بر آن و ساختمان قبّه و بارگاه، از دین اسلام است ؟ نه نه حاشا و کلاً ثم کلاً بهیچ وجه از دین اسلام نیست و همچنین است مالیدن دست و تن و طواف کردن و (استلام) دست کشیدن و بخور دادن و ایستادن خدام و متصدیان حفاظت و پرده پوشانیدن ضریح و ساختن سر معتم که نشان می دهد مجسمه مرد را و ساختن شبیه برقع برضریح و نامیدن مزار بمقام و شدّ رحال از بلاد برای زیارت ، و نذر ، و رقعۀ امداختن و استغاثه ، یعنی داد و پناه خواستن از آن ، همه اینها از دین اسلام نیست بلکه احادیث صحیحۀ وارد شده است بلعن فاعلین آن و بآنکه ایشان گمراه ترین خلق خدا هستند ! رجوع کن به بخاری و مسلم و کتب فقه و کتاب زواجر ابن حجر تا ببایی احادیث صحیحۀ را که صریح است در لعن کسانی که بر قبور، مساجد اتخاژ می کنند و چراغها می گذارند^(۱)

(۱) جواب اجمالی ابوالسمع راجع بقبور : ما چون در مواضع عدیده از این کتاب و هم در این مقدمه و هم در ضمیمه مقدمه اصل که مناظره فیما بین محدث و هابی و مصنف است جواب این خورده ریزهای بی ارزش را داده ایم لذا اینجا در متن ، صرف نظر از جواب کردیم لکن برای آنکه خواننده همین صفحه بلا فاصله ب جستجوی جواب نباشد این حاشیه را می نگاریم که فوائد زائدی را در بردارد .

ابوالسمع از حقائق دین اسلام و مظاهر عظمت آن هنوز برخوردار نشده تا نفی و اثبات او تأثیری داشته باشد .

۱ - بنای مساجد و مشاهد و مدارس و توسعه عمران اسلامی در امکانه متبرکه ، یا در جوار قبور اولیاء برای اقامه شمائر و بسط مجامع موحدین ←

مورخ وهابیه در (اثر الدعوة الوهابیه)
می نویسد : اکثر این عقائد ، قلب و مغشوش ،
عجم را انکار میکنند
و اعمال تباه و باطل ره سپار بنجد و غیر نجد

→ و تأمین و تسهیل اجتماعات مسلمین از واردین و صادرین ، یکی از مهمترین وظایف متمکنین است و اجماع اهل بیت مسلمین از قدیم تا کنون با نصوص صریحه متواتره از ثقات اهل بیت و دانشمندان درجه اول و شواهد تاریخی بی شمار و آیات صریحه و ظاهره بر آن قائم است و همه را در کتاب خود خاصه در قسمت دوم نگاشتم و احادیثی که ابوالسمح بصراحت و صحت آن شهادت می دهد چه از حیث سند و چه از حیث دلالت ، وزن و ارزش ندارد چه جای آنکه آن را رکنی از ارکان دین اسلام دانسته هزاران نفوس موحدین بهمین جرم مانند گوسفند قربانی شوند و عرض و ناموس و اموال ایشان بیاد غارت داده شود و مراکز قوای معنوی اسلام ویران و با خاک یکسان گردد ، و عمران مذهبی ملل دیگر روز بروز بر عظمت تاریخی و مهابت دینی و شوکت و احساسات ملی خود بیفزاید .

۲ - بناء مسجد و مصلی و مدرسه و رباط و غیرها در جوار قبر بناء نفس قبر نیست تا مشمول منع موهومی و هابیه باشد، چه آنکه بناء نفس قبر عبارت است از آنکه مثلاً حفره ای را مانند طاق مسکونه احیاء بسازند کف آن را مفروش و چهار دیوار آن را بنیاد و مرمت و سقف معمول بر آن و لو تا سطح زمین بسته ، میت را در آنجا بخوابانند و درب را پوشانده یا مقلد نمایند و صورت های دیگر را نیز در کتاب ذکر نمودیم و در هیچ یک از مشاهد مشرفه و غیرها چنین کاری نکرده اند میت را بخاک سپرده اند و جلگه آزادی را برای مقاصد مباح و مشروع بنیاد کرده اند .

۳ - هیچ مسلمی عین قبر را که دو متر بیش نیست مسجد و مصلی قرار نداده مخصوصاً در مشاهد بوسیله صندوق و ضریح مانع و سدی از این معنی ←

از بلاد ایران و کربلا و کاظمیه و اهواز و غیرها از بلاد شیعه شده است همان بلاد رافضی‌ها که مرکز عبادت قبور و منبع عقائد شرک آمیز در

→ ایجاد کردند که علاوه بر آن حایل بین مصلی و اصل قبر نیز هست .

۴ - چراغ برای حوائج مشروع و مسلمین است نه برای قبر و مقبور ،
لذا چون متفرق می‌شوند خاموش می‌شود مگر برای تفتیش و حراست .

۵ - تمسح بقبر برای تبرک است نه بمنوان استلام بالمعنی الاخص که نسبت بحجرالاسود است و هیچ مانعی عقلی و دینی از آن نیست .

۶ - گردش در حرم و دور ضریح طواف نیست چه آنکه طواف بمنزله نماز است و دارای نیت و ارکان و عدد اشواط و منحرف نشدن کتف از مواجهه کعبه و غیرها است و نیز مانند نماز دارای شکایات و مبطلات است این چه ربطی دارد به طواف لنوی که در حیاط خانه و باغ و گرد خیا بانهای فلکه‌ای هم می‌شود غایه الامر مکث در حرم و مسجد برای طلب اجر از خداوند است ، می‌خواهد راه مستقیم برود یا مستدیر یا ساکن باشد .

۷ - معطر ساختن حرم و ضریح و لباس و خانه بیخورد و نحوه ممدوح است و مانعی ندارد چه جای آنکه فاعل آن کافر و مشرک یا از دین اسلام خارج باشد .

۸ - هر نذری منعقد نمی‌شود مگر برای خدا لذا در صیغه آن کلمه (لله علی) اخذ میشود و همچنین قربانی لله است . ولی مصرف هر چه و هر که و هر جا باشد از طرف خیریه ضرری ندارد (و اضافه نذر بائمه یا مشاهد بمناسبت مصرف است و گرنه ، عهد مستقیماً با خداوند است ، بخاطر آمد که مولی حسن کاشی الاصل آملی المولد والمنشاء معاصر علامه حلی و از ادبای مجلس شاه - خدا بنده که از فضلا و اتقیای امامیه بوده کافی الروضات عن تذکره دولتشاه سمرقندی بزیارت حضرت امیر علیه السلام مشرف شده و قصیده خود را که مطلعش این است :

مرده‌های زیر خاک و در آثار صلحاء است همانا بیاکان گذشته ایشان که
سرسلسه عجم بوده‌اند همواره در دل و مغز خود اندیشه‌های مجوسیت و

→ ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین

و ای ز عزت مادح بازوی تو روح الامین

میسراید و همان شب حضرت را در خواب می‌بیند بوی فرمود: تو را بر ما
حق ضیافت و صلواتی انتظار است الساعه رهسپار بصره میشوی و بمسمود بن افلح
تاجر، سلام ما را برسان و بگو هزار دینار که برای ما نذر نمودی که کشتی
مال التجاره از عمان سلامت برسد اکنون وفا بعهده بنما و از طرف ما هزار
دینار را از او گرفته در محتاجین خود صرف نما چون حکایت را بمسمود در
بصره گفت نزدیک بود از فرح قالب تهی کند و گفت بعزت خدا هیچ کس از
عهد من آگاه نبود فی الحال هزار دینار را با خلعتی فاخر بدو داد و فقرا را
ضیافت نمود انتهی ملخصاً .

ملاحظه نما اضافه نمودن حضرت نذر را بخود آیا جز بملاحظه مصرف
است؟ لذا فرمود و اصرافها فی محاو و یجک چه آنکه مورد نذر فقرا و شیعہ علی
علیه السلام بوده بدیهی است که منذور له بودن خداوند باعتبار آن است که عهد
البتہ لله است و اطلاق منذور له بر اشخاص و امکنه و غیرها باعتبار مورد و
متعلق نذر است و این فرق بر کودکان نیز مخفی نیست .

۹ - ایستادن خدمه برای فاتحه و یا حفاظت مردم و مدیریت حرم است

نه بنام پرستش میت یا قبر .

۱۰ - کتابت رقعہ مانند کتابت کتیبہ‌های قرآن و مدائح است و یک

نوع توسلی است و خطاب کردن بروح اولیاء چه بزبان چه بقلم یک حکم را
دارد و مانعی از آن نیست چنانکه از نوشتن دعا و حرز مانعی ندارد و اجابت
این اعمال تنها از خداوند منظور است و لو بوسیله مقربین ، و برای صحت

و جواز اینگونه رقعہ نگاریها از کار ابي دلف قاسم بن عیسی عجلای از امراء ←

بت پرستی را می پرورانیدند و جاره جوئی سیاسی پارسی می کردند که مراسم بت پرستی و دین مجوسیت خود را از نوزنده کنند و برای انجام

→ مأمون و معتصم که ضرب المثل در کرم است باید عبرت گرفت چه آنکه در مرض موت از سادات خراسان ده نفر از تنگی معاش سوی وی روی نهادند ایشان را طلبید و با آن بیماری تعظیم نمود و چون بر سبب قدم ایشان آگاه شد بیست کیسه هر کیسه هزار دینار بهر نفر دو کیسه داد و التماس نمود هر يك بنخط خود رقعۀ بنگارند و نام و نسب خود را تا بآنحضرت و علی و فاطمه برسانند و در ذیل نامه بنویسند یا رسول الله برای کرامت و طلب رضا و شفاعت تو ابودلف بمن دو هزار دینار داد سپس وصیت نمود که رقعۀها را در کفن او گذارند وفات ایی دلف در ۲۲۶ بود آنزمان که به صدر اول نزدیک بود چنین کتابت بدعت یا کفر نبوده و در زمان وهابیه بدعت و شرک گردیده است . ۱۱

۱۱ - کسوه ضریح اگر هیچ منظوری در آن نباشد مگر پاکیزه گی ضریح از گرد و خاک و دست نا پاک و نشان دادن منظره اکرام اهل تقوی که نص قرآن است . کافی در رجحان یا لا اقل جواز آن است سبحان الله اگر این معنی موافق آداب شئون اسلامی نباشد دیگر چرا مخالف یا کفر باشد عبدالباقی عمری موصلی که از معاریف ادبای اهل سنت است قصیده غرائی در وصف و تمجید کسوه ضریح کاظمین گفته و مورد تحسین همه گردید و اگر ابوالسمح تصور نموده کسوه ضریح اهل بیت در ایران و عراق بکسوه کعبه ضرر می رساند تا مبادا مسلمین صرفه جوئی کرده دیگر برای کعبه کسوه ندهند و بکسوه ضریح وارثین کعبه و مقام ، اکتفا کنند و کم کم از خیرات و مبرات حجاج هم بکاهند، این مطلبی است علیحده اگر این سخن را برای خدا گفته خداوند غنی عن العالمین است و مظاهر جلالت و اکرام را برای اهل تقوی می خواهد و نسبت بخانه خود سادگی را بیشتر طالب است لکن خاطر جمع باشد کسی چنین خیالی نکرده و نمی کند و کعبه را اول زمین و بنای مقدس ←

این دو کار بسی گوشش کرده و حرص می ورزیدند و آنچه در خور نمکن ایشان بود بذل جهد و مال می نمودند و از راهی که ممکن بود مقاصد خود را در نظر گرفته تعقیب می کردند .

همی دانند و اگر منظور این است که خیریه های ایران و عراق و نذورات و صدقات بلاد اسلام و بلکه اموال خزانه ائمه را باید جمع بنمایند و برای کعبه و سکنه ریگستان حجاز و نجد بفرستند و در بلاد دیگر از کسی دست گیری نشود و گر نه الله تعالی نخواهد بود این هم مطلبی است علیحده ولی کتاب وسنت و کتب فقهیه از سنی و شیعه و سیره مسلمین جواب این فتوی است ، خوبست این پرسش را شیوخ نجد از خود کنند آیا خراب کردن بقیع و تدارک نکردن بقاع آن، راه خیرات را برحجاز نمی بندد ؟ و دلهای حجاج را از مشاهده آن جریحه دار نمی کند ؟ ما هم از عقلای ملل دنیا این پرسش را می کنیم آیا قبر را در يك جزء از عمران اسلام بهانه کردن و آن را بنام بت و طاغوت معرفی نمودن و مسلمین را کافر و بت پرست و عبده موتی قلمداد نمودن رنج بیهوده ای نیست ؟ و آیا برای خواننده یا شنونده جز حیرت یا تأسف اثر دیگر خواهد داشت ؟

بهر آنست که با آن ذوق عربی در عوض این تبلیغات، تفسیر آبرومندی بر قرآن بنکارند درینا که مؤسس و هابیه هم با نود سال عمر چنین یادگاری از خود نگذارد و عمر خود را بخراب کردن عمران اسلامی صرف نموده و عربستان سعودی را از اشتباهات نفرت انگیز پر فرموده است ملاحظه نمائید گوستاولوبون فرانسوی چگونه ابنیه مذهبی را بیان و گراور نموده اظهار عقیده می نماید که عظمت دینی بمشاهده این ابنیه مجسم می شود و چگونه از درك آثار یا شکوه تاریخی بوجود و طرب می آید گویا مسلمین همه قرون را در در و دیوار آن می بینند و صدای لا اله الا الله محمد رسول الله را از میلیونها نفوس در هر لحظه که می نگرند می شنود .

دین اسلام چون در اول رشد و نموش بسی قوی شوکت و دارای نیروی توانا بود هیچ سستی نمی نمود در باره کسیکه بوئی از اندیشه های

→ ۱۲- من ندانستم مقصود ابوالسمع از سر معمم چیست که مرد را نشان می دهد ؟ یا برقی که نشانه زن بودن صاحب قبر است چه شکل است ؟ اگر مقصود مجسمه سر مرد عمامه دار یا سر زن برقع دار است مشاهد مشرفه چنین نیست و اگر مقصود کوی های کروی میله گنبد و گلدسته است باید گفت دین اسلام در صنعت مکانیکی و آهنگری شریعت مخصوص نیاورده و اگر هم مستحباتی بملصحت صرفه جوئی فقرا و مصالح دیگر برای اندازه دیوار خانه و مسجد رسیده است قانونی در این مقامات بدست نمی دهد که مناط کفر و ایمان باشد و مراد از برقع اگر شکل پیچه و نقاب است ما چون سفر نکردیم نمی دانیم این شکل بکجا مربوط است در هر حال باید گفت آفرین باین ذوق سرشار ا عزیز من دین اسلام اوسع از آن است که باین گونه امور نظری داشته و برای هر صنعت عادی حکم صریح از عرش الهی فرود بیاورد شریعت ، مکانیک و صنعت گر و نساج و معمار نیست کارهای محیر العقول انبیاء با کارهای محیر الاوهام بشر فرق دارد دوم از آن زندگانی صوری فانی است و اول از آن حیوة ابدی و سعادت جاوید است آن يك مکرر و چون نقش بر آب عکس دیوار و این يك با تشابه نام غیر مکرر و ثابت و پایدار است و اگر منظور مجسمه زن برقع دار است پس مجسمه تفصیلی دارد که ما هم در این کتاب تحقیق آن را در تعقیب سخن ابن عبدالوهاب نموده ایم لکن اینجا از این نکته نمی توانیم صرف نظر کنیم که ابوالسمع چون مروج مذهب اشعری است بهتر آنست اول خود را از تجسیم خداوند مبری سازد و برای خداوند عز وجل دست و چشم و استقرار بر عرش و نزول در شبهای جمعه معتقد نباشد و اعلانی که در کتاب خود باین عقائد داده پس بگیرد آنگاه حکم رأس معمم و برقع واضحست و برای آن جنگی لازم نیست .

←

نا پاک و فکرهای شیطانی می گرفت ، لذا پارسیان از ترس ، نام اسلام را بر خود نهاده و در پرده ، بتوطئه و تمهید پرداخته مکنونات خبیثه

→ و در روضات متبرکه این چیزها معمول نبوده است فرضاً اگر کمی چنین کاری کرده اند با اساس کار اسلام لطمه نمی زند چنانچه اگر جاهلی در مسجدی کار دیگر کند گناه مسجد نیست و مسجد را نباید خراب کرد بلکه از آن کار اگر می شود باید جلوگیری نمود کعبه مرکز سبید و شست بت و آله معبوده در قرون متطاوله بود تا محمد و علی (علیهما السلام) بتها را شکستند ولی کعبه را باین جرم مؤاخذه نکردند صفا و مروه هم محل بت ایساف و نائله بود وزیانی بسمی مسلمین میان این دو تل ندارد و اما مقام بمزار مثلاً گفتن پس مانعی ندارد زیرا که این اسم مانند اسماء الله توفیقی نیست بوطن و خانه و اداره خود هم مقام گفتن عیبی ندارد در قرآن هم در مواضع عدیده مقام فرموده ما منا الا له مقام معلوم حسنت - یا ساعت مستقراً و مقاما - مقام ابراهیم - قبل ان تقوم من مقامك - دار المقامه و در دعای رجب است بمقاماتك و علاماتك - دعای صحیفه اللهم ان هذا المقام لخلقناك ، سبحان الله مگر مقام بمعنای محل قیام و امامت نیست استعمال آن برای چه ممنوع یا موجب شرك است ؟ و اگر تصور کرده اند هر کس مقام بگوید بقصد مقام ابراهیم میگوید خیالی است باطل تازه نسبت بان احترام چه مانعی دارد ؟ چنانکه استعمال کعبین در وضوء یا کعبین نیزه و در کعبین شطرنج یا استعمال کعب و مکعب در حساب و هندسه بی حرمتی نسبت بکعبه نمی شود و این استعمالات آزاد است بلکه شعرا کعبه و حج را در مواردی استعمال کنند که وهابی نمی دانم چه عذر از آن خواهد گفت مثل یحیی بن تقی اندلسی که عماد کاتب در جریده از او نقل کرده :

ومشمومة فی الکأس تحسب انها	سماء عقیق رصعت بالکواکب
بنت کعبه اللذات فی حرم الصفا	فحج اليها الخط من کل جانب

و از این قبیل شواهد بسیار است .

و ثنیة مجوسیه خود را بنام حبّ علی بن ابیطالب و آل و فرزندان و
عترت او ترویج و احیاء می نمودند تا آنکه بازار این معنی برای کم خردان
گرم شده و رواج گرفت همگی بخدعه آنان فریب خورده هم عقیده و
هم آواز شدند لذا قبوریکه علی آن را با مر پیغمبر تسویه نمود (مراد
او مساوی کردن با سطح زمین است) بلند کردند و پرده ها بر آن آویختند
تا دل های عموم مردم را بتعظیم و عبادت آن جلب نمایند و برای آن عیده ها
مقرر داشتند و موسمه ها سنت کردند که اجتماعات عظیم و مجمع های
با شکوه در آن موسمه ها می نمودند و عمل ایشان خود بمنزله جنگ با
علی شهید و محاربه با حسین و عترت ایشان و آل ایشان بود و بس انتهی
ملاحظه کن چگونه از روی بغض، تشیع عجم و تمسک ایشان به
کتاب و عترت راحیله می اندیشد و عوام خود را فریب می دهد و بدروغ و
زور گواهی می دهد علیه ملت عجم بمجوسیت اوّلی بعد از اسلام و بوثنیت
فرسیه بعد از توحید، و به کم خردی، در صورتیکه عجم از موحدین
خالص و مسلمین حقیقی شدند بلکه فرس قدیم هم موحد و بدین ابراهیم
بودند و ملوک و ملت بصحف ابراهیم پیروی داشتند کما فی الملل و النحل
و بدعت های مجوس بعد از این حادث شد و عمل ایشان نسبت بمشاهد
عترت از روی نصوص اهل بیت و پیغمبر بوده که هر امام لاحقی بعد از
سابق آن را تصدیق و امضا نمودند تا عهد عسکری و همچنین در قرن
غیبت صغری که زیاده از هفتاد سال بود.

ملت ایران فریب از
فاتحین نخورده شیعه
صمیمی اهل بیت
شدند

آیا جای هزار آفرین بملت مغلوبه ایران
نیست که با بیمی که از فاتحین سنی داشتند
و فاتحین نوعاً از علی علیه السلام و اهل بیت
منحرف بودند و شأن ایشان را کتمان میکردند
مع الوصف فحص و کنجکاوی که از خصائص
و هنرهای حکیمانه ایرانیان بوده و هست

حق را از باطل تمیز دادند و عالم را از جاهل شناختند و وصی پیغمبر را
کما هو حقّه یافتند چه آنکه صیت فاضل و مناقب علی علیه السلام و فاطمه
و سبطین گوش زد ایشان در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله شده بود .

حس تاریخ شناسی ایرانیان مانع از این بود که اوضاع و احوال
خاندان محمد و مشاجراتی که در سقیفه روی داد و نتایج اشکال صحیح و
سقیم آن را بدست بیاورده باشند پس از مغلوبیت هم بالحس و العیان
حقیقت را بدست آوردند اهل علم و حکمت و اخلاق و تقوی را از ظالمان ملک و
ریاست و جاه جدا کرده مانند تشنه ای که بآب حیوة جاوید برسد از
روی بصیرت و رغبت دل بولای علی علیه السلام و عترت بستند مخصوصاً اگر
مانند علی علیه السلام و سلمان در صحابه پیغمبر نبود مشکل بود از روی ایمان
حقیقی مطیع دین محمد صلی الله علیه و آله شوند تأثیری که فروغ علم و حکمت عترت
و سوابق علی علیه السلام در انقلاب دینی ایرانی کرد نفوذ خلفاء و فاتحین
نکرد .

ایرانیان پس از مغلوبیت چون بخود آمدند نشانه های حقانیت
دین محمد صلی الله علیه و آله را در اهل بیت او یافتند صمیمانه مسلمان و شیعه شدند

تا آنکه گوی سبقت را در علم و ادب و اخلاق و حکمت و عربیت از عرب بردند .

حال ، ملاحظه کن چگونه بغض تشیع ایران، گروه وهابیه و مورخ ایشان و مانند ایشان را وادار بانکار اسلام عجم و توحید از موحدینی که معارف عالیه ایشان آفاق عالم را فرا گرفته می نماید کسیکه آشنا به فلسفه اسلام است مکتب نجیب خدا پرست ایران را از امت محمد ﷺ خارج نمی سازد سبحان الله ، این چه عقل و ادراکی است از کسیکه می خواهد ترویج دین اسلام نماید ؟ نخست داغ باطله شرک را بر همین درخشنده يك مکتب موحد متمدن اصیل و پاک دل و دامن می زند و همواره جوایب مشرک شده دوست اسلام را دشمن معرفی و پیشانی هر مسلمان مخلصی را که تنها برای خداوند بی همتا بخاک می افتد بسنگ بت پرستی می شکنند .

اما به پیشانی مشرکین قوم خود که دست ابوالحسن اشعری هم شرکیات رنگارنگ خود را آشکارا بر آن نگاشته عصابه می بندد
 اما جای عجب نیست از مورخانی که سوراخ
 سوزن دیگری را در شب می بیند رشر مست
 خویش را روز نمی بیند زیرا که خود را
 بر باطن قلوب مکتب ایران و مکتونات ایشان
 آگاه پنداشته مانند علام الغیوب از ضمیر
 اگر آقایان نجدی ما
 سوزن ایران را شب
 می بینند چرا کوه
 احد را روز نمی بینند

هر يك خبر می دهد و وثیقت مجوسیت را بر صفحه دلهای عجم می بیند و نام اسلام و حب علی علیه السلام را پرده روی آن می انکارد اما منافقین عرب را که وثیقت جاهلیت اولی را در دل انباشته و تا آخرین نفس دست

بر نداشته و برای طمع ملك و مال نام اسلام بر خود گذاشته فراموش
میکند، آیا نمی‌شود چگونه قرآن از حال منافقین فریاد وضحه می‌کشد؟
که چنین ناله و فریادی از کفار و مشرکین نکشیده، حقیقتاً عجب حيله‌ای
اندیشیده حال منافقین قوم خود را برای ایرانیان همراه فاتحین اسلام
ارمغانی آورده و لباس آنان را باینان پوشانیده، سبحان الله کار مفروض
تا کجا می‌کشد که مور را روی سنگ سیاه زیر خاک در شب تار می‌بیند
و کوه ابوقبیس شرك و نفاق را برابر چشم خود نمی‌بیند.

مورخ وهابیه نسب ملوک فاطمی مصر را از روی بغض تشیع

انکار می‌کند بلکه ایشان را یهودی زاده !!

قلمداد می‌نماید

همچنین مانند انکار اسلام عجم است انکار این مورخ و معبودی
از همکنان او نسب ملوک فاطمی مصر را به حسین بن فاطمه علیها السلام بدون
يك سند قطعی و یا تخصصی در علم انساب، بلکه فقط از روی بغض تشیع
ایشان و نفوذ مذهب اهل بیت بوسیله ایشان در افریقا و مصر و دیار
مغرب.

چنانکه مورخین تسنن آه سرد از دل پردرد از این واقعه کشیده
و نتوانستند قلم تاریخی خود را آلوده بچرك غرض نکنند حتی آنکه
مثلاً نوشتند: دولت رافضه در دیار مغرب سیصد سال بر پا شد که حی
علی خیر العمل را در اذان علناً می‌گفتند^(۱).

(۱) یا للعجب مگر کلمه حی علی خیر العمل کفر است که بجای آن

باید الصلوة خیر من النوم گفت و صورت اذانی که در عهد پیغمبر (ص) ←

مقصود این است مورخ مزبور که بهره از علم اسباب ندارد مانند يك
نسابة متخصص زبردستی نسب عبیدین ملوک علوی و فاطمی مغرب را
قدح و انکار کزافی می نماید و می گوید : ایشان منتسب بعبدالله قدّاح
یهودی اند .

ما علاقة بفاطمی بودن عبیدین (ملوک مغرب)

تحقیق نسب
ملوک فاطمی

نداریم چه باشند چه نباشند ، شیعه و مروج
مذهب اهل بیت بودند اگر بانکار نسب ایشان برای

دشمنان شیعه تشفی حاصل می شود بشود .

ولی حقیقت حال آنستکه عبدالله بن میمون قدّاح چنانچه
ابن خلکان هم نوشته است جدّ اعلاّی شوهر مادر عبدالله مهدی است چه
آنکه (عبدالله مهدی) مادر خود را تزویج نمود به حسین بن احمد بن
احمد بن محمد بن عبدالله بن میمون قدّاح پس عبدالله چگونه از اولاد قدّاح
میشود ؟ بلی ریب نواده عبدالله بن میمون که حسین است خواهد شد و
از کجا اولاد عبدالله اولاد نسل حسین بن احمد است که لااقلّ از طرف

→ معمول بود برای يك سبب سست و بی مغز باید تغییر داد چه آنکه گفتند مردم
با بن کلمه از شوق جهاد می افتند و نماز را بهترین عمل می پندارند اولاحی
علی خیر العمل چرا بمعنای همان جهاد نباشد تا حاجتی بتغییر آن نیفتد چه
آنکه حی علی الصلوة در اذان بود پس بچه قاعده مصداق فلاح و خیر العمل را
نماز باید گرفت ثانیاً ممکن بود بجای حی علی الفلاح حی علی الجهاد بگویند
تا منظور موهوم حاصل شود ثالثاً جمله نماز بهتر از خواب است چه خوبی
دارد سهل سرکه ایست که از آب تندتر باشد وانگهی باز منظور که تشویق
بجهاد است از آن حاصل نمی شود .

مادر منتهی بقداح شوند این هم قدحی در نسب نمیشود و اگر عبدالله یا میمون یهودی بودند چرا حسین و احمد و محمد یهودی باشند؟
و توصیف میمون با پسرش به یهودی فحش^(۱) بی مدرکی است از روی

(۱) ظاهراً کلمه یهودی را از حیوة الحیوان دمیری که عدم اعتبار سخنان وی معروف میان فضلاء است اقتباس کرده آنجا که میگوید: حسین بن محمد بن احمد بن عبدالله قداح بن میمون بن محمد بن اسمعیل بن جعفر بن علی بن الحسین بن ابی طالب وارد سلمیه شد و اموالی در سلمیه از جدش عبدالله قداح بود و او زنی جمیله را که مرداش یهودی و مرده بود و پسری زیبا از آن داشته بحباله زوجیت خویش در آورد و چون اولادی نداشت او را تعلیم و تربیت نمود و او را ولی عهد خود ساخت و او است همان عبیدالله مهدی که فرزند یهودی حداد و ربیب حسین است و دختر عموی خود را بدو تزویج نمود مهدی مزبور خود را فرزند حسین معرفی نمود و دولت عبیدین را تأسیس کرد نگارنده گوید: این سخن از دمیری بی مدرک و برخلاف اجماع علمای انساب است لذا ابن خلکان با تمصیبی که دارد چنین قولی را نقل نکرده دمیری در پایان سخن خود گوید: بعضی میگویند عبدالله از اولاد قداح است در هر حال عبدالله قداح را احدی نگفته که یهودی، است و حرف دمیری در عبیدالله مهدی است که او طفل بوده و مسلم و قابل ولایت عهد اسلامی و مهدویت شده و مورخ و هابیه را بر این تقدیر انکار سیادت بس بود دیگر از کجا او را یهودی کرد و انتساب عبیدالله پدیری موحد ولو یهودی بدتر از آباء خلفاء که مشرکین جاهلیت بودند نیست و انکهی نسل او چون از دختر عموی حسین بقول دمیری تشکیل شده سیادت فاطمی ایشان از این راه مانعی ندارد (در مجالس قاضی تستری در ترجمه عزیز بالله نزار می نویسد عضدالدوله در جواب مراسله فضیحه عزیز که در محضر طائع عباسی قرائت شده اعتراف می کند بفضل اهل بیت و بآنکه عزیز از آن خاندان است) علاوه ممکن است سید فاطمی بدختر عبدالله ←

دشمنی ، ابن خلکان که نقاد تاریخ و انساب است چنین کلمه را نکرده و از کسی نقل نکرده بلکه نسب فاطمی ایشان را با ذکر مواضع اختلاف در سلسله آباء بالاخره منتهی بحسین بن فاطمه نموده و انگهی سید رضی و حکیم علوی ناصر خسرو شهادت قطعی بنسب حسینی فاطمی ایشان دادند و این دو بزرگوار دو امام نسبتاً به زبردست مطلع اند .

آنها هم که مختلف در سلسله نسب ایشان اند متفقند در انتهای بحسین بن فاطمه ملاحظه کن و فیات الاعیان را در ترجمه عبیدالله مهدی ، نصیر الدین طوسی هم در فاتحه تقویم علائی عبیدالله را بعنوان محمد بن المهدی بن عبدالله بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق یاد فرموده و بروایت بعضی عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن اسمعیل بن جعفر الصادق است (رجوع شود بمجالس قاضی) .

و بنیاد این قدح نسبی را در زمان مقتدر عباسی گرفتند تا بر منبر بغداد بخوانند مقتدر از آن سرباز زد و گفت : ملوک مصر هم قدح در نسب بنی عباس خواهند کرد ، تا اینکه در عهد قادر چنین محضری نگاشتند و سید رضی از این شهادت امتناع کرد و شعر و قطعه معروف خود را که متضمن مدح ملوک مصر و تصدیق علویت ایشان است گفت :

ابن خلکان اگرچه قدح در نسب ایشان را از بعضی علماء انساب

→ مهدی تزویج نموده باشد و سیادت در نسل او آغاز شده باشد چه آنکه شهادت اساتید فن انساب را سیادت این ملوک نمی توان لغو نمود هر چند از سلسله صرف نظر شود .

بدون نقل صورت^(۱) قدح ذکر کرده ولی چون سندی در بین نبوده قضیه انتساب معز عبیدی را در مصر بشمشیر و بذل ، در تأیید قدح متذکر شده و این خود دلیل بر عدم دلیل است و آنکهی اگر چیز درستی در بین بود در برابر اقوالیکه با اختلاف ، متفق است در انتهای نسب بغاطمه طاهره نقل میکرد و خود داری نمی کرد .

هند و شاه صاحب کتاب تاریخ الخلفاء (تجارب السلف) از مورخین قرن هشتم می نویسد :

اول خلفاء دولت علویه در دیار مغرب ابو محمد عبیدالله بن احمد ابن اسمعیل ثالث بن اسمعیل ثانی بن محمد بن اسمعیل اول بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود و حق آنستکه ایشان علوی اسمعیلی بودند و بر این صورت علماء علم انساب اعتماد کردند .
نگارنده گوید : ما در اینجا از معرفی عبدالله بن میمون قداح نمی توانیم صرف نظر کنیم چه آنکه اهل البیت آگاه تر اند بآنچه در خانه است از بیگانه ای چون مورخ و هابیه مثلاً

در خلاصه گوید : عبدالله بن میمون بن اسود
کتب رجال شیعه
قداح از موالی بنی مخزوم است و قداح
در باره عبدالله بن
میمون چه می نویسند
(تیرها) می تراشید، نگارنده گوید : ابن خلکان
نوشته : (کان کحلاً یقدح العین) یعنی کحالی
بود و آب چشم می گرفت .

(۱) معلوم نیست که قدح در اصل علویت و فاطمیت ایشان است یا در بعض شاخه های شجره قدح شده یا بتقلید عباسیه و شهود زور محضر مذکور قدح کردند .

علامه گوید: پدر او از حضرتین باقر و صادق روایت می‌کند و عبدالله از رواة صادق علیه السلام و ثقه است و در کتاب کشتی است که حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام بعدالله فرمود: ای پسر میمون عده شما در مکه چقدر است؟ گفت چهارتن، فرمود: بدرستی که شما نور خدا در ظلمات ارض هستید، شیخ نجاشی نیز او را توثیق کرده و گفته: او را کتابی است در اخبار مبعث نبی و کتابی در صفت جنت و نار و از انساب سمعانی منقول است که میمون غلام بوده و عبدالله، هم مکتب با محمد بن اسماعیل بن اسماعیل بن جعفر بوده و چون وفات یافت عبدالله در خدمت اسمعیل ماند و چون اسمعیل وفات کرد عبدالله مدعی شد که پسر اسمعیل است ولیکن او پسر میمون است انتهى.

نکارنده گوید: که این سخن از روی تعصب مذهبی سمعانی است زیرا که ظاهر کلامش آنستکه محمد زنده و کبیر بود چه گونه ممکن بود عبدالله بن میمون بگوید پسر اسمعیلم؟ وانگهی اسمعیل در حیوة حضرت صادق وفات یافت پس چه گونه عبدالله بعد از وفات حضرت صادق در خدمت اسمعیل باقی ماند؟

در هر حال قدح در نسب عبدالله، قدح در نسب عبیدین نمی‌شود هر چند عبدالله مادر محمد بن اسمعیل را بزوجیت گرفته باشد.

اما چگونه اولاد محمد و برادران او اولاد عبدالله بن میمون می‌شوند؟ و آنکاه یهودیت در عبدالله و پدرش از کجا آمد؟ اگر سمعانی تعصبی کرد باز عداوتی ابراز نمود اما مورخیکه مؤمن صالح طیبی را متهم بیهودیت می‌سازد آیا در برابر او چه باید گفت؟ جزای وی بدست خداوند عادل

منتقم است اگر او فحوص از مبادی انساب بنی امیه بنماید حیا خواهد کرد
از بازی نمودن بانساب بنی فاطمه .

در هر حال اگر بعضی از ملوک فاطمین بعضی از بدعتهای زشت
گذاردند ملوک امویّه و عباسیه از زمان قتل علی علیه السلام بدعتهای
گذاردند که آن در برابر این ، نا چیز است خوبیهای فاطمین
در تواریخ مسطور است و فراموش شدنی نیست (مثلاً یافعی در باره
المعزّ لدین الله گوید : کان مظهر التشیع معظماً لحرمة الاسلام حلیماً
کریماً عازماً صریحاً بر جمع الی انصاف یجری علی احسن احکامها .

اگر سیرت ایشان را با سیرت امویّه و عباسیه بسنجیم و تعصب
را کنار بگذاریم ملوک فاطمی را نیکوتر می یابیم .

بزرگترین گواه بر کینه ورزی و دشمنی با آل

رسول و استهزاء بمشاهد مبتدعه که اسناد عبادات
و ادعیه و خیرات شیعه که تنها برای معبود
واجب الوجود بجا می آورند باموات و قبور ،
سخن علامه ایشان ابن القیم در کتاب اغاثه

ابن القیم در
اغاثه اللهفان
اعلان دشمنی با
عترت می دهد

اللهفان است (این است ترجمه عین عبارت او) :

از جمله مفاسد ، عید گرفتن قبور (مرادش اجتماع در مزارات در
اوقات معینه است که آن را عید نامیده) نماز خواندن بسوی آن و طواف
کردن در آن و بوسه دادن و دست کشیدن بآن و آلوده کردن گونه ها
بخاک آن و پرستش و عبادت صاحبان آن و کمک خواستن و درخواست
یاری و روزی و عافیت و ادای دیون و رفع هموم و داد رسی مضطرّ و سائر

قربانی از آنها که بت پرستان از بت‌های خود می‌خواستند ایکاش تماشا کنی غلاتی را چگونه در مشاهد عید گرفته و در موسم عید قبور چه ها می‌کنند مانند شیعه در عراق که چون ازدور آن را می‌بینند از مرکب‌ها و شترها فرود می‌آیند صورت و پیشانی بقصد آن قبور و اموات بخاک می‌گذارند و زمین را می‌بوسند و سرها برهنه می‌کنند صداها را بناله و شیون بلند می‌نمایند و گریه می‌کنند که آواز آن شنیده می‌شود و در این احوال چنین میدانند که سود ایشان از حججاج بیشتر است سپس استغاثه می‌نمایند بکسی که نه می‌تواند چیزی را ابتداء کند و نه بازگشت دهد و چون نزدیک بقبور رسیدند دو رکعت نماز نزد آن بجا می‌آورند و گمان می‌کنند که اجر نمازگذاران بهر دو قبله را دریافتند با آنکه هیچ اجری ندارد اگر بنگری می‌بینی ایشان را کرد قبر گاهی در رکوع و گاهی در سجود ، و از مرده درخواست فضل و رضوان و آمرزش می‌کنند لکن دست‌های خود را پر از ناامیدی و زیان می‌نمایند همانا برای غیر خدا بلکه برای شیطان است آن اشکها که در آنجامی‌ریزند و آن شیون‌ها که آنجا بلند می‌شود ، سپس آغاز طواف قبر را می‌نمایند بقصد تشبیه آن بیت الحرام که خداوند آن را مبارك و راهنمای اهل هر عالمی قرار داده باز مشغول بوسه و استلام می‌گردند آیا حجرالاسود و حججاج بیت‌الله را دیده‌ای ؟ باز پیشانی و گونه را بخاک می‌کشند همان چهره و جبین‌هاییکه خدا می‌داند که چنین برای او در سجود بخاک یفتاده است سپس مناسک قبر را بحلق و تقصیر (تراشیدن سر و اصلاح) تکمیل می‌کنند و با سرور و لذت بکمان خود بهره از بت می‌برند زیرا نزد خدای بهره‌ای ندارند

و قربانیها برای بُت خویش می‌کنند، این است نماز و عبادات و قربات و مناسک این گروه برای غیر خداوند عالمیان ایگاش بنگری ایشان را چگونه بعضی بیعضی دیگر تهنیت می‌گوید که خدای تعالی اجر و بهرات را فراوان فرماید آنکام بازگشت بوطن خود می‌کنند غلاتی که بیجا مانده‌اند به حججاج قبر پیشنهاد میکنند که حج قبر را به حج بیت‌الله آنان بفروشد حججاج قبر می‌گویند نه حاضر نیستیم با حج بیت‌الله معاوضه کنیم اگر چه به حج همه ساله باشد و آنچه از ایشان گفتیم کمی از بیش است چه آنکه بدعتها و کمراهیهای این گروه از حد تصور و شماره بیرون است انتهی .

نکارنده گوید خواننده با يك نگاه عادی دریافت می‌کند که ابن القیم دشمن اهل بیت و خصم شیعه و مقتری است و نصوص عترت و سیره ایشان را مخالف و مکذّب است ما در کتابهای خود این سخنهای شاعرانه را که جز هو و جنجال مایه ای ندارد با براهین و ادله حقیقی ریشه‌کن کرده‌ایم .

و در اینجا تنها همین را می‌گوئیم: کوچک‌ترین انتقادی که خطاب به او را بی وزن و بی ارزش می‌کند آنستکه هنوز تمیز نداده میان اقامه عبادات و قربات برای خدا نزد قبری از قبور

کوچک‌ترین پاسخ
سخنان شاعرانه
ابن القیم

شهداء و صدیقین و میان اقامه عبادات برای خود قبر و میت و مقبور آیا چنین شخصی از قانون علم و ناموس تعلیم بهره دارد ؟
ای کاش معتقد این سخن با شیعه مباحله کند .

طرفه آن استکه این مغالطه را نصاری با مسلمین نسبت بکعبه و

مروه و صفا می‌کنند و ایشان را بت پرست می‌شمارند و خطابه شاعرانه ابن‌القیّم بعینه در بیت الله و مشاعر دیگر جاری است و شبهه اهل چلیپا را تأیید و تقویت می‌نماید چه آنکه برای يك سنگ، بیابان‌ها می‌پیمایند و سنگ سیاهی بیوسه و استلام و گواه گرفتن و طواف می‌پرستند گونه‌ها برای بتی بزرگ که جایگاه سیمد و شصت بت کوچک هم بوده بخاك می‌مالند یکی برای این بتكده قدیم در ركوع و دیگری در سجود، اشکها برای بت ریزان، احرام‌ها آویزان، قربانیا بشیوه بت پرستان از هر طرف کشته باز هم میان دو تل کوه که جایگاه بت و قربانی بت پرستان بنام اساف و نائله بوده هروله می‌کنند و از سنگ و کوه و خاك عرفات و منی حاجت می‌طلبند بت بزرگ سنگی، برای پرستشان کم است که با سنگ ریزه‌ها بنام رمی جمرات قرعه می‌اندازند و چون از دور آثار بتها و جایگاه آنها را دیدند بخاك افتاده چنین و چنان می‌کنند و با دستی پر از خیب و خسران اگر جان در راه بت ندادند بازگشت می‌نمایند و بیکدیگر تهنیت می‌گویند.

سبحان الله آیا حقائق را باین کلمات زشت شاعرانه می‌توان از میان برد؟ آری چه در حج و چه در مشاهد وارثین کعبه و اولاد زمزم و صفا بیشانی هیچ مسلمان بخاك کشیده نمی‌شود مگر برای خدا و هیچ دعا و عبادت و گریه و ناله ای نیست مگر برای حق بی‌همتا، مسلمان را بقبر و مقبور کاری نیست جز برای فاتحه و سلام و اکرام اهل تقوی و تبرک به آثار آل محمد و حضور در محل نزول رحمت و غیر ذلک از جوهری که مفصلاً در کتاب نگاشتیم.

و اما افتراهائی که بشیعه ضمناً بسته همه کذب و خلاف واقع است

تناقض گوئی مورخ
وهابیه در تعظیم
واکرام اولیاء

با همه اینها عجب از مورخ وهابیه است
که از مردم شکایت می نماید که ابن القیم و
شیخش ابن تیمیه را متهم ساختند بتوهین
و تحقیر اهل بیت طاهرین بیغمبر صلوات الله و سلامه

و انکار کرامات اولیاء و متقین و این از اکاذیب و مقتریات است که رواجی
حاصل نمی نماید مگر نزد کسی که فاقد ذوق و احساسات است .

نکاتده گوید پس تحقیر اولیاء و انکار کرامات انقیاب چیست ؟
کدام است آن ذوق و احساسی که هدایت بتعظیم اولیاء و اعتراف بکرامات
انقیاب می نماید ؟ آیا این عذرخواهی مدلسانه با آن زبان های زهر ریز و
خامه های فحاش شرر انگیز تناقض صریح نیست ؟

این هم مانند آن است که خونریزی و غارتگری
و مباح شمردن خونهای مسلمین و بتاراج
بردن اموال اسلامیة را انکار می کنند و کرده
خود را عمداً فراموش می نمایند :

واقعه سعود در
کربلا در ۱۲۱۶ هجری
و خونریزی و غارتگری

بلی اگر امروز چنین نباشد ولی در قرن ۱۲ و ۱۳ چنین بود چنانچه
مورخ ایشان می نویسد :

در خلال احوالیکه امام عبدالعزیز در جنگهای خود سرگرم پیکار
بود امام مجدد، شیخ محمد بن عبدالوهاب سال هزار و دویست و شش وفات
نمود در سن بود و يك سالگی اولاد و نواده هائی بطریقه خود باز گذاشت
امام عبدالعزیز هم از اریکه امارت بخاطر فرزندش سعود بزیر آمده بود
در سال ۱۲۰۳ سعود از همان اوان امام وهابیه وزمامدار اکبر این فرقه
شد .

سعود را اداره کردن این ملک وسیع و قیام بشئون این دولت بزرگ از کشورگشائی و فتح بلاد و جنگ با دشمنان توحید باز نمی‌داشت این بود که در ذی القعدة ۱۲۱۶ لشکر جرّار و قشون بسیاری با قوای کامله بسوی عراق کسپیل داد و در کربلا بایک جمعیت انبوهی از عجم و رجال شیعه رو برو شد .

جمعیت شیعه مرگ را بر زندگانی خویش ترجیح داده بدون آنکه از مرگ بیمی داشته باشند سخت ایستاده گی نموده و در دفاع از مراکز عزّت و محطّ آمال خویش قبّه و بارگاه امام شهید حسین رضی الله عنه و قباب و مشاهد دیگر پافشاری نمودند و لکن لشکر توحید (یعنی وهابیه) بنیروی ایمان و راستی و عزم خویش در جهاد برای منهدم ساختن هر سنک و بنیاد معبودی و برانداختن هر طاغوت و نشانه بتی که آن را با خدا شریک در عبادت و مانند او در قربات قرار داده بودند غالب آمدند .

و شأن شهید کربلا و کاظمیه و نجف و معصومه قم و مشهدالرضا نزد شیعه و تعظیمات آنان آن ها را بر هر دور و نزدیک معلوم است . این واقعه جنگی هول انگیز و مذبحه ای عظیم تشکیل داد که سیل خونها چون نهرها جاری شد از این وقعه ، سعود و لشکر وی فیروز بیرون آمدند سعود چون داخل کربلا شد گنبد عظیم بلکه آن بت بزرگ را سرنگون ساخت و آن منصوب بود بر قبر یکه بگمان شیعه قبر امام حسین بن علی رضی الله عنهما است همانا خداوند بخراب کردن این قبّه عظمی چشم حسین و دیده های موحدین را روشن نمود انتهى .

و هابیه در ماههای حرام گنبد و بارگاه توحید را

خراب کرده و صندوق ضریح را آتش زدند

نگاه کن چگونه حرمت ماههای حرام که اهل جاهلیت اولی
باس حرمت آن ماهها را نگاه داشته جنگ را منار که می کردند
توهین نموده و حرمتهای آل رسول و سید جوانان بهشت که قبر او باجماع
مسلمین روضه ای از روضات جنات است زیر پای عرب های وحشی کردند
و جنگی خونین بر پا نموده هزارها موحدین و مخلصین و متهم جدین
که هرگز با خداوند یگانه خدای دیگر نخواندند کشتند و مساجد خدا
و قباب مقدسه آن را بنام وثن اکبر (بت بزرگ) خراب کردند و صندوق
شریف که بزرگترین رحل های قرآن و بمنزله تابوت السکینه آل محمد و
افضل از تابوت آل موسی و هرون بوده سوزانیدند و اموال اسلامی را
بیاد غارت دادند و بیضه الاسلام (خود) و فرق گاه توحید را که همواره
غلقله تسبیح از آن بلند و بر هر ذراعی از آن فریاد لا اله الا الله و
صلای نفی اضداد و انداد از ذات یکتای بی همتای بگوش هر بومی و
غریب و هر بعید و قریب می رسید بر یغماگران مباح و حلال کردند چه
نیشه و کلنگ ها که فرود آوردند چه سنگها که پرتاب کردند چه دستها
که بجپاول خانه آل محمد دراز کردند چه پاها که بر مواضع مقدس مذهبی
بطور استهزاء و سخریه و مباحات و فخریه کوبیدند و هلله های رعد آسا
بجای آن تکبیرات و تلاوتها که فقهاء و قراء امامیه در آنجا مترنم
بودند کشیدند با اینهمه می گوید چشم حسین و موحدین باین فجائع
روشن شد !!

آیا این است اکرام تقوای متقین؟ که خدای تعالی درباره ایشان

فرموده :

ان اکرمکم عند الله اتقیکم ، ویا این است اجر رسالت و وصیت محمد ﷺ در عمرت و هودت نسبت بقربی؟ وانگهی آیا این است حفظ مظاهر عظمت اسلام و فلسفه تاریخ و اجتماع و رویت مدنیّت فاضله؟ و یا این است احترام مؤمن و مراعاة قول پیغمبر ﷺ: حرمة المؤمن میتاً که حرمتی حیاً چه صحیحه ها در حرم حسینی کشیدند چون سباع درنده ، و چه کف ها بکف زدند ، در اطراف قبر امام مجاهد شهید قهوه ساختند دست بدست داده نوشا نوش بیکدیگر همی گفتند یا لله اسبهای ایشان در خانه های خدا و مصلیات ملشکه و مرکز اجتماع ارواح انبیاء ، کردند آنچه اسبهای برادران ایشان از پیش در مسجد النبی در وقعه حرّه نمودند (جای يك پرسش ذوقی و پاسخ وجدانی است) .

اگر در آن هنگام پیغمبر ﷺ وفاطمه سلام الله علیها و آدم و نوح و ابراهیم را بر سر قبر حسین میدیدند که مینگرند بحمله کنندگان بر خانه سید شباب اهل جنت در ماه حرام آیا همی گفتند بشتابید و حرم را خراب نمائید و درها را از بیخ برکنید و سقف را منهدم سازید و صندوق و آنچه در او است بسوزانید و ذخایر را چپاول کنید^(۱)؟ یا همی فرمودند با چشم

(۱) همانا نجدیان اگر با میر خود در این کار تهنیت گفتند جامعه اسلام به پیغمبر خود تعزیت همیگویند بیادم آمد مفید در فصول خود می نگارد که داود بن القاسم بن ابی هاشم جعفری پس از قتل یحیی بن عمر بر محمد ابن طاهر داخل شد و گفت جئناک لئنهیک بامر لو کان رسول الله حیاً لغزیناه به انتهی اما و هابیه در این فجایع از تهنیت قوم خویش تجاوز نموده بحسین ستم دیده شاد باش و چشم روشن باد گویند .

خونبار آیا این است مودت در قریبی؟ این است وصیت در عترت؟ و یا این است راه حفظ جماعت و پناهگاه مسلمین و طریقه طلب قرب و منزلت نزد خداوند که رضا بخراب کردن صوامع نصاری و معابد یهود نداده برای آنکه نام مقدس او در اینجا بسیار یادآوری می شود، و اما آنکه گفته لشکر سعود بفیروزی بر گشتند پس مورد تکذیب است چه آنکه از مطلعین چنین بما رسیده که بعد از همه کارها که کردند بقتة رعبی شدید قلوب ایشان را گرفته آنچه از اموال آل الله کرد آوردند بجا گذارده بدون تعقیب ظاهری از کسی بشکل قبیعی فرار کردند، مثل آنکه عسکر جرّار توانائی، ایشان را تعاقب کرده باشند این است تصدیق آیه کریمه سنلقى فی قلوب الذین کفروا الرعب . راست است که این گروه خود را مؤمن بالله می دانند ولی ایمان، با جنگیدن با اولیای حق و کفران نم او و نا بود کردن آیات و شعائر و علامات الهی سودی خواهد بخشید ؟ پس بازگشت ایشان بازگشت ظالمین و با ذلت و خواری بوده و عزت برای خدا و رسول و مؤمنین برای همیشه بجای ماند .

اینها همه که گفتند و گفتیم راجع بعصر گذشته

تشویق قائدین بود اما امروز گمان بقائد جزیره العرب و

جانشینان او نمی رود که اینگونه اندیشه ها را

در دل به پروراند یا معتقد صحت آن باشند

بلکه واجب است زمام دار امروزگناهان پیشینیان

را که امرای عوام بحت بسیط را اغواء و اغراء بجهل نمودند شست و شوی

دهند و گفتار و کردارهای يك قرن پیش را به نثریاتی که برنده رابطة

تشویق قائدین
جزیره العرب
با کرامروضات
آل محمد (ص)

اخوت است دیگر تجدید نکنند و در برادری بکوشند تا جامهٔ سعادت بپوشند تا خداوند از گذشته عفو فرماید و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام در حق ایشان استغفار و برای اصلاح مهمان آن بلاد مقدسه دعا فرمایند .

بدیهی است نخستین نشانهٔ اخوت و اتحاد ،

همانا بناء بقاع بقیع و بلند کردن قباب

توحید و اعلام خداوند عرش مجید و فروزاندن

مصایح نور بر آن ، بنام خالق حمید و تمثیل

نخستین نشانهٔ برادری

ویگانگی ، بناء بقاع

بقیع است

و تشکیل آیه نوری که ضرب المثل نور خداوند در قرآن شده تا مردم

صورت آنرا در مشاعر الهی عملی کنند و مفاد امثال الهی را ممثل نمایند

چنانچه خود عز اسمه بمشکونی که در آن مصباح است ، و مصباح در

زجاجه چون کوکب درّی است ممثل و مجسم فرمود همچنانچین در قباب

اسلامی بقیع هم آیه نور را مجسم نمایند ، تا در افق حجاز مانند

ستاره های فروزنده بدرخشد و بر شعلهٔ صنوبری آن ترسیم کنند

لا إله الا الله محمد رسول الله تا بینی های عبدهٔ اقا نیم و چلیپاهای زر نگار

مرصع بخاک مالیده شود و تمثال مدلول (و انه ذکر لك و لقومك) بچشم

هر مشرك و بد خواهی کشیده شود تا هر لحظه هر ملّتی که چشم بدان

می افکنند خبردار میشوند که زیر این قباب ، اهل لا إله الا الله آرמידمانند

و این احساسات ملی و توجهٔ قلوب که اکرامی است صوری از متقین

حاکی است از آنکه ایشان نزد حق گرامی و برگزیده اند .

همانا باینگونه عملها باید نام مروّجین توحید و اماناء اسلام را

زنده داشت و تاریخ ایشان را آبرومند نگاه داشت ، و مردم را بآداب و

سیرت ایشان متوجه ساخت صورت ذلت و خواری بمنبر و محراب و مدرس و مقبره ایشان نداد ، تنها عامل مؤثر در توجه مردم بسیرت اهل حق و تذکر احوال حسنه ایشان برای تأسی و افتخار ، همانا مظاهر عظمت صوری و حرمت ظاهری است که نص قرآن هم امر بتعظیم حرمت فرموده ، خداشناسی هم برای بشر بوسیله همین مظاهر صوری زیبای آسمان و زمین است ، همانطور که شکوه کار خدا قلوب را متوجه بمعرفت و شایستگی عبادت او می کند همچنین شکوه بقاع و سائر مناسبات باهل الله و توصیف سیرت آنان در زیارات و خطب و غیرها مسلمین را مشتاق بتأسی و غیر مسلمین را راغب بدین اسلام می کند ، و این معنی را قیاس بزمان حیوة پیغمبر که بنفسه و یک تنه مظهر جلال و جمال الهی و صورت مجسمه عظمت و مجد اسلام و توحید بود نمی توان نمود پس مسابقه و منافسه بر عمران مذهبی بهترین اعمال تاریخی هر ملت زنده و در شمار زیباترین تقریر نسبت بگذشتگان عالی قدر اسلام است .

و چون ابن القیم را خوب شناخته و سخن او را

شنیدیم ، اکنون خوبست شیخ محمد بن عبدالوهاب و اندازه دانش وی را در کتاب توحید که مانند کتاب آسمانی در عربستان نجدیها است بشناسیم

این مرد در این کتاب چیزهای کم ارزشی را

برای خودگرد آورده ، و همت کماشته بذکر یکدسته شرکیات حقیقی یا مجازی و اخلاقی یا ادعائی و اختراعی ، آنهم در نهایت خشکی و بی مغزی که بوئی از حکمت و عرفان یا تحقیقاتی که علماء اسلام در

اندازه دانش مؤسس
و هابیه در کتاب
توحید و سوء
تأثیر آن

هزارها کتب فرمودند از آن گرفته نمی شود شاهکار او یکی تجزیه کردن جمله های يك حدیث است هر کدام را بنام يك مسئله می شمارد ولی بدون تحقیق و ورود در مسئله ، بعبارة اخری سر و ته يك حدیث را اگر چه از موضوع استشهاد هم خارج باشد فهرست میدهد که فلان حدیث دارای بیست فقره است بهر حال يك مشت شرکیات یا شرك نماها را ترتیب داده برای حمله بر مسلمین غیر وهابیه خصوص مسلمین ایران و بالخصوص شیعه ایران و عراق که همه بر حسب عقیده اصلی از اعتقاد بآن ها منزّه اند .

مثلاً در تجزیه حدیثی که مسلم از جندب روایت می کند و گمان کرده دلالت دارد بر منع بناء مسجد نزد قبر و خواهد آمد که دلالت ندارد می گوید :

نماز گذاردن نزد قبور از همین قبیل است یعنی مضمول منع این حدیث است زیرا هر مکانی که قصد شود که در آن نماز خوانده شود یا بالفعل نماز در آن گذارده شود مسجد است چه آنکه پیغمبر فرمود : جعلت لی الارض مسجداً وطهوراً

اعتراف شیخ وهابیه
بآنکه هر مکانی
مصلی شود
مسجد است

زمین برای من مسجد و مطهر قرار داده شده .

نکارنده گوید : الحمد لله که اعتراف بحدیث نبوی می نماید که هر جا نماز گذارده بلکه قصد نماز در آنجا شود حقیقه مسجد است ، چه جای آنکه جائی باشد که ملیونها مسلمین متدرجاً در قرون عدیده آنجا نماز بگذارند پس به شیخ نجدی می گوئیم : فمن اظلم ممن منع

مساجد الله أن يذكر فيها اسمه وسمى في خرابها یعنی : کیست ظالم تر از کسیکه منع کند مردم را از آنکه نام خدا در مساجد یاد آوری شود و کوشش کند در خراب کردن آن .

پس اعتراف او به آنکه مشاهد مساجد است حجتی است قاطع بر علیه او .

سپس میگوید : پیغمبر ﷺ پنج سال پیش از
مرگش رد کرده بردو طائفه که شریتر و بدترین
اهل بدع اند بلکه بعض اهل علم ، ایشان را
از هفتاد و دو فرقه خارج نموده است ۱۱

حمله شیخ نجدی
بر شیعه بعنوان
رافضی و جهمی

و این دو طائفه رافضی ها و جهمی ها هستند و بسبب رافضی ها شرك و عبادت قبور حادث شد و ایشان نخستین کسانی که بر قبور مسجدها بنا کردند انتهى .

تفصیل این احادیث و جواب آن را در کتاب ما خواهی دید ولی نگاه کن این مرد چگونه تناقض صریح می گوید ، يك مرتبه بهر زمینی که در آن نماز بر پا می شود حکم مسجد می دهد و قول پیغمبر را گواه می گیرد ، آنگاه اساس مذهب خود را بر خراب کردن مصلای مسلمان قرار میدهد و يك جا روایت می نماید که یهود و نصاری قبور پیغمبران خود را مسجد کردند و تمثال انبیاء را بر آن قبور نصب کردند و عبادت کردند انبیاء و تمثال ایشان را آنگاه این حدیث را که برابر چشم او است فراموش نموده مساجد اسلام را دره شاهد ائمه با آنکه از عبادت غیر خدا بری هستند قیاس می کند بر عمل یهود که مبنی بر پرستش غیر خدا بلکه بر عبادت صورت و تمثال انبیاء است و شیعه یا بقول او رافضه چنین

عملی را ندارند و خیال آن هم و لو در خواب خطوط بخاطر ایشان نمیکند .

و بالجمله این شیخ همت گماشته بر آنکه شیعه و سائر فرق اسلام را که اولیا را دوست می دارند و حرمت الهی را احترام می نمایند و شعائر را بنص قرآن تعظیم می کنند بداغ باطله شرك و پرستش قبور و مقبورین ، داغدار و متهم سازد ، و خواسته این مدعا را بکتاب و سنت و حدیث ثابت کند چیزی بدست یاورده جز کبریات کلی که منطبق بر آنان که خواسته نمی شود جز يك سلسله ادعاهاى بی دلیل و جز چند حدیث بی دلالت ، چه آنکه شیعه و هر مسلمانی عبادت غیر خدا را کفر و شرك و مانفد تراشی و محاکمه بطاغوت می دانند .

شیعه، علاوه بر این ، بواسطه مبالغه‌ای که در اخلاص توحید دارا است فرا گرفتن معالم دین را از غیر نبی^ص و اهل بیت محاکمه به طاغوت و شرك بالله می‌داند و این شرك اسلام سوز ، آئین دیگران است که دین خدا را از غیر اهلش فرا گرفته آنان و رای ایشان را پیروی و پرستش میکنند پس این شیخ معبود بعدین است من دون الله و ائمه مذاهب دیگر هم اگر چنین اند چنان اند بدیهی است معالم عبادت خداوند را بایست از کسانی اخذ نمود که خداوند امر بسؤال از ایشان فرموده و گرنه راهی ندارد جز با شرك صریح ، زیرا که فرق نیست میان آنکه طاغوتی بگوید مرا عبادت کنید بدون خدا و چنین کنند که او گفته یا آنکه بگوید خدا را عبادت کنید چنانکه من می‌گویم نه چنانکه خدا گفته است .

نگاه کن چگونه در شرکی بزرگ واقع شدند از همان راهی که از آن فرار کردند دیگر راهی برای امر و نهی خود نسبت به پیروان

اهل ذکر باقی نگذارند جز آنکه شیوه خود را جنگ با قبور صلحا که هیچ مسلمی خیال پرستش آن و صاحبان آن را نکرده است قرار دادند .

از جمله ادعاهای گزافی شیخ نجدی آنکه
دعای گزافی
شیخ نجد
'غلو' در قبور صالحین، قبر را بت می کند و غالی
را بت پرست ، این جمله را بدون تفسیر غلو

می گوید تا عامی های بحت بسیط عرب را بشبهه اندازد .

نکارنده گوید : اگر غلو اعتقاد بالو هیئت قبر و صاحب قبر و یا بحلول و اتحاد و تفویض و یا بعبادات و مانند آن باشد پس کفر و شرک است و امامیه از آن بری هستند اگر چه در آنجا قبری یا مجسمه و تمثالی نباشد و در مسجد یا کعبه باشد و اگر مراد از غلو اعتقاد صلاح و یا زیارت و طلب از خداوند و اکرام اهل تقوی و توسل بتقوی و جاه و منزلت ایشان باشد پس این نه 'غلو' است ، و نه مانعی دارد ، چنانکه این مسائل در کتاب با دلائل آن تحریر یافته .

و اما کلیاتی که کلامی در آن نیست و اطفال
شیعه و عوام ایشان بر آن آگاهند پس حاجتی
مغالطه بکلیات بدون
شاهد بر تطبیق
به احادیث با وجود محکمات قرآن نخواهد

بود ، چه در این باب آیات بسیار است که حاکی است از آنکه خدای دیگر با خداوند نباید گرفت یا او را خواند یا پرستش نمود و یا چیز را مانند یا ضد یا شریک او دانست یا برای او جزئی پنداشت یا او را مرئی و 'مدرک' با بشار دانست و غیر ذلک از شئون الهیه که مهمات آن را چون با اصول حنا بله و اشاعره سازگار نیست از خامه انداخته است .

شرکیاتی که دست آویز تکفیر کرده : پوشیدن حلقه
آویختن بند و مانند آن

از جمله شرکیاتی که شیخ نجد گرد آورده این است : پوشیدن حلقه ، بستن نخ برای رفع بلاء ، و آویختن بند قنذافه و تیرك بدرخت و سنگ ، و حدیث ذات الانواط : درختی که مشرکین اسلحه خود را بدان می آویختند و قربانی و نذر برای غیر خدا و کشتن قربانی برای خدا در مکانیکه بنام غیر خدا قبلا بوده .

نکارنده گوید : بسیاری از ذبائح اسلام در
قربانی برای خدا
در جایگاه بت ها
امکنه ای بوده که برای اصنام جاهلیت در آنجا
قربانی می کردند و این بالاتر از جای نماز و سعی
نیست که جایگاه بتها بوده .

باز گوید : و غلو و اطراء نصاری یعنی مبالغه در
ستایش نصاری
عبادت و عبادت اصنام نوح که نامهای صلحاء با
تمثالهای ایشان بود و فتنه تمائیل معبوده بر قبور صلحاء .

این جمله را شیخ ترجمه کرده به کسیکه عبادت کند خدا را در
جوار قبر صالحی ، سبحان الله تمائیل معبوده بر قبر چگونه ترجمه می شود
به کسیکه تنها خدا را عبادت کند نزد قبر مگر عبادت تمثال عبادت خدا
است ؟ یا اگر تمثالی در مکانی معبود شد اگر کسی در آن مکان خدا را
عبادت کند خدا آن تمثال می شود که يك وقتی در آنجا معبود بود ؟

باز گوید : در این امت جمعیت هائی هستند که بت می پرستند !! راست
می گوید آنها اینند که طاغوت های دربار جبار بره را بر اهل بیت ، و رأی و

قیاس را بر نصوص عترت ، مقدّم داشتند طرفه آنکه شیخ مزبور اعتراف می کند که هر کس اطاعت کند علما یا امرارا در تحریم حلال و تحلیل حرام ، ایشان را ارباب و آلله خود گرفته است .

نکارنده گوید: پس ایشان بتهای معبود این امت و صنمهای اسلام اند حیثاً و میتاً که ایشان را ارباب خود در تشریح گرفتند در حالتیکه در دسترس ایشان اهل ذکر و راسخین در علم کتاب و علوم عند محمد ﷺ بوده و هست همانا پرستش این اشخاص زشت تر از پرستش بتی است که از چوب پتراشند که نه سخن می گوید نه فتوی می دهد نه حکم می کند نه قیاس می نماید نه کتابی بر خلاف عترت می نویسد چه آنکه عبادت چنین صنم بهدر زفته اثری از آن باقی نمی ماند ولی حکم و رأی طاغوت و احادیث خارجی و کذاب همواره اصنامی خواهند بود که در روزگار آینده پرستش می شود و نامها و نامه های ایشان بتعظیم تلقی شده و دین خدا پنداشته می شود پس ایشانند مانند تمائیل معبوده یهود و عجل سامری و اصنام قوم نوح و اقاییم معبود نصاری که این سه را شدید تر از محبت خدای بی همتا دوست دارند و ایشانند آنکه مودت رسول و قربای او را که خدا آن را از ایشان مـثلت نموده و راه راست و کشتی نجات قرار داده ترک گفته اند .

واضح است آنالکه گردن بمحبت و پیروی

پرستش علماء و قضائی نهادند که بر ضد

اهل بیت نبوت اصولاً و فروعاً بودند هیچ

فرقی معنأ ندارند با آنهائیکه دست از هرون

و تبلیغات وی کشیده فریفته گوساله مصنوعی شده در برابر او بخاک

محبت گوساله و

اقانیم و قضاة جور

آیا یکسان نیست ؟

می‌افتادند ، و یا آنها که دل بخدائی مسیح یا پسر و پدر و روح القدس بسته توحید خالص عیسی و مریم را از دست داده پشت پا بائین پیغمبر خود زدند .

باز شیخ نجد از شریکات می‌شمارد : سحر و کجانات و تطییر (فال بد) و نشره یعنی باز کردن سحر شده بسحر دیگر یا بادعیه ، و تنجیم و

سحر و کجانات
و غیرهما

استسقاء انواء (اوقات باران) و ترس از غیر خدا و اتکال (تکیه دادن) بقضاء و قدر و صبر بر آن و ریا و ایمنی از مکر خدا را پس می‌گوید : هر کس اطاعت کند علما و امراء را در تحلیل حرام خدا یا تحریم حلال او آنها را بر بوبیت پرستیده است .

نکارنده گوید : این است گواه آنچه گفتیم در حال تارکین عترت و پیروان ایشان که آنها بمبنای خود وهابیه و متفقین با ایشان طاغوت و رب معبودند و پرستندگان آنها عبده طواغیت و متخذین ارباب من دون الله خواهند بود چه آنکه لا اقل از تحلیل حرام و تحریم حلال ایمن نیستند مگر آنکه گفتار ایشان تطبیق کند با معلومات اهل بیت وحی ، و انصاف هر منصفی حکمی است عادل که در این گروه بسیاری از مبدعین و مشرّعین و کزاف‌گو و جمال هستند که بهواخواهی فرعون‌های قرون اسلام ، آئین تراشی و مذهب سازی را پیشه خود کرده پیشرفت می‌کردند و مخالف را می‌کشتند (کوچک ترین گواه) بر این داستان احمد بن ابی‌دواد و محمد بن علی جواد است در الجمنی که معتصم کرد برای تعیین حد قطع دست سارق چون احمد و سائر قضاة فتاوی مختلف خود را دادند معتصم حضرت جواد را ملزم نمود که او هم رأی خود را بگوید

چون پس از خود داری گفت و معتصم رأی وی را اجراء فرمود احمد معتصم را دید و او را بمخالفت آراء این خاندان به بهانه آنکه ایشان را داعیه خلافت و شیعه را اعتقاد بآن است چنان وادار کرد که خون آن امام در پیرامون این سیاست بهدررفت با آنکه احمد مزبور بسیاری از این احساسات را خاموش کرده بود که دنباله آن راجع بخلق قرآن و ماندن آن در عهد معتصم هم ادامه داشت و در اثر آن هم احمد بن حنبل را گرفتار شکنجه و حبس نمود پس نه طرفداریش از حق، ساده بود نه سیاست بازیش در اثبات رأی باطل خویش، چنین می نماید که سوء سیاست احمد بن ابی دواد هم در آزادی حنبله و پیدایش بدعتها در عهد متوکل کمک کرده بایام محنت قضاة خاتمه داده و دور محنت معتزله پس از رشد و نمو عجیبی که داشتند آغاز شد.

باز گوید : من گویم کدام نعم بزرگتر از وجود

اهل بیت نبوت و گنجینه های علوم کتاب و سنت

است ، پس باین شیخ که انکار نعم الهی را شرك

دانسته می گوئیم کیانند مصداق کریمه : الذین

بدلوا نعمة الله کفراً و أحلوا قومهم دار البوار و کسیکه قانع بسوگند

بخدا نشود و آنکه بگوید ما شاء الله و شئت یعنی آنچه خدا خواست و

تو خواستی و سب دهر و لقب قاضی القضاة بخود گرفتن من گویم چرا از

حکم لقب امیر المؤمنین سکوت فرمود که امویته و عباسیه بدلان یاد

می شوند با آنکه این لقب اگر حق یک نفر نبوده حق چهار تن هم بیشتر

نبوده است جای پرش از دعاة وهابیه است که ابن تیمیه را شیخ الاسلام

گفتن و رئیس وهابیه را مجد دین محمد خواندن و ابن القیّم را علامه

نامیدن که ابلغ از غلام است و خداوند هم از آن تجاوز بتاء مبالغه

قانع نشدن بسوگند
ما شاء الله و شئت و
انکار نعمت خدا

نفرموده و امام هر يك از رؤساء مذاهب را امام گفتن با آنكه طبق نصوص خود ایشان ائمه دوازده تن و همه از فریشانند چگونه است ؟ كه نام قاضی القضاة را منع کرده و چیزی از افضی القضاة نفرموده مگر فراموش فرموده است حدیث افضاكم علی را اگر ممنوع است افضی القضاة ممنوع است نه قاضی القضاة كه بمعنای يك قاضی از جماعت قضاة است و اگر این كلمه را بمعنای مرجع قضاوت نسبت بقضاة گمان کرده باز عیبی ندارد مگر دلش بحال خلفاء راشدین سوخته باشد ولی آنها هم بقضاة مراجعه میفرمودند علی هم كه بشریح برای زرهی مراجعه كرد پس عدول از شماره عنوان افضی القضاة بقاضی القضاة و سكوت از عنوان امیر المؤمنین اگر عمداً کرده علتی جز كتمان شهادت ضمنی بحق و بیدار نكردن امت خویش بحق اهل حق چیز دیگر فعلاً بنظر نمی رسد .

خلط هزلیات بذکر خدا و ترك انفاق و وفا

بقیه اسلحه شیخ
و هابیه در تكفیر
مسلمین

یعنی درخواست نمی شود بوجه خدا مگر بهشت

مرادش این است همه چیز را بوجه الله می توان مسئلت نمود اگر چه دوزخ شرور و آفات ، یا مراد آنستكه بوجه الله جز بهشت را نباید خواست و دوّم اظهر است و گفتن لو كان لنا من الامر شیء و سب ریح و گمان غیر حق بخدا و منكرین قدر (ظاهر این كلمه آنستكه گمان غیر حق بمنكرین قدر را اراده کرده و آنچه در مصورین آمده) و شفیع قرار ندهد خدا را نزد کسی بلکه شفیع را نزد او باید برد و ماقدروا الله حق قدره این جمله را وهابیه بجا و بیجا بسیار تکرار می کنند یعنی هیچ کس قدر خدا را کما هو حقّه نتواند کرد این است مجموعه کتاب توحید شیخ

و هائیه و اندازه علم او در معارف الهیه و تمام آن هم متون احادیث است که آن را بدون هیچ تحقیقی تحریر نموده و کتب امامیه مشحون بتحقیق اکثر این مسائل که اکتفا نکردند بیوست بدون یافتن مغز و نکاشتن بدون وانمودن حقائق با بیانی نغز ما هم در کتاب خود دست بهرچه شایسته بوده زدیم و پرده از چهره مقصود گرفتیم و راه مغالطات را بستیم و اگر کوتاهی کردیم چشم امید باصلاح و تکمیل از دانشمندان عصر حاضر داریم :

و اما در اصول دین پس برای خود^(۱) خدائی
الیه اسماء و اصنام
ساختند مرگب از ۹ إله با اسم ذات و صفات
اعضاء که وهابیه و
(قدماء ثمانیه) و آلله اسماء و اصنام و
اشاعره ساختند
اعضاء را گرد وی فراهم و او را در میانه گرفتند
بنابراین ، معبود ایشان هیولای عجیبی است دارای دُم ها یا دنباله های
دراز ، چشمی دارد که گفتند شبیه چشم ها نیست پس شاید هفتاد طبقه
داشته باشد بجای هفت ، و مژگانهایش مانند نیزه های بلند باشد به بلندی
آسمانها از زمینها و دستی دارد که گویند شبیه دستها نیست ، پس شاید
هزاران انگشت دارد و ناخنهای آن کوهها را می کند و چهره و پهلو
(وجه و جنب) دارد و می خندد شاید خنده نیکه بلرزه در می آورد دنیا
و ما فیها را تا شبیه خنده لب و دندان اشود بلکه مانند قهقهه رعد هم نباشد
و برای این خدا نزول (فرود) و صعود (بالا شدن) قرار دادند إلی
غیر ذلک از بازیهای که حنا بله حشویه و اشاعره با معبود خویش نمودند
و امامیه از این معبود باطل بری هستند .

(۱) رجوع شود بمقالات اشمری و آخر حیوة القلوب ابوالسمع (مؤلف)

باز بت پرست ، خدای حقیقی را هم می جوید آیا آنها که هیچ معبودی ندارند چه میگویند ؟

نتیجه این میشود که این گروه اصلاً معبودی ندارند لکن عبدهٔ اصنام به بت پرستی خود تقرّب بخدای حقیقی می جویند ، اما از این مسلمین باید پرسید آیا عبادت این دجال کبیریکه باو هام کرامیه و اشعریه تراشیده اند تقرّب بکمه می جویند ؟ ما از چنین معبودی برائت و بیزاری می جوئیم و معبود ما آن یزدان پاک یکتای بی همتائی است که از حدود و اجزاء و اعضاء و تحولات و تغیرات و هرگونه عیب و نقص و حدوث و امکان و قبائح و ستم ، منزّه است او عین هر کمال و هر کمالی که شایستهٔ آستان گرامی و عزّت جلال او است عین ذات او است نه عارض و نه زائده ، او راست نام های نیکو که آن را آفریده و وسیله فرموده برای توجه و دعای خود تا تعطیل لازم نیاید و بدان وسیله باوی مناجاة و ستایش و عرض حوائج نمایند چنانچه که اشخاص گرامی و مقرّب را از انبیاء و ملئکه و ائمه و اولیاء آفریده و ایشان را مانند نامها و نشانه های خود وسیلهٔ توجه بسوی خویش فرموده :

ما از برادران نجدی خود و سائر اخوان اسلامی

پوزش خواستن از

معذرت می جوئیم که سخن را در این مقدمه

برادران نجدی

دراز کرده و در بعضی مقاصد اصل کتاب هنوز

وقت نرسیده دست زدیم تا خواننده اجمالاً از زمینهٔ ساختمان کتاب آگاه باشد همانا سخن حق برای طالب حق شیرین و برای دشمنان حقیقت تلخ است ، ما چنین گمانی به برادران حجازی خویش با آن ذوق صاف و ساده نداریم مگر سخن سرائی تازی من کوتاه و شایسته مقام آن سخنوران فصیح باشد ولی حق نزد بزرگان پاکدل گران و تلخ نیست اگرچه از زبان

چون من الکنی اعجمی باشد چه آنکه من اکنون پیش قراول این قوم شدم
و خود را با فرومایه گی دلیل راه پنداشتم و پیش فرست و راهنما هر که باشد
دروغ نمی گوید و خیانت باملت خود نمی کند و فریب نمی دهد امیدوارم
خداوند مرا از لغزش و خطا نگاه دارد که راه را گم نکنم و ملت گرامی
خود را که راه نمایم و این سفر را با همسفرهای عزیزم با توشه تقوی و بسیج
اندیشه پاک بیابان برسانم و همگی بسر منزل مقصود رسیده یکدست و
یکدل و یک زبان برخوان نعمت حق نشسته سپاس گذار باشیم .

و بالجمله چون بتدریج کتب و هائیه را خواندم

و بر آنچه گفتم آگاه شدم از نخستین ساعت دست

بکارزده گمر بستم باشتابی بیش از اندازه برای

اینکه برده از روی حقائق شکست ناپذیر درست

آخرین علت آغاز

تالیف و آخرین

منظور در انجام آن

بردارم نخست طرح ریزی کار را کمتر از چهل روز انجام دادم سپس

بتکمیل آن در فرصتهائی که بدست می آمد پرداختم اگر کتاب بزرگ شده

مطلب هم کوچک نیست و تصور میکنیم با اساس اختلافات اسلامی منصفانه خاتمه

دادم و مطالب پراکنده را که در گرد آوردن آن رنج فراوان باید کشید

از توده انبوه سطور و صدور چون مرغ دانه چین بیرون کشیده بیک رشته

در آورده در دست رس خواننده گان گذاردم .

و خداوند را گواهی گیرم که در این تالیف غرضی جز کشف حقیقت

از روی انصاف و بزبان تظلم از لسان ائمه و امامیه و استغاثه به بزرگان

جمیع فرق اسلام بدون تعصب و ستیزه گی و جنگ جوئی و تقلید کور کورانه

نداشته و نخواهم داشت و هر چند هر کس که یاری مذهب یا فرقه ای را

می کند تعصب قلمداد می شود ولی من در دل اندیشه خیانت با دعا و هائیه

وسائر برادران مسلمین خود راه نداده‌ام و فضل و فضیلت ایشان را هر چه هست شکر گزارم و آمرزش برای ایشان و خود می‌طلبم ، البته حق گاهی بر دالای پارسا و عالم صالح مشتبه می‌شود تا نقد و انتقاد بانروی تحقیق شبهه را از میان بردارد ، گاهی هم کینه دیرینه و اغراض سیاسی به بیان عقائد آمیخته می‌شود که حقیقت جورا بدگمان می‌کند و حق را هم از نظر دور می‌سازد چنانچه ما باین تیمیه و ابن القیم خوش بین نیستیم آنجا هم که گفته ایشان بموضوع بحث مربوط نیست باز نمی‌توانیم بدون مراجعه و تحقیق بپذیریم .

ستایش بی‌طرفی نویسنده و نکوهیدن طرفداری
وی امروز ورد زبانها است (باید دانست هر
نویسنده و سخن‌رانی که بر روی عقیده و وجدان

معنای بی‌طرفی و طرفداری

خود سخن می‌گوید یا می‌نکارد البته طرفدار آن است و کوشش دارد که از حق اعتقادی خویش دفاع کند پس کتبی که بنیاد آن بر بحث و انتقاد مذهبی است همیشه مبنی بر طرفیت است اگر چه نویسنده شخص ثالثی باشد ملاحظه کن کارلیل در ابطال و گوستا و لوبون در تمدن الاسلام و امثال ایشان چگونه در برابر معترضین بر عهد عَلَيْهِ السَّلَامُ ایستاده‌گی و بر ملت خود حمله میکنند چیزی که نویسنده یا سخنگو را متهم می‌سازد یکی خیانت و کتمان شهادت است حتی اگر دلیل خصم علیل باشد ولی او مطلع بر دلیل قوی است باید دلیل را ابراز و بمجاوب شدن خصم خوشوقت نشود و امر دین و مذهب را بازیچه مادی نه پندارد دیگر ، طرز بیان مفرضانه است بلی اگر مدافع در برابر لحن مفرضانه یا هجو و فحش و توهین تند تر رود با اندازه ای که حق شکستن قلم مفرض و بستن دهان فحاش بی‌پروا ادامی شود دفاع از حق

کند نکوهیده نیست و او را طرف نباید دانست چه آنکه کلوخ انداز را اگر پادش سنگ نباشد کلوخ خواهد بود مثلاً توهیناتی که ابن القیم بحسین بن علی می کند بدون آنکه ربطی با استدلال و بیان اصل حکم داشته باشد البته جواب حنظل و خار، حلوا و دبیبا نخواهد بود یا هجو بیکه ابن الحجر نسبت بمهدی عصر ع می کند که از بدو اسلام تا کنون هیچ بد زبان بی پروای پرروئی نسبت بمقدسات هیچ مملتی چنین نگفته است هر چه با او مقابله شود روا است چنانچه در برابر قوائد ابن المعتز فرزند متوکل که بر علیه آل هاشم و آل ابیطالب گفته است ابو فراس و تنوخی و صفی حلی قوائد غرائی که پرداخته اند بقدری بجا و جالب توجه عالم علم و ادب شده که هیچ کس را یارای تعریض بآنان بنام طرفیت نبوده است ^(۱) که شاعر بنی امیه نسبت بزید گفته با آنکه امامیه زید را البته مهدی موعود نمی دانند حضرت صادق ع را بی اختیار بی اختیار بنفرین و ادا کرد و گوینده طعمه شیر شد مع الوصف مادر این مقامات هم از تظلم و استغاثه بدان شمشندان با وجدان تجاوز نکردیم و اگر قلم در چنین جا طقیانی کرده که آنهم غالباً مبنی بر کشف منویات سوء گوینده است ما را نباید طرف یعنی مغرض شناخت البته من نمی توانم پنهان کنم مذهب خود را که با همان معتقدم با خدای خود ملاقات کنم من شیعه اثنی عشری هستم و در عین حال همه مسلمین را با خود برادر می دانم و خود را مدافع از حقوق اسلام ایشان می شناسم پس من در بیان معتقدات امامیه و معتقدات خود آزاد و بی غرضم چه آنکه این کتاب ملل نحل نیست که

(۱) بیت این است

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة * ولم ار مهدياً علی الجذع یصلب
و قسمت بعثمان علیاً سفاهة * و عثمان خیر من علی و اطیب

بی قضاوت بماند تا اگر اظهار عقیده بصحت و بطلان آن بادلیل یا بی دلیل شود از وظیفه تاریخی مللی خارج شود

ما آزموده ایم مورخین تسنن غالباً چون بشیعه رسیدند
بی طرفی را از دست می دهند

ولی طرفه این است نوعاً سننی چون قلم بدست می گیرد که ملل و نحل یا تاریخ بنسکارد با هیچ مذهب و فرقه ای بطرفیت نمی نگرند إلا چون بشیعه رسید نیش خود را قربه الی الله می زند و صداهای خاموش را بلند می کند و برای چند سطری، رونق چند مجلد تألیف خود را از میان می برد شهرستانی در اول ملل و نحل خود شرط بر خود می کند که حقیقت هر مذهبی را آنچه هست بگوید و اصلاً اظهار عقیده و طرفداری ننماید مع الوصف فوراً نقض عهد کرده حمله بر شیعه نموده فرقه ناجیه را بحديث معمولیکه معمولیت آن را در حاشیه همان کتاب ثابت نمودیم در هم مسلکان خویش بنام اهل السننه والجماعة تعیین می نماید از این قبیل چیزها بسیار داریم حاصل این است که کتب مذهبی مانند کتب کلامیه است نقد و انتقاد و اثبات و نفی اعتقاد سرمایه آن است اتفاقاً نکارنده خالی الذهن صرف بوده هرگز دچار مباحثه با اهل سنت یا وهابیه نه در عراق و نه در ایران نشده بودم تنها چیزیکه مرکوزات فطری من را بجنبش آورد همانا دیدن کتب وهابیه بوده است در صورتیکه هیچگونه دوست و دشمنی در عربستان سعودی ندارم که تأثیری در این تألیف داشته باشد و خدا را بر این مراتب گواه میگیرم .

آخرین منظور
از این تألیف

ما در این تألیف قصد تظاهر یا بغلط و لغزش انداختن برادران خویش از سائر فرق اسلام نداریم چه آنکه ایشان اهل دین و ملت و قبله ما و یاوران شریعت و کتاب مایند بلکه آخرین منظور ما همانا آنستکه از يك سرچشمه شیرین گوارا آب برداریم که هرگز آمیخته بتلخ و شور نشود و از زبان يك حق و حقیقت سخن بگوئیم که باطل و حقه بازی بدان راه نیابد، بوی بوستان نبوت و گلستان رسالت از آن چشمه و دهان دریافت شود نه بوی دود مطبخ جباریه و چرك دندان فراغه و اینکه ما همه بالاتفاق بسیرت قومی درآئیم که اگر بر روی زمین دانشمندانی راسخ در علم هستند آن قوم در درجه اول واقعند و اگر مردمی وارث علم کتابند آن قوم داناتر بر همه خواهند بود و اگر خدای را برگزیده گانی است آن قوم اند که خداوند در قرآن ایشان را اختیار از میان شهداء و صدیقین فرموده و بر همه مردمان برگزیده و کتاب خود را بایشان بمیراث داده و ایشان را بدین مراتب در کتاب آسمانی ستوده است .

سخن جاوید در شأن
اهل بیت

و این قوم چنانند که ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ که مروانی و عثمانی است گوید: همانا این گروهند کوهان^(۱) عالم و برگزیده اهم و جبهه درخشان عرب و مغز و لباب شرف و شیر مکیده پاک بنی آدم و زیب جهان و گوی سبقت دوران و طینت سپید رخشان و کاشتگاه مبارک و نصاب کامل محکم یا آخرین سرحد مستحکم و معدن (کان) مکارم و سرچشمه

(۱) مقصود کوهان شتر سنام است نه جمع کوه .

فضائل و پرچم های دانش و دستهای راست ایمان، درود خداوند بر ایشان و چنانکه حسن بصری گوید : چنین بمن رسیده

سخن حسن بصری

آنکه کسی گمان کرده من می گاهم از مقام بهترین مردم پس از پیغمبر ﷺ و ائیس و همدم و همنشین وی و نجات بخشنده بوی و گره گشای از دل وی در جنبش های سخت گیتی، همانا جدا شد از شما مردیکه قرآن را خواند و توقیر کرد و علم را گرفت و افزون فرمود ، و سختی و زبری و دلآوری را حیازت نمود و آنرا در اطاعت خداوند کار برد و همی برای پیغمبر ﷺ و پسر عم و برادر خود خیر خواهی کرده چیزی فرو گذار ننمود پیغمبر در میانه اصحاب تنها او را برادر خود قرار داد و راز خود تنها بدومی گفت و نزد او می سپرد، تا آنکه می گوید : او است دانشمندترین مسلمین در علم و برتر از همه در ادراک و فهم و قدیمتر از همه در اسلام، نه او را مانند ایست در مناقب نه همتائی در مراتب و نیز حسن بصری بایم محمد حسن بن علی ع می نویسد .

اما بعد فانکم یامعشر بنی هاشم الفلک الجاریة فی اللجج القامرة والاعلام النیسرة الشاهرة و کسفینه نوح الّتی نزلها المؤمنون و نجا فیها المسلمون کتبت إلیک یا بن رسول الله عند اختلافنا فی القدر و حیرتنا فی الاستطاعة فاخبرنا بالذی علیه رأیک و رأی آباءک علیهم السلام فان من علم الله علمکم و أنتم شهداء علی الناس والله الشاهد علیکم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ^(۱) :

سید حمیری و قصیده وی با ترجمه آن
منظره ادبی امامیه :

اقسم بالله و آلائه و المرء عما قال مسؤل
سوگند بخدا و نعمتهای وی و مرد مسؤل گفته خویش است .

ان علی بن ابیطالب علی التقی و البرّ مجبول
اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام را تقوی و کردار نیک جملی او است .
و انه كان الامام الذی له علی الامة تفضیل

و او است آن امام و پیشوائی که بر امت تفضیل داده شده

يقول بالحق و یعنی به

ولا تلهيه الاباطیل

همواره سخن بحق گوید و مقصود الحق هم اوست و لهو و باطل او را

از یاد حق باز نمیدارد

كان اذا الحرب مرتها القنا و احدثت عنها البهالیل

و چون پستان جنگ را نیزه بدوشد و هردلیری سراز آن باز زند

يمشى الى القرن وفي كفه ابيض ماضی الحد مصقول

او با پای خود روی بحریف آورد و در دست شمشیر تیزدم گیرد

مشى العفرنى بين اشباله ابرزه للقص الغیل

چون شیر میان شیر بچه های گرسنه که از بیشه برای شکار بیرون جهد

ذاك الذی سلم في ليلة علیه میکال و جبریل

اوست آن امامی که جبرئیل و میکائیل شبانه بر او سلام کردند

میکال في الف و جبریل في الف و يتلوهم سرافیل

جبرئیل با هزار فرشته و میکائیل با هزار و اسرافیل از دنبال ایشان

فسلموا لما اتوا حذوه و ذاك اعظام و تمجیل
همه در برابر وی صف بسته سلام و تعظیم می نمودند

سروده محدث دیلمی:

لله تحت قبیل العرش طائفة اخفاهم عن عیون الناس اجلالا
خدا را زیر عرش گروهی است که ایشان را از چشم مردم پنهان
فرموده

هم السلاطین فی اطمار مسکنه جرّوا علی الفلک الدّوار اذبالا
پادشاهانند در لباس مسکنت که دامان بر فلک می کشند
هدی المکارم لاثوبان من عدن خیطا قمیصا فصارا بعد اسمالا
این است لباس بزرگواری نه بافته عدن که چندی نگذرد مگر آنکه
کهنه گردد

هدی المکارم لا لقبان من لبن شیباً بماء فعادا بعد ابوالا
این است مایه فضیلت و مکرمت نه یکی دو قدح شیر که روزی آمیخته
بآب شود سپس بول گردد

سروده (علوی حمدانی)

هم فیتة کسیوف الہند طال بهم علی المطاول اباہ مناجید
بنی ہاشم جوانانی هستند مانند شمشیرهای ہندی و همواره چون
پدران بزرگوار خویش برہر کردن فرازی فیروز بودند
قوم ماء المعانی فی وجوہهم عند التکرّم تصویب و تصعید
این قوم اند که آب حیوة دانش و بخشش از روی ایشان بر نشیب و
فراز می بارد

و المنعمون اذا ما لم تكن نعم و الذائدون اذا قل المزويد
بخشندهگان نعمت اند هرگاه نعمتی نباشد پناه دهنده اند چون
پناه گاهی نباشد

اوفوا من المجد و العلياء في قلل شم قواعد هن البأس و الجود
در بلندی و بزرگواری مانند قلّه کوه اند که پایه آن از دلاوری و
دهش تشکیل یافته

ما سوّد الناس الا من تمكن في احشائه لهم ود و تسويد
کسی شایسته سیادت بر مردم نیست مگر آنکه در دل دوستی و بزرگواری
ایشان را جای دهد

سبط الا كف اذا شيمت مخائلهم اسد اللقاء اذا صد الصناديد
همواره گشاده دست انداز هر سو که دیده بدیشان باز شود و چون
شیر در پیکار اند آنگاه که دلاوران سراز جنگ باز زنند

يزهو المطاف اذا طافوا بكعبته و تشرّب^(۱) لهم منها القواعيد
کعبه بایشان هنگام طواف می بالد و پایه های آن برای نگریستن
ایشان کردن می کشد و سرفراز می شود

في كل يوم لهم ناس يعاش به و للمكارم من افعالهم عيد
هر روزی از ایشان کسی ظهور کند که جهان زنده بدوست و هر جا
از کردار نیک ایشان عید و جشنی برپاست

محسّدون و من يعقد بحبلهم حبل المودة بضحي و هو محسود
از ایشان همواره رشک برده می شود ، هر کس هم که رشته دل را
بدوستی ایشان ببیند مورد رشک خواهد بود

(۱) اشرب بر وزن اقشمر مد اليه عنقه و نظر اليه

لاینکر الدهران الوی لحفهم و الدهر مذکان مذموم و محمود
از زمانه گله‌ای نیست اگر حق ایشان را از میان ببرد روزگار همواره
گاهی نکوهیده و گاهی ستوده است

و چنانچه فرزدق گوید:

من معشر حبیبهم دین و بغضهم کفرو قربهم منجی و مقنصم
از آن گروهند که دوستی ایشان دین و دشمنی کفر و نزدیک شدن
با ایشان پناه گاه است

یستدفع الشر و البلوی بحببهم و یستزاد به الاحسان و النعم
هر بلائی بمحبت ایشان دفع و هر نعمتی افزون گردد
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل فرض و مختوم به الکلم
پس از یاد خدا یاد ایشان در آغاز و انجام هر فریضه‌ای پیش و
پیشوا است

ان عدّ اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قبلهم
هر جا نام اهل تقوی برده شده ایشان پیشوای آنانند و هر کس برش
نماید بهترین خلق کیانند؟ پاسخ شنود ایشان

(و چنانچه حسان) گوید :

ان الذوائب من فھر و اخوتهم قد بینوا سنة للناس تتبع
سران بنی هاشم آئین حق را برای پیروزی آشکار فرمودند
قوم اذا حاربوا ضروا عدوهم او حاولوا النفع فی اشیاعهم نفعوا
روز جنگ دشمن را زیان رسانند و شیعه خود را سود
ان کان فی الناس سباقون بعدهم فکل سبق لادنی سبقهم تبع
پیشروهای جهان بر او مانده ایشان نتوانند پیشی گرفت

لا یجهلون فان حادلت جهلهم فی فضل احلامهم عن ذاك متسع
خشم و نادانی ندارند و دامان گذشت و بردباری ایشان بسی فراخ
و بلند است

اعفة ذکرت فی الوحی عفتهم لا یطمعون ولا یردیهم الطمع
پاکدامنی ایشان دروحی آسمان یادشده و هرگز آز و آرزو ایشان
را نمی فریبد و تباہ نکند

(سید علی حمانی گوید:)

لنا من هاشم حضبات مجد مطنبّة با براج السماء
مارا از هاشم کوههای بزرگی و بزرگواری است که زنجیره های آن
بیرجهای آسمان پیوسته است

تطوف بنا الملائک کلّ یوم و تکفل فی حجور الانبیاء
فرشتگان همه روزه گرد ما طواف کنند و همواره در دامان انبیا
پرورش می شویم

و یتزّ المقام لنا ارتیاحا و یلقانا صفاء بالصفا
مقام ابراهیم برای ما جنبشی طرب انگیز می نماید و صفا باما بصفا
ملاقات می کند

(هم او گوید:)

لقد فاخرتنا من قریش عصابة بمطّ خدود و امتداد اصابع
دستهای از قریش بگشادگی چهره و کشیده گی انگشتان مفاخره

کردند

فلما تنازعنا الفخار قضی لنا علیهم بما نهوی نداء الصوامع
چون بداد گستری رفتیم بانگ صومعه‌ها بدلخواه ما بر علیه ایشان
حکم فرمود
ترا نا سکوتاً و الشهود بفضلنا علیهم جبهیر الصوت فی کل جامع
ما خواووشیم لکن گواه‌های فضیلت ما در هر مسجدی باو از بلند
کواهی می‌دهند

و چنانچه ابو نواس حسن بن هانی گوید :

مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکرُوا
پاکیزه و پاکدامن اند و هر جا یاد شوند درود برایشان فرستاده شود
من لم یکن علویاً حین تنسبه فما له من قدیم الدهر مفتخر
هر کس نسب بهلی نداشته از آغاز جهان تا انجام افتخاری ندارد
والله لمّا بری خلقاً فاتقنه صفاکم و اصطفاکم ایها البشر
خداوند چون خلق را آفرید شمارا برگزید و پاکیزه داشت
فاتم الملاء الا علی و عندکم علم الکتاب و ما جائت به السور
شمائید سروران سرافراز و برتر و نزد شماست علم کتاب آسمانی
بابی نواس گفتند تو یگانه شاعر عصری چگونه از مدح حضرت رضا
دم فروبستی در جواب این اشعار را سرود

قیل لی انت اوحده الناس طراً فی فنون من الکلام النبیه
لک من جوهر الکلام بدیع یشر الدرّ فی یدی مجتنبیه
فعلی ما ترک مدح ابن موسی و الخصال الّتی تجمّعن فیهِ
قلت لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادماً لاییه

یعنی بمن گفته شد تو یگانه مردم در سخنی ، تورا از گوهرهای سخن معناهای شکفت آور گران بهائی است که دست و دامان خریدار را پر از درّ ناب می نماید چه شد ستایش پسر موسی را ترك گفتی؟ با آن خصلت - های پسندیده که در وی است گفتم: اندیشه ام راه نیابد بمدح امامی که خدمتگذار پدر او جبرئیل بوده است

و نیز چون آن امام را سواره از دور دید گفت :

اذا ابصرتك العين من بعد غايه
وعارض نيك الشك اثبتك القلب
ولو ان ركباً اُمموك لقادهم
نسيمك حتى يستدل بك الركب

یعنی چون چشم از دور تورا به بیند وشك کند دل او را آگاه کرده تورا بر آن دیده جای می دهد و اگر گروهی روی سوی تو آرند و راه کم کنند بوی خوش و نسیم لطف تو راهنمای ایشان می شود

عبدالله بن مطرف بر مامون وارد شد ، دید حضرت رضا حضور دارد مامون گفت : چه میگوئی در اهل بیت ؟ گفت :

چه گویم در طینتی که بآب رسالت آمیخته و بآب وحی کاشته شده آیا چه دمیده شود در آن جز عنبر تقوی و مشک هدایت؟ مامون حقه ای که آکنده بگوهر بود خواست و دهان عبدالله را پر از گوهر نمود ابو نواس راهم بصله ای که برابر با جائزه های همه شعراء بود سرافراز کرد

و چنانچه کمیت بن زید بن حنیس الاسدی سروده

مساییح بیض کرام الوجوه
مراجیح فی البرهج^(۱) الاصهب^(۲)

ایشان دارای چهره های درخشنده و دست های بخشنده اند سکه

(۱) برهج : سکه قلب

(۲) اصهب : تیره

ایشان در بازار دانش رواج و سگّه دیگران باردار، وسیه رواست
مطاعیم حین تروح الشمال بشفان^(۱) فطقطها^(۲) الاشهب^(۳)
و چون در خشک سالی که باد شمال بازگشت کند و نگران نم
باران را بنا امید بر گرداند تنها ایشان مانند ابر بهار باران نعمت
فرو ریزد .

اکرام غرّ حسان الوجوه مطاعیم للطارق الاجنبی
درخشنده جبین و نیکو طلعت اند بیگانه را از در نمی رانند
مقاری للضیف تحت الظلام م واری للقداح المنقب
و در تاریکی قحطی مهمان نواز و پرتوافکن و فرو زنده اند
اناس اذا وردت بهرم صواری القرائب لم تضرب
هر تشنه بیگانه‌ای از آدم و پرنده و چرنده بدریای گرم ایشان روی
آورد رانده نگرود .

نجوم الامور اذا ادملت بظلماء دیجورها الغیهب^(۴)
ستارگان فروزنده مشکلات تیره و تاریک اند .
وردت میاهم صادياً با اثم ورد مستعذب
من تشنه به آب فیض ایشان رسیده و سیراب شدم
لئن طال شربی للاجنیات^(۵) لقد طال عندهم مشربی
اگر بسی آب‌های گل‌الود همی دیدم اکنون نزد ایشان آب گوارا
می نوشم .

-
- (۱) شفان : میالنه در شافن : نگران و منتظر
(۲) فطقط بکسر دو قاف و سکون دو طاء : نم باران
(۳) اشهب : تیره
(۴) غیهب : تاریکی
(۵) آجن : گل آلود

امام باقر به کمیت فرمود این جمله را که پیغمبر بحسبان فرمود:
لا يزال معك روح القدس ما ذببت عننا شيخ طوسي او را از رجال باقر و
صادق شمرده

و نیز کمیت گوید:

بل هوای الذی اُجِنّ و ابدی لبنی هاشم فروع الانام
عشقی که در دل نهان و بزبان آشکار می کنم تنها برای بنی هاشم است
القربین من ندی و البعیدین من الجور فی عری الاحکام
آنانکه بهر نیکی نزدیک و از هر خطا و ستم در حکم ، دوراند
المصیبین باب ما اخطأ الناس و مرسى قواعد الاسلام
آنچه مردم خطا کنند ایشان بدان رسیده درب آن را گشودند و
پایه اسلام بر پا فرمودند

واضحی اوجه کریمی جدود واسطی نسبة لهام فهام
گرامی بخت و روشن طلعت و مرکز دائرة نسب شریف
اسرة الصادق الحدیث ابوا لقاسم فرع القدامس القدام
اهل بیت پیغمبر راستگو
خیر حی و میت من بنی آدم طراً هأمومها و الامام
بهترین زنده و مرده از اولاد آدم چه ماموم و چه امام

علی علیه السلام فرماید:

الله اکرنا بنصر نبیه و بنا اقام دعائم الاسلام
خداوند ما را گرامی داشت بیاری پیغمبرو بوسیله ما برپای فرمود
ستونهای اسلام را

و بنا اعزّ نبیّه و کتابه
و به سبب ما عزت بخشود پیغمبر و کتاب خود را و ما را بیاری
و اقدام عزّت داد
نحن الخیار من البریة کلّها
و نظامها و زمام کل زمام
ما برگزیده تمام خلق جهانیم و ما نظام کیتی و زمام دار جهانیم
و یزورنا جبریل فی ایباتنا
بفرائض الاسلام و الاحکام
همواره جبرئیل زیارت ما می آید و فرائض و سنن را ارمغان
می آورد .

چند بیت از فونیه العجم سروده مؤلف

ایند بعصران یعید مثاله
سبعون الف مبارک میمون
زهی از عصر درخشانی که هرگز هفتاد هزار مرد مبارک شیم نتوانند
مانند آن را آورد
ولو انهم فوق البراق تدرّعوا
مع زغفهم ضعفی قوی جبرین
اگرچه بر براق سوار شده و بر زره های خود دو برابر قوای
جبرئیل را بپوشند
قوم طثنی من مکار مهم لدی
جبر الکسیر و عنده کسر قرون
آن قومی که کار ایشان هنگام بستن دل شکسته یا شکستن دشمن
اماید ارضی لکل سکینه
او بر تن امضی من السکین
یا دستی است آسایش بخش و یا پنجه ای است از تیغ بر آن تر
الواهبون اولی الهدی یقینهم
والتاهبین قوی العدا بظنون
اهل هدایت را یقین بخشند و قوای دشمن را بتاراج برند

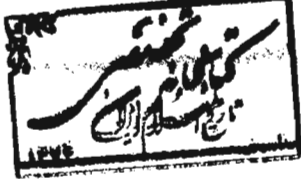
والنصر رفر فو قهم بمعین
والرعب سیار امام لوائهم
بیشاپیش پرچم ایشان ترس دلها است و برفراز سرچتر یاری خدا
هل یرهبون منیة و عصیهم
متعوقات لعنة التینین
آیا از مرگ بیم دارند قومی که عصای ایشان ببلعیدن هر ازدهائی
عادت کرده .

بیض الوجوه کریمه اجیا بهم
لا یطر بون للعبة و مجون
درخشان طلعت و گرامی خصلت هرگز بازی و شوخی آنان را
بطرف نیاورد .

بهم طراز العالمین موشح
لهم تأتل اصل کل ائین
طراز گیتی بنام ایشان کمر بند مرصع بسته و اصالت هر اصیلی
وابسته بایشان است .

رفعوا معاقل لاترام و هدموا
بیتاً یضام کهدم بیت الزون
استانه های بزرگی و بزرگواری بنیاد کرده که دست رس بویران
نمودن آن نیست و خانه ظلم را خراب و بتکده را منهدم ساخته اند
ملکوا الضمائر باخضرا رعماثم
و بیاض ثغر و احورا رعیون
دلها را بسبزی دستار و سپیدی دندان و شهلائی چشم در اختیار گرفته
لله من رباهم و بسرهم
بناهم فی غیبه المکنون
با خدا باد آنکه ایشان تربیت کرده و راز دل ایشان غیبگوئی
فرموده

طه رسول الله خاتم رسله
و مهیمن الانوار فی التکوین
او است طه رسول خدا و خاتم پیغمبران او که کلیه انوار را
قبضه کرده



المصطفى فى العالمين محمد هو مالك الدنيا ويوم الدين
آن برگزیده از عالمیان محمد که مالک و زمام دار دنیا و دین است
البحر رشح سحابه و البدر تحت رکابه متمسح بهبین
دریا قطره‌ای است از ابر او و ماه پیشانی برکاب وی می‌کشد
والشمس عتبه بابه و العرش سقف قبابه بالعز و التمکین
آفتاب درگاه آستان او و عرش سقف بارگاه او است
و الشهد دون رضابه و المسک بعض ترابه القاه فى دارین
شهد غسل و رطب لموته از شیرینی لعل تراو و مشک خاک در او
است

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله با لمطلع المیمون
کمال وی بمنتهی درجه ترقی رسیده و جمال وی هر ظلمتی را
شکافته

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه وآله فى الفرض و المسنون
خصال وی همه نیکو است درود باد در هر فریضه و نافله بر او
ملك يهاب حماه فى جبروته حتى الملائك ماسوى المأذون
شاهنشاهی که هیبت جلال او ملائکه را همه فراگرفته که بی‌اذن
بدرگاه او نتوانند نزدیک شد

دين على كَل الملوك و لائه اولاه لا كانوا قضات ديون
ولایت او دینی برزمنه پادشاهان که بی‌ولای وی هرگز نتوانند در
جهان زمه خود را بری نمایند
ركب البراق المرجح بر فرف خضر بمنظود الجمان و ضين
براق بار فرف مرصع بدر و گوهر مرکب سواری او است

فی عین یاقوت و اذن زبرجد و بوجه انسان و ذهن فطین
که چشمش از یاقوت و گوش از زبرجد صورت صورت انسان و
ذهن ذهن خردمند زبرک

و چنانچه سید احمد بن طاوس
در کتاب بناء المقالة العلویة فی نقض الرسالة العثمانیه گوید :
و لیس العلی فی منهل لذّ شربه و لکن بتتویج الجباه المتعابا
همانا بزرگی و سرافرازی به نوشیدن آب گوارا نیست مرد، آن
است که افسر رنج و کوشش بسر نهد
مزایا لهافی الهاشمیین منزل تجاوز مغناها النجوم الثواقبا
این مزیت و امتیاز تنها بنی هاشم است که جایگاه آن از ستاره-
های درخشان گذشته است
إذا ما امتطی بطن الیراع اکفهم کفی غربها سمرالقنا و القواضبا
چون خامه بدست گیرند از نیزه و شمشیر بی نیاز باشند

هم او فرماید

و من عجب ان یهزه اللیل بالضحی و یهزه بالاسد الغضاب الفراع
جای شکفت است که تیره گی شب به فروغ آفتاب و یا روباه بشیر
خشمگین استهزاء نماید .
و یسطو علی البیض الرقاق ثمامة و تعلو علی الرأس الرقیع الاسافل
و گیاه سست با شمشیر بر نده دست و پنجه نرم می کند و بر فراز
تارک بلند سروران، پای روزگار سفله پرور جای میگیرد

بعضی از اشعار گفتار ابن درید بی مناسبت با پست ترین مقام
مقصود دریده اهل بیت نیست که گوید :

هم الاولی ان فاخروا قال العلی بفی امرء فاخرکم عفر البری
اگر مفاخرت فرمایند ندا از هر مقام بلند برآید که خاک باد در
آن دهان که با شما دم از مفاخرت زند .

هم الاولی اجرُوا ینابیع النّدى هامة لمن عری او اعتفی
ایشانند که چشمه های کرم را برای هر برهنه و بی نوا جاری
فرمودند

هم الذّین دوخوا من اتخی وقوموا من صعّر و من صفا
و هم بینی نخوت سرکشان را مالیده و ایشان را از زشت صورتی و
بد دلی براه راست انسانیت رسانیده اند

هم الذّین جرّعوا من ماحلو افاوق الطیّم ممرّات الحسا
و هم ایشان بکام اهل تکبر و ستم جرعه های تلخ ریختند
هم الشناخیب المنیقات الذّری والنّاس ادخال سواهم و هوی

ایشان مانند کوه های بلند سر بکله کشان افراشته و مردم دیگر
مانند گودالها و پستیهای زمین پست اند که دل با کمی آب از خاک و خاشاک
اباشته

هم البحور زاخرا اذیها و الناس مخضاح ثغاب واضی
ایشانند دریا های متواج و سائرین چون زمین های سر اشیب اند که
کمی از باران گرفته و نی و خاشاک بر آورده

ان کنت ابصرت لهم من بعد هم مثلا فاغضیت علی و خز الشفی
من اگر مانند ایشان دیده باشم دیده ام بر دم شمشیر بهم آید

من الا ولی جوهر هم اذا اعتزوا من جوهر منه النبى المصطفى
ایشان از آن گروهند که در رشته نسب بگوهر پاك محمد مصطفى
کشیده‌اند

ما بنکاشتن و ترجمه این اشعار تازی نمونه کوچکی از منظره
ادبی امامیه را نشان دادیم که در اثر پراکنده‌گی و پنهان نمودن دشمن
رفته رفته فراموش نشود و هم خواستیم احساسات ادبای زبر دست را در
قرن اولیه اسلامیة نسبت بمذهب تشیع بدست خوانندگان بدهیم .
وگرنه ، وسعت منطقه ادبی شیعه در هر قرن نسبت بشأن و مذهب
اهل بیت بانداز ایست که گرد آوردن آن محتاج بسدها دفتر است که
با تذکره‌های دیگر و تاریخ ادبیات امم یا ممالک ، يك فرق سودمند
دیگری دارد: که در برابر دشمنانی که مذهب تشیع را تازه و مستحدث
قلمداد می نمایند ثابت می کند که روح تشیع از صدر اول از کتب نثری
فریقین بالسنة ادبای زبردست امامیه که در میان ایشان حکما و متکلمین
نیز بوده است و دواوین جاوید آنان تحول نموده و در هر قرن تکانی
بقلوب امت اسلام و امم دیگر داده است بنظر من بسیار بجا است که این
نمونه ادبی را آشکارتر نمایم .

(طبقات چهارگانه شعرای اهل بیت)

باید دانست که شعرای اهل بیت چهار طبقه‌اند مجاهرین و مقتصدین
و متقین و متکلفین

(طبقه مجاهرین) سید حمیری

از جمله مجاهرین یعنی آنانکه آشکارا و صریح از تشیع و ولای

اهل بیت و مقامات ایشان سخن می گویند سید ابی هاشم اسمعیل بن محمد بن مزید بن محمد بن وداع بن مفرغ حمیری است .

وی از اصحاب صادق علیه السلام و در بدو ، بگفته ابن شهر آشوب در معالم العلماء ، خارجی بوده بعد از آن حال ، کیسانی : (قائل بامامت محمد بن الحنفیه) سپس امامی منخلص حقیقی شده .

بابوعبیده گفتند : اشعر مردم کیست ؟ گفت : آنکه تشبیه کرد مردی را بیاد عاد ، مراد او سید حمیری است که گفته :

اذا اتی معشراً يوماً انامهم انامة الریح فی تدمیرها عادا
یعنی هرگاه روزی بجنک قبیله ای آید می خواباند ایشان را مانند خواباندن باد صرصر قوم عاد را

بشار گوید : اگر این مرد مشغول بمدح بنی هاشم نمی شد ما را خسته می کرد .

مروان بن ابی حفصه چون قصیده مذهبه وی را شنید گفت برای هر بیت باید گفت : سبحان الله عجب سخنی است .

ثوری گوید : تلاوت قصیده ای که این بیت در او است ان یوم التطهیر یوم عظیم ، باکی ندارد معنای این فرد آنکه روز نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت روز بزرگی است

بعضی گفتند يك هزار و دوست قصیده از قصائد سید را گرد آوردم و گمان داشتم چیزی دیگر سواى میمیه های وی بجا نمانده تا روزی شعری شنیدم گفتم : از کیست ؟ گفتند : از سید ، دانستم کاری از پیش نبردم از عبدالله بن معتز عباسی در صفات الشعرا نقل شده که در بغداد

بارسنگینی دید پرسید چیست؟ حمال گفت : میمیه های سید است بسید گفتند: چرا در شعر خود کلمه غریب (غیر مانوس) کار نمی بری؟ گفت: برای آنکه صغیر و کبیر بفهمند و بی نیاز از تفسیر باشند پس گفت :

ایارب انی لم اُرد بالذی به مدحت علیاً غیر وجهک فارحم
یعنی یارب من آنچه در مدح علی علیه السلام سروده ام جز خوشنودی
تو مقصودی نداشتم پس بیامرز مرا و از ابوالفرج اصفهانی در اغانی است:
عبدالله بن ابی بکر عتکی گوید: که ابوالحلال عتکی داخل شد بر عقبه بن
سالم و سید نزد او بود و عقبه بسید جایزه داد ابوالحلال که شیخ قبیله
و بزرگ عشیره بود گفت : ای امیر آیا این مال را بمردی دهی که هرگز
خود داری از ناسزا و سب بابتی بکر و عمر نکند؟ عقبه در پاسخ آن
گفت : این را ندانم و عطیه من هم تنها از روی معاشرت و دوستی دیرین
ما بوده و آنچه واجب است از حق او و پناهندگی او و آنچه دارا است
از ولایت و محبت قومی که بر ما لازم است مراعات حق ایشان اباحلال
گفت: پس بفرما اگر راست گوید که مدح نماید ابابکر و عمر را تا بدانیم
که او بری است از رفضی که بدان منسوب است عقبه گفت سخن تو را او
شنید اگر خواست خواهد گفت ، سید گفت :

إِذَا لَمْ أَحْفَظْ وَصَاةَ نَجْدٍ	وَلَا عَهْدَهُ	يَوْمَ الْقَدِيرِ الْمُؤَكَّدَا
فَأَيُّ كَمَنْ يَشْرِي الضَّلَالَةَ بِالْهَدَى	تَنْصُرُ مِنْ بَعْدِ الْهَدَى	وَتَهْوَدَا
وَالْمَالِي وَتَيْمِ أَوْ عَدَى	وَأِنَّمَا	أُولُو نِعْمَتِي فِي اللَّهِ مِنْ آلِ أَحْمَدَا
تَتَمُّ صَلَوَتِي بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ	وَلَيْسَتْ صَلَوَتِي	بَعْدَانَ انْتِشَهَدَا
بِكَامِلَةٍ إِنْ لَمْ أَصَلْ عَلَيْهِمْ	وَأَدْعُ لَهُمْ رَبًّا	كَرِيمًا مَجْدَا
وَأَنْ أَمْرًا ثَابِلَجِي عَلَيَّ صَدَقَ وَدْتُهُمْ	وَأَقْسَطُ	فِيهِمْ أَنْ يَفْتَدَا

فان شئت فاختر عاجل الغم ظلّة و الأفامسك كى تصان و تمهدا
ثم نهض مغضباً فقام ابو الحلال إلى عقبه و قال اعذنى من شره
اعاذك الله من السوء ايها الامير قال قد فعلت على ان لا تعرض له
بعدها انتهى

عينيه حمیری حرز امامیه است

قصیده عینیه وی که مطلع آن این است
لأتمّ عمر و بالکوا مربع طامسة اعلامها بلقع
معروف و از نفیس ترین ذخائر شیعه است که اهل بیت خواندن آن
را توصیه فرمودند .

(اشعار سید در جنگ آزمائی علی علیه السلام روز بدر)

و هم او در شان علی روز بدر سروده :

من کعلیّ الذی یبارزه الاقران از بالسیوف تصلم
یعنی کیست مانند علی ؟ انگاه که مبارزین با شمشیرها زدو خورد
می نمایند

اذ الوغی نارها مسعرة تحرق فرسانها اذا قتمموا
هنکامیکه میدان جنگ آتش افروخته که دلاوران سواره را
می سوزاند

فی یوم بدروفی مشاهده العظمی و نارالعروب تضلم

روز بدر و در آن منظره های سخت آتش افروز

بارز ابطالها و سادتها تصالهم بالحسام قدعلموا

با دلاوران و بزرگان بدر جنگید وای بر ایشان از شمشیر او

دعوه لا یندرکون غرّته فلا علوا ذلکم ولا سلموا
واگذارید علی را که نتوانید وی را فریب دهید آری نه بروی دست
یا بند و نه از وی رهائی

جزّ سیف النبی هامة اقوا م هم سادة و هم قدم
او است که با شمشیرهای پیغمبر کردن قومی را زد که بنی هاشم
در آن قبیله چون سر بودند و ایشان چون قدم
سیدنا الماجد الجلیل ابوا لسبّطین راس الانام و العلم
اوست آقای بزرگوار ما که پدر حسنین و سرو سرور مردم گیتی و
بیرق درخشنده جهان است .

ان عیلاً و ان فاطمة و ان سبطیها وان ظلموا
همانا علی و فاطمه و حسین اگرچه ستم دیده بودند
لصفوة الله بعد صفوته لا عرب مثلهم و لا عجم
بر گزیده خداوندانند که نه در عرب مانندی دارند نه در عجم
و مراد از قصیده مذهبه که اشاره شد قصیده ایستکه قصه راهب
کربلا و سنگیکه بر چشمه آب بوده و در سالهای متمادی اثری نبوده
برشته نظم کشیده و این داستان را مورّخین خاصه و عامه ذکر ندوده حتی
آنکه مفید در ارشاد گوید: شعرا این قضیه را نظم و خطباء در خطبه ها یاد
کردند و دانشمندان و خردمندان سخن سنج روایت نمود این است

قصیده مذهبه حمیری

و^(۱) لقد سری فیما یسیر بلیلة بعد العشاء بکربلا فی موکب
حضرت علی علیه السلام با موکب همایونی پس از فریضه عشاء یکشب
راه کربلا راه پیش گرفت .

(۱) این قصیده مفصل و مشتمل بر مهمای بسیار از فضائل است اولش

این است

(۱) هلا وقت علی المکان المعشب

بین الصویلح فاللویء من کبکب

(۲) فنجداد توضح فالنضائد فالشطأ

فریاض سبخة فالنقا من حووب

(۳) ادم حللن بها و هن اوانس

کالین ترعی فی مسالك اهضب

(۴) یضحکن من طرب بهن تبسما

عن کل ابیض ذی غروب اشنب

(۵) حور مدامها کان نفورها

وهنا سوافی لؤلؤ لم یثقب

(۶) انس حللن بها نواعم کالذمی

من بین محصنة و بکر خرعب

(۷) لسا واضحة الجیین اسیلة

وعث المؤذر جثلة المنقب

(۸) کنا و هن بنضرة و غضارة

فی خفض عیش رائق مستعذب

(۹) ایام لی فی بطن طیبة منزل

← عن ربب دهر خائن متقلب

حتى انى متبتلا فى قائم التى قواعده بقاع مجذب
تا آنكه براى عبادت وهم براى آب نزيديك برج بلندي رسيد كه
پايه‌هاى آن بزمين ريگ‌زاري بوده كه هرگز نم آبي بخود نديده

→ (۱۰) فعفا و صار الى البلى بعد البنا

و انال ذاك صروف دهر قلب

(۱۱) ولقد حلفت وقلت قولاً صادقاً

بالله لم أثم ولم اتريب

(۱۲) لمعاشر غلب الشقاء عليهم

و هوى امالهم لامر منعب

(۱۳) اين التطرب بالولاء وبالهوى

الى الكواذب من بروق الخلب

(۱۴) الى امية ام الى شيع التى

جاءت على الجمل الادق الشوقب

(۱۵) تهوى من البلد الحرام ونبهت

بعد الهدو كلاب اهل الحوئب

(۱۶) تحدوا الزبير بها وطلحة عسكرا

يا للرجال لرأى ام مشجب

(۱۷) يا للرجال لرأى ام قادها

ذئبان يكتنفا نها فى اذؤب

(۱۸) ذئبان قادهما الشقاء وقادها

للعين فاقنحما به فى منشب

(۱۹) فى ورطة لحجابها فتحملت

منها على قتب باثم محقب

(۲۰) امر يدب الى ابنها ووليها

← بالموزيات له ديبب المقرب

ياتيه ليس بحيث يلقي عامر
غير الوحوش و غير اصلع اشيب
آن جائيكه آبادى و آباد كندهاى را هرگز جز و حوش و يك
راهب پير بخود ندیده است .

→ (٢١) اما الزبير فحاص حين بدت له

جائو ببرق فى الحديد الاشهب

(٢٢) حتى اذا امن الحنوف و تحته

عارى النواحق ذو نجاه ملهب

(٢٣) اتوى ابن جرموز عمير شلوه

بالتاع منفرأ كشلو التولب

(٢٤) و اغرطلحة عندمختلف القنا

عبل الذداع شديد اصل المنكب

(٢٥) فى مارقين من الجماعة فارقوا

باب الهدى و حبا الربيع المنصب

(٢٦) خير البرية بعد احمد من له

منى الهوى و الى بفيه تطزيبى

(٢٧) امسى و اصبح معصما منى له

و د و حبل ولاية لم تقصب

(٢٨) و نصيحة خلص الصفا له بها

و كذاك شاهد نظرة لم تغرب

(٢٩) ردت عليه الشمس لما فاته

وقت الصلوة و قد دنت للمغرب

(٣٠) حتى تبلج نورها فى وقتها

للمسر ثم هوى الكوكب

(٣١) و عليه قد ردت ببابل مرة

← اخرى و ما ردت لخلق معرب

فدنا فصاح به فاشرف ما نالا کالنتسرفوق شطیة من مرقب
پس نزدیک شد و فریاد بر کشید راهب چون باز شکاری بر سنگ
از دیدگاه سر بیرون آورد
هل عند قائمك الذی بوآنه ماء یصاب فقال ما من مشرب
آیا در اطراف این برج بلندیکه جای در آن داری آبی یافت
میشود؟ گفت : خیر این زمین جای آبی نداشته
الا مسافة فرسخین فمن لنا بالماء بین نقأ و قبی سبیب
مگر در دو فرسخی ، کیست که در این ریگستان و سنگزار که
آبی برای ما بیاورد؟
فمنی الاعنه نحو و عث فاجتلی ملساء تلمع کاللبجین المذهب
این وقت عنان سوی توده رمل کشید و آن را شکافت ناگاه سنگ
صاف درخششانی مانند نقره خام زر اندوده پدیدار گشت
قال اقلبوها انکم ان تقلبوا ترروا ولا ترروا ان لم تقلب
مولی باردوی همایونی فرمود: سنگ را برگردانید تا سیراب شوید
وگر نه تشنه خواهید بود .
فاعصو صبوا فی قلبها فتمنعت منهم تمنع صعبة ام ترکب
همه گی بسختی بکندن سنگ فراهم شدند سنگ مانند اسب
چموشی که هرگز پشت نداده تکان نگرفت .
حتی اذا اعیتهم اهوی لها کفأمتی ترد المغالب تغلب

→ (۳۲) الا لیوشع اوله و لردها
و لحبسها تاویل امر معجب
(۳۳) و لقد سری . . . تا آخر ایات

و چون همگی خسته و فرسوده شدند دستی که هر جای سختی توانا
و چیره و فیروز بود دراز فرموده سنگ را از جای کند
فکانشا کره بکف حزوق عبل الذراع دحی بها فی ملعب
کوئی آن سنگ کوئی است در دست پهلوان بازیگر ستبر بازوئی
که آن را در میدان بازی و مسابقه پرتاب کند .

فسقا هم من تحتها متملسلا عذبا یزید علی الالذّ الاعذب
بس سیراب فرمود همه را از آب گوارائیکه در شیرینی و لذت بر
هر لذید و گوارائی برتری داشت .

حتی اذا شربوا جمیعاً ردّها و مضی فخلت مکانها لم یقرب
تا آنکه چون همه سیراب شدند سنگ را بجای خود گذارد و راه
خویش گرفت دیگر کسی بر آن سنگ و چشمه دست نیافت کوئی هیچ
از نخست نبوده .

اعنی بن فاطمة الوصی و من یقل فی فضله و فعاله لم ینکذب
این است کردار پسر فاطمه بنت اسد و وصی پیغمبر همانا هر آنکس
ستایش کند فضیلت و کردار وی را دورغ نخواهد گفت

و ابوالحسین علی بن حماد بن عبید عبدی بصری
که درباره او امام فرمود : پیاموزید شعر عبدی
را که او بردین خداست ، می گویند : هیچ بیتی
نسروده مگر در اهل بیت .

ابوعلی در منتهی المقال، علامه در ایضاح نقل می کند که فرمود :
من بخط سعید صفی الدین محمد بن معد موسوی دیدم که ابن حماد صاحب

اشعاری است که در مدح ناحیه مقدسه درمشاهد و غیرها خوانده میشود، صاحب منتهی المقال گوید: من هم بخط بعض دانشمندان دیدم که ابن حماد از بزرگان و شعراء شیعه بوده، و از معاصرین صدوق است و قصائد وی در شأن اهل بیت و مراثی حسین مشهور است در کتب اصحاب خاصه در مناقب ابن شهر آشوب و کتاب مراثی و خطب تالیف شیخ فخرالدین رماحی معاصر مذکور است، نگارنده گوید: بلکه بخط مؤسس بهبهانی دیده شده: که ابن حماد شیخ اجازه حسین بن عبیدالله غضائری است، و شیخ طوسی او را دیده، بعضی از دشمنان شیعه بیتی از اشعار او را تاویل خنده آوری کرده و بدین بهانه خواسته او را مورد حمله قرار دهد ما فعلا از نقل آن صرف نظر می نمائیم پاره ای از مراثی او را در اصل عربی نقل کردیم و در اینجا اکتفا بچند بیت می نمائیم.

در يك قصیده می گوید:

فيا حسرة ما تنقضى و مصيبة
الى ان نرى المهدي بالنصرا قبلا
یعنی واقعه کربلا حسرة جاویدی در دلها گذارده تا آنکه مهدی
موعود با فیروزی روی بما بنماید.

امام یقیم الدین بعد خفائه
امام له رب السموات فضلا
آن امامیکه دین را پس از پنهانی بر پا کند امامیکه پروردگار
آسمانها او را بر همه تفضیل داده است.

در قصیده دیگر گوید:

والله انزل هل اتی فی مدحکم
و النمل و الحجرات والانفالا
یعنی خداوند در قرآن سوره هل اتی و نمل و حجرات و انفال و

غیرها را مدح شما فرو فرستاده
والمترضى من فوق منكب احمد
منکم ولورام السماء لنالا
مرضى على که بر شانه پیغمبر جای گزین شده از شماست که اگر
میخواست دست باآسمان برساند میرساند .

و عليكم نزل الكتاب مفصلاً
و الله انزله لكم انزالا
کتاب خدا در باره شما و برای فضل شما نازل شده .

نص" باذن الله لا من نفسه
ذوالعرش نص" به لكم افضالا
نص" پیغمبر بر فضیلت شما باذن خداوند بوده نه از پیش خود .
فتكلم المختار لما جاءه
من ربه جبريلهم ارسالا
و چون جبرئیل نص" ولایت را آورد .

اذ قال هذا و ارثي و خليقتي
في امتي فلتسمعوا ما قالا
پیغمبر فرمود: علی وارث و جانشین من در میان امت است که باید
آنچه گفت بشنوند و اطاعت کنند .

و انا ابن حماد و ليكم الذي
لم يرض غيركم ولا يتوالى
ابن حماد دوست شما است و جز بشما رضا ندارد و گردن بولایت
کسی نخواهد داد .

و ابو محمد طلحة بن عبدالله بن محمد بن ابي عون
العتاب معروف بعوفى ، در معالم العلماء است
که او اکثر ، مناقب منظومه ساخته ، شیخ محمد
علی آل کشکول ، شاگرد شریف العلماء در کتاب خود اکمال منتهی المفاصل
عوفی را یاد کرده و ظاهراً عوفی بنون ، غیر از عوفی ، بقاء است که در
مناقب و بحار بعض اشعار او مذکور است .

و علی بن محمد بن عمار برقی دیوان او را پاره و
زبان او را بریدند

و امیر ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز محمد
بسوسی ، در مناقب و بحار بعض مرائی وی

علی بن عمار برقی

امیر سوسی

مذکور است .

و ابوالقاسم حسن بن هانی از دی مقری بصری
متنبی چون متوجه بمصر شد ، شنید این بیت را

ابن هانی از دی

که کسی مترنم بآن بود

تقدّم خطاً و تاخّر خطاً فانّ الشّباب مشى القهقرا

یعنی : يك گام جلو و يك گام عقب گذار که جوانی بقری برگشت .

متنبی گفت : پسر هانی راه مغرب را بر ما بست و از عزم خود

منصرف شد .

و ابوالحسین علی بن وصیف ناشی متکلم بغدادی
ترجمه حال وی را در کتاب خود آنجا که از
مشایخ شیعه و بزرگان متکلمین و مصنفین یاد

ناشی متکلم بغدادی
علی بن وصیف

می کنیم نکاشتیم ، در معالم گوید : وی را بآتش سوختند

و ابوالقسم زاهی مشهور و ابو الحسن مهیار بن
مردویه دیلمی از غلامان سید رضی .

زاهی ، و مهیار دیلمی

در معالم گوید : وی فصاحت عرب و معانی عجم را هر دو را جمع

کرده ، ابوالقسم برهان بهمهیار گوید : تو بسبب اسلام خود انتقال بآتش

یافتی گفت : چگونه ؟ گفت : چون مجوسی بودی ، حال که مسلمان شدی

سلف را در شعر خود سب می نمائی ، مهیار گفت : من سب نمی کنم مگر

آنکه را که خداوند و پیغمبر سب^۱ نموده .

نکارنده گوید : نگاه کن که این دشمن ، بر این طلای بی غش
چگونه افتراء می زند مگر بلعن کسانیکه قرآن لعنت کرده راضی نیست
و قرآن نمی خواند ؟ یا مگر بلعن یزید و امثال او رضایت نمی دهد ؟
چنانچه غزالی قبل از استقامتش منع بلیغی از لعن یزید نموده و ابوالحسن
کیا هر اسی بالعکس ، امر بلیغی کرده و هر دو را ابن خلکان نقل نموده
و برای منصف راه درستی بدست می آید ، این دشمنی ها فقط در اثر بغض
تشیع است .

دشمنان شیعه انصاف را از شافعی و احمد بن حنبل و ابن الجوزی
بیاموزند .

اگر کسی انصاف دوست دارد خوبست مانند شافعی باشد که می گوید
لو کان رفاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی
یعنی اگر کلمه رافضی نام محب آل محمد است پس جن^۲ و انس
گواه باشند که من رافضی هستم .

و نیز قصیده^۳ی در مرثیه^۴ حسین علیه السلام گفته که در اصل نقل نمودیم
و در پایان قصیده گوید :

لئن کان ذبی حب آل محمد فذلک ذنب لست عنه اتوب
هم شفعائی یوم حشری و موقفی
یعنی دین من محبت آل محمد است اگر این را گناه دانند من از این
گناه توبه نخواهم نمود .

آری شفعای من در قیامت ایشانند .

یامانند احمد بن حنبلی که از تصدیق و امضاء شهادت نامه بر موت
طبیعی موسی بن جعفر خود داری کرد و از این راه آزار بسیار دید و برای
رضای خدا از خشم هرون پروا نکرد

یا چون ابوالفرج ابن الجوزی و اعظ که با عقائد و مراسم شیعه
در نثر و نظم خود منصفانه موافقت کرده و از جمله سروده های او است .

اقسمت بالله و آلائه	الیة القی بهاری
ان علی بن ابیطالب	امام اهل الشرق والغرب
من لم یکن مذهبه مذهبی	فانه انجس من کلب

و چون ابن ابی الحدید که در هفت قصیده خود که معروف است :
به سبع علویات جای هیچ گونه حمله یا انتقادی بر عقائد و مراسم امامیه
نگذارد .

تفصیل این مطالب را در متن اصل و حواشی آن نگاشتیم رجوع
باجا شود .

قصاوت میان مهیار
و ابوالقاسم برهان
مقصود این است که مهیار دیلمی با آن طینت و
زبان عفیف ، بدشمن خود ابوالقاسم برهان چه
می تواند بگوید : جز آنکه با آن متانت و

تراکت گفت : که من هرگز بر بزرگان گذشته اسلام سب نکرده ام بلکه
هر که را خدا لعن فرموده لعن می کنم آیا اگر مهیار قابیل . قاتل هابیل
و قیدار : عاقر ناقة صالح . و ابن ملجم : قاتل علی علیه السلام ، و شمر کشته
حسین را بعنوان اول و ثانی و ثالث و رابع لعن کند و جزایشان مقصودی
نداشته باشد باید او را متهم بسب سلف نمود ؟

شیخ طوسی را هم بهمین تهمت متهم نمود و خود را بنظیر جواب
مهیار که معاصر وی بود نزد خلیفه وقت تبرئه فرمود

صاحب ابن عباد و کافی الکفاة اسمعیل بن عبّاد اصفهانی معروف
بصاحب، وزیر فخرالدوله که از متکلمین زبردست

و نویسنده گان نامی و محدّثین درجه اول و شعرا و نحویین بود قصائد
و مرثیاتی او در شان اهل بیت بسیار که پاره ای از آن در اصل کتاب نگاشته
و برای اختصار از ترجمه و نقل آن در اینجا صرف نظر کردیم، و از
جمله سروده ها نغز وی این است .

لوشقّ عن قلبی تری و سطره سطرین قد خطانا بلا کاتب
العدل و التوحید من جانب و حبّ اهل البیت من جانب

یعنی اگر دلم شکافته شود دو سطر میان آن بی نویسنده نوشته
خواهی دید .

که یکی عدل و توحید و دیگری حبّ اهل بیت است .

و هابیه می گویند شیعه اهل نماز جماعت و قبله نیستند
و کشندگان حسین همان شیعه بودند

از عجائبی که هم کریه آور هم خنده آور است آنکه، جمعی از
طلاب حکایت کردند که در نجف از بعض و هابیه شنیدند که حسین بن
علی را همان شیعه کشتند، ملاحظه کن چگونه تمیز نمی دهد میان شیعه
آل ابی سفیان و شیعه اهل بیت، شیعه حسین در کربلا همان اصحاب او
بودند، وانگهی اگر گروهی در واقعه کربلا از دین خارج شده مرتد
گردیدند قدحی در مذهب آنانکه بر تشیع ثبات و استقامت داشتند
نمی شود .

چنانچه پس از پیغمبر اکثر مرتد شدند و با سلام دیگران زیبایی
نرسید ، فرق این است که بسیاری از مرتدین کربلا توبه کرده و تدارکی
برای آموزش خود دیدند ولی مرتدین بعد از پیغمبر توبه نکردند و بر
کفر و عناد افزودند و نیز جمعی از مسافرین وهابیه چون در صحن
حضرت امیر علیه السلام دیدند نمازهای جماعت بر پا است بیسکدیگر گفتند
اینها همه اهل جماعت و اهل قبله اند پس بما چه بود که می گفتند ؟

ابن درید و محمد بن درید متوفی ۳۲۱ بسن نود و سه و

قصیده مقصوره او که فرهنگ کران بهائی از لغت

عرب است معروف است چند بیت از آن که در حق خاندان آل رسول
بود با ترجمه مذکور شد .

و ابن شهر آشوب در معالم العلماء و شیخ حر عاملی در امل الآمل
بتشیع او گواهی دادند و از جمله دلائل تشیع وی این اشعار است .

اهوی النبی محمد او وصیه و ابنیه و ابنته البتول الطاهرة
اهل الولاة و انمی بولاثمهم ارجو السلامة و النجافی الاخرة
ارجو بذالك رضا المهمین و حده يوم الوقوف علی ظهور الساهرة

و انکار صاحب روضات تشیع او را برای معارضاتی که با مفتح
امامی می کرد بی مورد است چه آنکه ، معارضه میان شعراء يك مذهب
بسیار واقع می شود و در این اشعار اعتراف بنص و وصایت و طهارت و
ولایت و انحصار راه نجات و رضای خدا در اهل بیت نشانه قطعی تشیع
است .

ابن حجاج

ابوعبدالله حسین بن احمد حجاج نویسنده محاسب بغدادی شاعر و شاعران
الرومی و ایرانی نژاد بوده است .
از او است قصیده معروفه : یا صاحب القبة البيضاء بالنجف .

احمد کاتب ضبی و عجلی

و رئیس ابوالعباس احمد بن ابراهیم ضبی ، از نویسندگان نامی
ابوهریره عجلی

حضرت صادق بشعرا و گوش می داد و تحسین میفرمود .

شیخ ابولقاسم تنوخی
او قاضی بصره و اهواز بوده و چون معزول شد
بسیف الدوله حمدانی پیوست و بوساطت وی نزد
خلیفه بمقام خویش برگشت ، ابن خلکان از مروج الذهب مسعودی
نقل می کند : که او را مقصوره ایست در مقابل مقصوره ابن درید که در
آن مدح تنوخ و قضاعه می نماید متولد ۲۷۸ و وفاتش ۳۴۲ کمافی الوفيات
و در معالم او را محمد نامیده ولی علی بن محمد است چنانچه ابن خلکان و
صفدی و صاحب روضات و غیرهم گفته اند و او جد قاضی تنوخ علی بن
المحسن است ۳۶۵-۴۴۷ کمافی الوفيات ، علی مذکور از ادباء و با ابوالعلا
معرری مصاحبت و مکاتب داشته و والد علی ، ابی علی محسن تنوخ
صاحب نشوان المحاضره ، و الفرج بعد الشدة و المستجد است (متولد
۳۲۷ - ۳۸۴) علی بن محمد در ده علم منحصص و استاد بوده و هفتصد
قصیده و مقطوعه از طائیفین حفظ داشت نوای آنچه از سروده های محدثین
از برداشت ، و از جمله قصائد او قصیده ایست که بر رد قصیده ابن معتر

ناصبی گفته ، که در آن افتخار بینی عباس و نکوهش از آل ابیطالب می نماید .

مطلع قصیده ابن معتز این است .

ابی الله الا ماترون فما لكم
غضا با علی الاقدار یا آل طالب
یعنی خدا بخواست مگر آنچه را می بینید پس چرا ای آل علی
خشمناک بر قضا و قدر هستید ؟

قصیده تنوخی در جواب ابن معتز

من ابن رسول الله و ابن وصیه الی مدغل فی عقده الدین واصب
از طرف پسر پیغمبر و فرزند وصی او بآن بیگانه جنایت کاریکه
خود را بدین بسته میگویم .

نشابین طنبور و زق و مزهر و فی حجر شاد او علی ظهر ضارب
تو همانی که نشو و نما می تو میان تارودف و طنبور بوده گاهی در
دامان مطرب گاهی بر پشت تارزن .

و من ظهر سکران الی بطن قینه علی شبهة فی ملکها و شوائب
از پشت مستی بشکم کنیز رفته که در ملک آن شبهه و شائبهها
بوده .

(الی ان قال)

و قلت بنو حرب کسوکم عماثما من الضرب فی الهامات حمرا الفوائب
گوئی بنی حرب دستارهای سرخ ریشه دار بسبب کشته های بنی هاشم
بشما پوشا میدند .

صدقت منا بانا الی سیوف و التما تموتون فوق الفرش موت الکواعب
راست می گوئی مرگ ما زیر شمشیرهاست آن شمائید که بر فرش

دیبا چون دوشیزه نو عروس جان میدهد .

و نحن الا ولی لایسرح الذم بیننا ولا تدرى اعرا ضنا بالمعائب
مائیم که هیچ ناپسندی باستان ما راه نیابد و دامان ما بعیبی
آلوده نشود .

اذا ما أتدوا كانوا شمسوس نديتهم و ان ركبوا كانوا ابدور الرکائب
ما آن گروه هستیم که در انجمن چون آفتاب و در سواری ، ماه
فروزنده اند .

وان عبسوا يوم الوغى ضحك الردى و ان ضحكوا بگوا عيون النوايب
روز جنگ چون گره برابر و زند مرگ با گشاده روئی و خنده
کرد شمشیرایشان می گردد و چون بخندند دیده حوادث گیتی را بگریه
آورند .

و ما للغواني و الوغى ان شغلها بقرع المثنائى عن قراع الكتاب
دوشیزگان خواننده را با میدان جنگ چه کار ؟ همانا کار ایشان
پنجه زدن بتار است ، نه دل زدن بلشکر جرار

و يوم حنين قلت حزنا فخره و لو كان يدري عدتها في المتالب
خود ستائی بیاد روز حنین می نمائی ؟ اگر خریدی داشتی آنرا روز
سیاه و بخت تباه خویش شمردی .

ابوه مناد و الوصى مضارب فقل في مناد نصيت و مضارب
آن روز پدرت (عباس) با صدای بلند فریاد می کشید اما وصی
پیغمبر دست بکار و سرگرم بیکار بود .

و جثم مع الاولاد تبغون ارثه لا بعد محبوب باحجب حاجب

يك روز هم با اولاد دعوی میراث کردید مانند بیگانه دوری گه
با دورترین حاجب باز خود را نزدیک می‌پندارد .

و قلم نهضنا نائزین شعارنا بنارات زیدالخیل عندالتجارب

گفتید زید را بخونخواهی یاران خویش کشتید و خونخواهی را
شیوه شیوای خود دانستید .

فهلأ بابراهیم کان شعارکم فترجع دعواکم تحلة خائب

چرا شیوه ابراهیم تارچی را از یاد برده از مفاخر قوم خود
نمی‌شمارید .

مگر یادآوری از کرده‌های قبیله خویش شما را ازدهوی شایستگی
خلافت ناامید می‌نماید .

مراد از ابراهیم در بیت تنوخی : فهلأ بابراهیم
ابراهیم تارچی
کان شعارکم : ابراهیم بن المهدی ابن المنصور

عباسی است که برادر هارون الرشید است و سیاه چهره و عظیم الجثه
بوده و او را تنین (اژدها) می‌گفتند دست بلندی در غنا و نواختن داشته
و ادیب و فصیح بوده .

و چون مأمون ، علی بن موسی الرضا را ولی عهد خود نمود و هم
لباس رسمی بنی عباس را که سیاه بود بسبز تبدیل کرد ، بغدادیان ، ابراهیم
را بخلافت برداشتند و قریب دو سال بنام وی بازی کردند تا چون مأمون
ببغداد آمد پنهان شد ، سپس مورد عفو گردید و ولادتش ۱۶۲ و فاتش ۲۲۴
در سامره شد مادر ابراهیم کنیز سیاهی بوده که او را شکله می‌گفتند ،
دعبل در چند بیت حال این مغنی نوازنده را در ردیف مغنیان معروف

آن عصر (زلزله) (و مخارق) و (مارق) یاد کرده و از نادانی و حماقت آنانکه او را بخلافت گرفتند نکوهش می کند .

ابن معتر را بر علیه آل ابيطالب چند قصیده است یکی همین بوده که تنوخی جواب گفته و دیگر قصیده ایستکه در آن می گوید .

و نحن و رثائنا اب النبی فلم تجذبون با هدایها
و صفی الدین جواب بسیار نیکو گفته که آن را در حاشیه اصل کتاب نقل نمودیم .

و دیگر قصیده میمیه او است که ابو فراس جواب مفصلی داده که اول جواب آستکه :

الحق مهتضم و الدین مخترم و فیئ آل رسول الله مقسم
و ما قصیده را در بقیه محادثه دوم در تکمیل سیر تشیع ذکر نمودیم .
عبدالله ابن المعتز مذکور سال دو بیست و نود، سال خلع مقتدر کشته شد .

قاضی تنوخی مذکور چنانچه در روضات است از مرتفعین در ولایت اهل بیت بوده سیف صمدانی از ملوک شیعه ، او را بسی گرامی داشت و صفدی نواده او علی بن محسن را از علمای شیعه شمرده و از خصمیین سید مرتضی بوده (محسن بن شدید سینه مکسوره است)

بقیه مجاهرین بقیه مجاهرین قریب سی نفرند که اسامی همه را در اصل ذکر کردیم در اینجا چند نفر از آنها

را که معروف تراند با شرح بعض احوال ایشان نام می بریم

۱ - امیر ابو فراس حرث بن سعید حمدانی تغلبی پسر عموی ناصر -

الدوله و سيف الدوله زيبائى و شيرينى و سهوات و جزالت شعر وى
ضرب المثل است .

صاحب بن عبّاد ميگفت : شعر ، بيك پادشاه آغاز ، يعنى امرء -
القيس و بيك پادشاه انجام شد يعنى ابا فراس .
متنبى باستادى و تقدّم وى گواهى ميدهد در سال ۳۵۷ در جنگى
كشته شد .

۲ - كشاف ابو الفتح محمود بن الحسين بن سدي بن شاك ،
شاعر و منجم و متكلم بود از تاليفات او است كتاب المصائد و المطارد ،
ابن شهر آشوب در مناقب بعضى از مرثى او را در حق حسين عليه السلام ذكر
نموده و او از مصاديق :

الله ولىّ الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور است .

۳ - ابو عبدالله محمد بن جعفر تميمي معروف
بقرّاز قيروانى نحوى ، از ادباء مخصوصين
بدربار عزيز بن معتز عبّدى فاطمى صاحب مصر و غيره بوده ابن خلكان
گويد : كتاب جامع در لغت از كتب ممتاز او است ، و نيز از مشجى نقل
نموده : كه باهر عزيز كتابى در هر حرفيكه براى معنائى است در هزار
ورق تاليف نموده .

و هم از ابن رشيقي نقل کرده كه قرّاز ، متقدّمين را مفتضح و زبان
متاخرين را قطع نمود و نزد ملوك و علما مهيب و نزد عموم محبوب بوده
است اشعار قرّاز در نهايت ظرافت و درياقتن معانى باريك و زيبا دست
توانائى دارد و نزديك بهفتاد سالگى در ۴۱۲ در قيروان وفات نمود .

۴ - الملك الصالح طلائع بن رزیک ۴۹۵-۵۵۶
ابن رزیک
وزیر فائز و عاضد بود عاضد دختر او را بزنی
گرفت و در تحت نفوذ و زیر قرار گرفت تا آنکه بتحریر عاضد او را
مجروح نمودند در اثر آن در ۱۹ رمضان ۵۵۶ وفات نمود و تابوت وی
را پس از دفن در دارالوزاره بقرافه کبری نقل دادند و عاضد مشایعت
نمود این واقعه هم در ۱۹ صفر ۵۵۷ بود وزارت او هم در ۱۹ ربیع الاول
(۵۲۹) ابن خلکان گوید : ملک صالح فاضل و کریم و دوستدار اهل فضل
بوده و شعر نیکو می گفت و دیوان او را دو جزء است از آن جمله این
است .

کم نایرینا الدهر من احداثه عبراً و فینا الصدو الاعراض
یعنی چه بسیار عبرتها حوادث که روزگار بما نشان می دهد و ما از
آن رو گردانیم .

نسی الممات و لیس یجری زکره فینا فتد کرنا به الامراض
مرگ را فراموش کرده هیچ یادی از آن نمی کنیم تا آنکه
مرضهای پی در پی مرگ را بیاد ما می آورد .

ابن خلکان در ترجمه عماره یمنی شاعر فقید شافعی می نویسد : که
قاسم بن هاشم بن فلیته صاحب مکه او را بدیار مصر به در زمان فائز بن
ظافر و وزارت صالح بن رزیک مذکور فرستاد و قصیده میمیه در مدح
فائز و وزیر گفت ، و مورد احسان هردو گشت بار دیگر هم او را بازگشت
داد که در آجا اقامت گزید و با آنکه در تسنن متعصب بود وزیر صالح
و اولاد او با اختلاف عقیده با وی نیکو مصاحبت می نمودند و صالح مزبور

ایمانی باورنگاشت و او را ترغیب بمذهب تشیع نمود و سلطان صلاح‌الدین او را با هفت نفر دیگر از اعیان که می‌خواستند دولت مصری‌ها را اعاده دهند بدار آویخت بنا بر این خاندان ابن‌رزیک و اولاد او همه شیعه بودند و ظاهراً عمار هم در اثربلیغات وزیر مذکور شیعه شد و فقهاء سنی مصر و صلاح‌الدین که در تسنن بسیار متعصب بود بجرم تشیع بکشتن وی و مثله نمودن او رأی دادند

عبداسلام بن رغبان الکلبی معروف بدیک‌الجن

۵ - دیک‌الجن

شاعر مشهور از شعراء دولت عباسیه همواره در

۱۶۶ - ۲۳۶

شام بود و بهراق و غیره برفت و ابو تمام بخدمت

وی رسید و چند جزوه از اشعار خود را باو داد و فرمود این را سرمایه ادب و کسب خود نما این خلکان می‌گویند: دیک‌الجن شیعه بود و تشیع نیکوئی داشت و مرثیه‌ها در باره حسین سروده انتهی .

ابونواس چون متوجه بمصر برای مدح خصیب شد و بحمص عبور کرد با دیک‌الجن ملاقات نمود فرهاد میرزا قطعه‌ای از وی در حاشیه تاریخ ابن خلکان نقل می‌نماید که دلالت بر تشیع قوی او دارد این است

والقلب مطوی علی‌الجمر

اصحبت جم بلابل الصدر

اکتم یضیق لکنمه صدری

ان بحت طلدمی لذاک وان

.....

بما جناه علی ابی حسن

کذبوا ورب الشفع والوتر

جعلوک را بهم ابا حسن

سبقوک فی احد و فی بدر

فعلی الخلافة سابقوک و ما

لاغر و لوطلبوک با لوتر

قتلت فی بدر سراتهم

اضعاف ما احتملوا من الوزر

فعلی الذی یرضی بفعلهم

خلاصه مضمون اشعار

سپیده دم سینه‌ام آکنده باندیشه و اندوه گردید
و دل بر پاره آتش پیچید از جنایاتی که بر ابوالحسن علی کردند
و او را در چهارم درجه قرار دادند و بخدای شفع و وتر که دروغ
گفتند .

کسانی که در خلافت با تو مسابقه دادند در بدر و احد بر تو
توانستند سبقت بجویند .

بزرگان قوم ایشان را در بدر کشتی پس عجب نیست که از تو
قصاص می‌خواهند .

هر کس هم که بکردار ایشان خوشنود است چندین برابر گناه آنان
را بدوش خواهد کشید .

و اما طبقه مقتصدین از شعرای اهل بیت پس
طبقه مقتصدین بگفته ابن شهر آشوب در معالم العلماء سه

گروه اند .

اول سادات - دوم - صحابه و تابعین - سوم اصحاب ائمه .
و از هر يك جماعتی را نام برده که همه را در اصل ذکر کردیم در
اینجا از هر دسته چند تن را یاد می‌نمائیم .

مانند زید بن علی* بن الحسین و سید مرتضی علم
الهدی علی ۳۵۵ - ۴۳۶ و سید رضی* محمد ، که

سادات

گفته اند افصح قریش^(۱) بوده متولد ۳۵۹ متوفی (۴۰۶)

(۱) ابن خلکان از ثمالی در پیمه نقل میکند : وی اشعرطالین است از
گذشته و آینده و اگر گویم اشعر قریش است دور از راستی نشده‌ام و در -

و ابوالحسن علی بن محمد حمّانی معروف با فوه ، پاره‌ئی از اشعار او را ذکر کردیم ناصر گوید: اگر در نماز قرائت شعری جائز بود همانا شعر حمّانی است .

و ابوهاشم جعفری از (اولاد جعفر طیار و مقامات عالیه و روایات او در کتب رجال و حدیث مشهور است)

صحابه و تابعین
مانند عبدالله بن ابی سفیان بن حرث بن عبدا -
لمطلب اما ابو سفیان پس وی کمافی الناسخ
پسر عم پیغمبر و برادر رضاعی او بوده وفات او سال بیستم از هجرت بود
و عمر بر او نماز گذارد او شاعری زبردست بوده و از گفته‌های قبل از
اسلام خود عنذرخواهی نموده و در مرثیه پیغمبر قصیده‌ای سروده از آن
جمله است .

فقدنا الوحی و التنزیل فیها	یروح و یغدو جبرئیل
نبتی کان یجلو الشکّ عنا	بما یوحی الیه و ما یقول
و یمدینا ولا نخشی ضلالاً	علینا و الرّسول لنا دلیل
افاطم ان جزعت فذاک عنذر	وان لم تجزعی ذاک السبیل
فقبر اییک سید کلّ قبر	وفیه سید الناس الرّسول

→ روایات از شریف نسابه احمد صاحب عمده الطالب نقل کرده که می گوید :
او اشعر قریش است : آن قبیله‌ای که در اول آن مانند حرب بن هشام و هبیره
بن ابی وهب و عمر و بن ابی ربیع و ابی دهیل و برید بن معویه است و در
اواخر آن مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حمّانی و ابن طباطبا
اصفہانی و علی بن محمد صاحب الزنج عند من یصحح نسبه چه آنکه نیکو
گویان قریش اندک گویند و بسیار گویان ایشان نیکو گو نیستند .

ابو سفیان مذکور پیش از اسلام یکی از کسانی بود که هجای پیغمبر میگفتند که بعضی از آنها پشیمان شده ایمان آوردند مانند : ابن الزبیری وهبیره بن ابی وهب مغزومی ومسافع بن عبد مناف جمعی و عمر و بن عاص و امیة بن صلب ثقفی رجوع شود بجلد اول از کتاب دوم ناسخ ص ۶۸۰ و اما عبدالله بن ابی سفیان مذکور پس در کربلا در رکاب حسین علیه السلام شهید شد و با عمر و عاص که عیب جوئی از بنی هاشم میکرد در مجلس معاویه ، عتاب سخت آغاز نمود و از اشعار او است .

وكان ولي الامر بعد محمد عليّ و في كلّ المواطن صاحبه
وصي رسول الله حقاً و جاره و اول من صلى و قدلان جابه

رجوع شود بمجالس المؤمنین ص ۸۶

بقية صحابة و تابعين

و مانند ربیعة بن حرث و فضل بن عتبة بن ابی لهب و مانند فضل بن عباس که در حنین و حجة الوداع با پیغمبر بوده و علی را در غسل پیغمبر امداد نموده و در سال هجدهم از هجرت بسن ۲۲ سالگی بطاعون همواس که هیجده هزارتن از صحابه و تابعین را کشته وفات نمود و ربیعة بن الحرث متوفی ۲۲ هـ و فضل بن عتبة بن ابی لهب

كعب بن زهير بن مالك و كعب بن مالك انصاري کیانند؟

كلمة زهير که در معالم است با كلمة مالك بر حسب آنچه فعلاً در دست رس نگارنده است نمی سازد چه آنکه كعب بن مالك انصاري سلمی

و كعب بن زهير
بن مالك

از شعرای حضرت رسول ، پدر او زهیر نیست و در سلسله نسب او هم زهیر بنظرم نرسیده و کعب بن زهیر که او هم از شعرا آن حضرت است پدر او مالک نیست و مالک در آباء او ندیده‌ام چه آنکه او کعب بن زهر بن ابی سلمی ریاح بن قره است که نسب او بروجیه که در ناسخ و غیره است بعد نان می‌رسد و نامی از مالک در آن نیست و زهیر یکی از آن سه تن است که عرب آنان را اشعر دانسته و عمر و ابن عباس بدین گواهی دادند و معویه گفته : اشعر شعرا در جاهلیت زهیر و در اسلام پسر او کعب است و برادر کعب بحیر و فرزند کعب عقبه ملقب بمضروب و پسر مضروب عوام همه شاعراند و بحیر نامدار تر بعد از کعب است و قصیده زهیر (امن ام او فی دمنه لم تکلم) از معلقات سبع است که در مدح هرم بن سنان و حارث بن عوف سروده است در هر حال کعب بن مالک در اواخر عمر از حلیه بصر عاری و در سن هفتاد و هفت سالگی در پنجاه یا پنجاه و سه از هجرت وفات نمود و اشعار او بسیار است از آن جمله قصیده قافیه او است که در غزوه خندق سروده این چند بیت از آن جمله است

(با ترجمه خلاصه مضمون اشعار مزبور)

من یتبع قول النبی فانه	فینا مطاع الامر حق مصدق
فبذاك ینصرنا و یظهر عزنا	و یصیبنا من یل ذاک بمرفق
ان الذین یکذبون عثمنا	کفروا و ضلوا عن سبیل الممنی

و از جمله اشعار او که حق علی را اظهار کرده این است

و نعمن ورد ناخیر او فروضه بکل فتی عاری الا شاجع مذود

مائیم که وارد خبیر شده با هر جوان دلیر آستین بالا زده

جواد لدی القابات لا واهن القوی جری علی الا عداء فی کل مشهد

راننده دشمنان که در میدان مسابقه همواره در جایگاه گوی سبق
است و هرگز سست نکردد و در هر جنگی و بر هر دشمنی دلیر و جری
است .

عظیم رماد القدر فی کل شتوة ضروب بنصل المشر فی المهند
اجاق وی در زمستان خاموش نیست و شمشیر زن است
یری القتل مدحا ان اصاب شهادة من الله یرجوها و فوز ابا حمد
شهادت را با مسیر رضای خدا و رسول بهترین مقام میداند
یدود و یحیی عن زمار محمد و یدفع عنه باللسان و بالید
با دست و زبان یاری محمد و حمایت جانب وی کند
و ینصره فی کل امر یریه یجود بنفس دون نفس محمد
در هر کار یار او است و جان را فدای او سازد
یصدق بالانباء بالغیب مخلصا یرید بذاک العز و الفوز فی غد
از روی خلوص غیب گوئی های پیغمبر را تصدیق مینماید و عزت
و فیروزی را روز قیامت بدین می داند .

نابغه جعدی ابو لیلی قیس بن عدی معروف بنا بغه جعدی
منسوب بجمعه یکی از اجداد او از شعراء زبر-
دست مخضرتین است یعنی جاهلیت و اسلام را ادراک کرده گویند : بعد
از اسلام لب از شعر سرودن سی سال بست سپس باز آغاز نمود و در این
فن نابقه شد و سن او از نابقه زیبایی افزون است چنانچه گوید :
انت مائة لعام و لدت فیه و عشر بعد ذاک و حجتان
یعنی از سال ولادت من یکصد و دوازده سال گذشته

وقد ابققت صروف الدهر منى كما ابققت من السيف اليمان
هنوز روزگار مرا چون شمشیر یمانی بیادگار گذاشته

(و نیز گوید)

و عمرت حتى جاء احمد بالهدى و قوارع تنلى من القرآن
یعنی آنقدر عمر کردم تا عهد راه هدایت را با قرآن آورد
و لبست في الاسلام ثوبا و اسعا من سيب لاحرم ولا منان
و پیراهن فراخ اسلام را در بر نمودم به کرم آن بزرگوار که نه
محروم کند و نه منت میگذارد.
قصیده راثیه وی که بعرض حضرت رسانیده مشهور است و چون
باینجا رسید .

بلغنا السماء مجدنا وجدودنا وانا لنرجو فوق ذلك مظهرا
یعنی بزرگی و بخت خود را بفراز آسمان رسانیدیم و جایگاه فراتری را
از آن نیز امیدواریم حضرت فرمود: کجا دیگر بالاتر از آسمان است؟
گفت: بهشت، فرمود: خدا دهانت بشکند، از این رو تا آخر عمر دندانهای
وی چون مروارید بجای ماند .

صعصعة و صعصعة بن صوحان عبدی، فاضل و بلیغ و زبان
آور و دانا ترین بزرگان اصحاب علی بحق علی
بوده تفصیل حال وی را قاضی نستری در مجالس نیکو نوشته (۱)

و قیس بن سعد بن عباده و خزیمه بن ثابت و احنف بن قیس مشهور بحلم از
سادات تابعین است نامش ضحاک یا صخر و در (۶۷) در گذشت

ابو الاسود دثلی و ابو الاسود ظالم بن عمر و دثلی متوفی (۶۹)
بسن هشتاد و پنج سالگی

ابن خلکان قولی نقل می کند بوفات او در خلافت عمر بن عبدالعزیز
که در (۹۹) بخلافت رسید و در (۱۰۱) در دیر سمعان در گذشت از
اشعار اوست .

امفندی فی حب آل محمد حجر بقیك فدع ملامك او زد
یعنی آنکه مرا در محبت آل محمد نکوهش مینمائی سنگ بدهانت
باد، هان اگر خواهی واگذار سرزنش را یا بیفزای
من لم یکن بحالهم متمسکا فلیعترف بولادة لم ترشد
کسیله دست بدامان ایشان نزنند اعتراف کند که پاک زاد نیست

(هم گوید :)

يقول الارذلون بنو قشير طوال الدهر لا تنسى عليا
یعنی قبیله و اولاد قشیر که از اراذل اند می گویند: هرگز علی را
فراموش نکنی .

بنو عم النسبی و اقر بوه احب الناس کذبهم الینا
آری اهل بیت و عموزاده کان و نزدیکان پیغمبر محبوب ترین
خلق اند نزد من .

احب محمدنا حبنا شديداً و عباسا و حمزة و الوصيا
من محمد و عباس و حمزه و وصیتی پیغمبر را شدید دوست دارم .
فان يك حبهم رشدا اصبه و لم اك مخطئا ان كان غيا
اگر راه همین است چه بهتر و گرنه باز خطا نکرده ام .

امیر نجاشی

و امیر عبدالله نجاشی که حضرت صادق علیه السلام رساله‌ای با التماس وی برایش نگاشت و مشهور برساله نجاشی است و احمد نجاشی رجالی از اولاد او است از کشتی نقل شده : که بخندمت امام صادق علیه السلام مشرف و از تشیع زیدی بمذهب جعفری گردید .

و حرث بن کعب و جریر بن عبدالله بجلی .

اصحاب الامة

در معالم سی تن از این دسته را نام برده که از آن جمله است فرزوق ، و دعبل را کتابی است در در اسماء شعراء .

ابن خلکان در ترجمه یعقوب بن داود والی خراسان و کاتب ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن گوید: ذکره دعبل فی کتابه الذی جمع فيه اسماء الشعرا انتهى ظاهراً در این کتاب میتوان شعراء امامیه را تا عصر دعبل یافت و فقنا الله لزیارته

و کمیت و ابو فراس و مفتح کاتب بصری و ابونواس و مرزوقی و

غیر هم وقس بن ساعده را نیز در اینجا نام برده رجوع شود باصل

این دسته تقیه می کردند در معالم زیاده از سی طبقه متقین کثیر غره تن را نام برده از آن جمله کثیر غره است که

جنازه وی را امام باقر بدوش گرفت و عرق از آن جناب می ریخت

ابن خلکان گوید : کان را فضیاً شدید التعمص لآل ایطالاب بنا براین باید او را در دسته مجاهدین شمرد وفات کثیر در سال یکصد و پنج بود و در همان روز عکرمة در گذشت .

(ابو تمام)
و ابو تمام حبیب بن اوس طائی ۱۹۰ - ۲۸۸
و اقوال دیگر هم در تاریخ ولادت و وفات او
نیز در وفیات مذکور است از تالیفات گران بهای او کتاب حماسه است
گویند: چهارده هزار از جوزه سوای قصائد و مقطعات از بر داشت .

در نامه دانشوران خواندم که فریقین بر تشیع او متفق اند چون
جاحظ در کتاب حیوان و نجاشی در فهرست و علامه در خلاصه و شیخ
حرّ عاملی در امل الآمل

جاحظ گوید: ابو تمام از رؤساء رافضه است، ابن الغضائری قصیده‌ای
از او بدست آورده که نام ائمه را تا امام جواد که معاصر وی بوده با
اقرار بفضائل هر یک یاد کرده و در امل الآمل قصیده دیگر او را از مناقب
نقل فرموده که نام دوازده امام را در آن با اعتراف بامامت تصریح نمود .
رجوع شود بحاشیه اصل، و بر قبر او در موصل بارگاهی عظیم بنا شده
که ابو نھشل بن حمید طوسی بنا کرده چنانچه ابن خلکان از بختری نقل
کرده و دیک الجنّ شیعی قصیده غرائی در مرثیه او گفته است .

صریح الغوانی ، خالدیان ، سری رفاء ، منذر بن جارود .
و مسلم بن ولید انصاری ملقب بصریح الغوانی ^(۱) و خالدیان

(۱) لقب صریح الغوانی را هرون الرشید بوی داده برای قصیده‌ای که
بر او سرود مطلعش این است
ادیرا علی الکاس لا تشر با قبلی
ولا تطلبنا من عند قاتلتی دخلی
تا آنجا که گوید :

هل العیش الا ان تروح مع الصبی وتندو صریح الکأس و الاعین النجل .
انوار التریبع ص ۲۴۱

ابوبکر محمد بن هاشم و برادرش ابو عثمان سعید بن هاشم که منسوب اند بخالدیه موصل وفات شد در حدود (۳۸۰) و وفات سعید در حدود (۴۰۰) بوده است .

(رجوع شود بنامه دانشوران جلد اول نفل از ابن شاکر حلبی در ذیل و فیات) و سری رفاء و منذر بن جارود و غیر هم

امامتکلفین پس از آن جمله اند حسان و مروان
طبقه متکلفین
بن ابی حفصه و پسرش محمود و اشجع سلمی و
و ابو زید تمیمی و ابراهیم عباسی که با دعبل و برادر دعبل رزین برای
تشریف بخدمت رضا علیه السلام بمرور رفتند (رجوع شود باصل) و منصور فقیه
و معری

ما اگر چه نمی توانیم همه یا اکثر بزرگان ادب
و سخن از سلسله امامیه را که در هیچ قرنی از
اساسات مذهبی خود دم فرو نبستند نام بریم چه
جای آنکه بتوانیم تذکره احوال ایشان را
بنکاریم ولی همین دسته اندک یاد شد تا از یاد نرود چه آنکه دشمن همواره
ادب خود را می آراید و اُدباء قوم خویش را می ستاید و هم تا آشکار شود
تشیع بر زبان و خامه ادبا و خطباء هم از صدر اول و در هر قرن بازیبا ترین
ستایش که شایسته انبیاء و اهل بیت وصی است بوده باصحابه و علمای هر
عصر همدست و همدستان شده است .

سیر تشیع از صدر اول و اهمیت تاریخی این موضوع

ما اگر بخواهیم سیر تشیع و نفوذ معارف شیعه را در بلاد اسلام

بلکه در ملل دیگر بسنجیم کتابهای بسیار باید پردازیم ولی نگارنده ، در چندجا از کتاب خود با خامه شکسته و روان خسته دست باین موضوع زده و از هر خرمنی که در دسترم بود خوشه‌ای چیده‌ام حقیقتاً پافشاری شیعه و امامیه در ابراز احساسات اعتقادی خویش و دفاع های متینی که از معارف ائمه خود در برابر هر فرقه و هر چیز کردند سیر شکفت انگیز درخشنده‌ای را در ۱۴ قرن اسلامی نشان میدهد و بعقیده من هیچ فرقه‌ای باین آبرومندی و متانت و بی آلاشی مذهب خود را زنده و جنبنده نگاه نداشتند ، چه آنکه این گروه ، دچار به مخالفت مخالفین قوی شوکت بودند که دیبای اسلامی را قبضه نموده شب و روز بانواع تشبثات در خاموش کردن حسن تشیع و نابود ساختن تاریخ و معارف و نام و نشان آن میکوشیدند ، این گروه بدون استعانت بر شوه و اجبار و بدون امید رسیدن به مقام و منصب در روزگار بائرس از فراغته اعصار ، مذهب خود را گاه در پرده و گاه آشکار و گاهی در زاویه کره گاهی در نقطه نصف النهار بدون هیچ تزلزل و تردیدی نگاهداری کردند و تشبثات هر چه بود از آن جانب بود نه از شیعه و سلسله عقاید خود را در اصول و مسائل و آداب و مراسم دیگر یک نواخت داشته بطور روز افزون بر قوت دلائل و استحکام مبانی خود می افزودند و گفته‌های خود را که در آغاز گفتند تا انجام عوض نکردند آیا فراموش میشود که آغاز و انجام مذهب دیگران چه صورتهای گوناگون سیاسی به خود گرفته ؟ تا آنکه در عهد خلیفه : قادر بالله عباسی و عصر سیدمر نضی همه آن صورتهای رنگارنگ عجیب شرم آور به تقلید نصاری و پیروی از تریب اناجیل اُمت مسیح در چهار

مذهب منحصر کردند و هر کدام برای رسمیت مذهب خود دوست هزار دینار رشوه به خلیفه وقت دادند و شیعه که متکی بر نیروی حق و توانائی حقیقت مذهب خود شده ازدادن این باج جا برانه یا از تکمیل این تحمیل کمرشکن که بخشی از آن را سید مرتضی آماده فرموده بود سستی نموده روی از دربار تافتند لذا آن چهارگروه حائز رسمیت ارتشائی - اجباری سیاسی که فقط برای احراز سیادت مذهبی معمول بود ، شدند و بکمان خود گوی سیادت و سبقت را حتی در اصول عقاید بر ضد اعتقادات اهل بیت بودند این حسن استقلال مذهبی در عصر امویّه آغاز شد و نمو نمود تا بر رسمیت چهار گانه در عراق و غیره رسید سپس در مصر بامر ظاهر بیبرس این چهار مذهب رسمیت و پیش رفت اجباری عجیبی حاصل نمود چنانکه عنقریب شرح آنرا خواهی خواند

دانشمندان شیعه اثنی عشریه با آنکه دچار قتل و غارت و سوختن کتب و فهرست های رجال و جمیع فرقه های مخالف مبارزه علمی شیعه با حبس بزرگان مانند حبس ابن ابی عمیر برای

کشف اسامی شیعه بودند باز نه تنها خاموش نه نشستند بلکه از يك طرف با معتزله مبارزه میکردند چنانکه آن دسته از معتزله که در اصول عقاید با شیعه موافق بودند اتفاق علمی هم داشتند زیرا که آنچه استفاده از اهل بیت و متکلمین اصحاب ائمه میکردند کم و زیاد کرده بفکر خود نسبت می دادند و همین معنی سبب شد که دشمنان امامیه می گفتند که معلومات شیعه از معتزله است که بافکار خود آمیخته اند ولی واقع بر عکس بود و دانشمندان معتزله مشکلات را نزد اهل بیت و وجوه متکلمین آن

خاندان حلّ نموده و از آن سرچشمه های پاك مايه برداشته آن را با اصطلاحات خویش آمیخته و آراسته بنام خود منتشر می ساختند
از این رو امام باقر علیه السلام با آنکه برادرش زید را دوست داشت از تلمذ زید نزد و اصل بن عطاء رئیس معتزله خُشمناك شده وی را منع فرمود و از آمیختن آراء و مقالات وی به علوم نبوت^۱ سخت جلوگیری میفرمود .

یکدسته دیگر از معتزله که با اصول امامیه مخالفت داشتند علماء شیعه کاملاً با ایشان مقاومت میکردند و آنان که حقیقاً موافق بودند البته در برابر دشمن قوه و کمکی بودند و از این روست که در کتب کلامیه در بسیاری از مباحث رأی امامیه و معتزله را یکسان نقل می کنند و از طرف دیگر بر علیه غلات کمر بسته عقاید ایشان را ریشه کن کرده و تألیفات بسیار در ردّ ایشان نگاشته ائمه هم در لعن و نکوهش و کشتن آنان می کوشیدند چنانچه در کتاب ما تفصیل این احوال را خواهی دید انشاء الله تعالی

يك مبارزه عمده دیگر با مخالفین اسلامی در عصر ائمه و عباسیه از چندین جهت داشتند که دامنه آن امتداد یافت و راه فکر را برای

طالبان حقیقت باز نمود برخی از جهات مزبوره بدین قرار است
۱ - ردّ اخبار مجعوله که بروجوه صحابه و تابعین می بستند در آن

میان بر علیه ائمه اهل بیت هم حدیث می ساختند (۱)
رجوع شود به احوال ابوالبختری (۲) در نامه دانشوران و تاریخ
ابن خلکان

شیعه در اثبات بطلان اینگونه مجعولات رنج فراوان برده میزان
تمییز بین صادق و کاذب را بدست دادند .

(۱) از جمله کسانی که در رد اخبار کاذبه تألیف کردند احمد بن سعید
فترادی جرجانی است که از محدثین اهل سنت بود سپس به مذهب امامیه ایمان
آورد و محدثین سنت در تصحیح بعض احادیث نبویه با وی مخالفت نمود و
حاکم عصر محمد بن طاهر را وادار بکشتن او نمودند آخر مسلم حق بجانب او
داده نجات یافت (مجالس صفحه ۱۷۶) (مؤلف)

(۲) ابوالبختری وهب بن وهب متوفی ۲۰۰ در خلافت مأمون مشهور
به کذب و جعل حدیث بود ابن خلکان گوید کان متروک الحدیث مشهوراً
بوضعه ، ابن قتیبه در معارف گوید : کان ضعیفاً فی الحدیث ، احمد بن حنبل
او را کذاب گفته ، و هم چنین یحیی بن معین او را تکذیب نمود ، مأمورین
دولت هم میگفتند او قاضی کذاب است . ابوالبختری خود را از روایت حضرت
صادق قلمداد کرده بود و حدیث مجعول بآن حضرت اسناد می بست چون
حدیث نزول جبرئیل بر پیغمبر (ص) با چکمه و قبای سیاه و خنجر و کمر بند
برای آنکه هارون در مدینه خود داری میکرد که با قبا و منطقه بر منبر پیغمبر
قرار گیرد شاعر گوید:

ویل و عول لابی البختری بالکذب فی الناس علی جعفر

والله ما جالسه ساعة للفته فی بدو و لا محضر

ظاهراً بهانه او در روایت از حضرت صادق (ع) این بود که حضرت مادر
او را ازدواج نمود و او ربیب حضرت محسوب بود با همه این احوال فاضل و
کریم بود رجوع شود به ابن خلکان

۲ - مبارزه با غلاة و مجسمه

تهمت‌هایی که بنام غلو و اتحاد و تجسم و نحوه از روی عناد به جمعی از بزرگان شیعه بستند با دلائل قطعی باطل ساخته و متهمین را تبرئه نمودند

۳ - مبارزه با متلقین کتب شیعه و با محرّفین

در حفظ آثار اهل بیت و اصول و کتب از تلف و تحریف و تغییر نسخ و دسیسه‌های دشمنان بسیار کوشیدند .

۴ - مبارزه با سیل خانمان سوز عقاید اشاعره

در برابر سیل هولناک خانمانسوز دیگری که عقاید اشاعره تشکیل یافته و در برابر معارف خاندان نبوت بالشکر جرّار خرافات صف بسته و حمله ور می شد ایستادگی کرده ریشه این عقائد را که تخم آن پیش از ابوالحسن اشعری پاشیده شده بود و ابوالحسن اشعری آن را بصورت علمی در آورد و ابن تیمیّه از نو آن را تجدید نمود ازین کنده نگذارند که در افکار امامیه و هر روشن فکر بی غرض تأثیر نماید .

۵ - مبارزه با بدعت‌های حنابله

و هم چنین در برابر بدعت‌های حنابله که در عصر متوکل سر از بستر محنت برداشته و بر احمد بن حنبل هم برای پیشرفت کار خویش تهمتها بسته سخت مقاومت فرمودند .

۶ - مبارزه با ثنویّه و دیصانیّه و خوارج و غیر هم

از طرف دیگر در مقابل ثنویّه و مرقونیّه و دیصانیّه و دهریّه و خوارج و تناسخیّه و مخمّسه و غیر هم مبارزه های شایان تمجید نمودند

۷ - و نیز با فرقه هائیکه با امر امامت بازی میکردند و امامت را برای کسانیکه اسباب دهوی و خروج بنام ایشان آماده میشد قائل و از نسل آنان جانشینهایی تعیین می نمودند بخوبی دست و پنجه نرم کرده شبهات آنانرا از میان گرفته سد محکمی میان امامیه و این فرق مانند زیدیه و جارودیه و کیسانیه و اسماعیلیه و غیرهم که در کتاب ما نگارش یافته بستند .

فرقه مرقونیه مردی مرقیون نام که مرقونیه بدو منتسبند مسیحی بوده نصاری وی را تکفیر نمودند و از جامعه خود راندند او مذهب مرقونیه را که مبتنی بر تثلیث و تثنیه دواصل نور و ظلمت (و برزخ متولد از این دواصل بود) اختراع نمود و آسمانی بودن عهدین را نسبت به عمده مندرجات آن انکار کرد او در قرن دوم میلادی می زیست سپس پیروان او در ایتالیا و مصر و شام و غیرها منتشر شدند .

ابن دیسان ۱۵۴ - ۲۲۲
ابن دیسان هم که نصرانی و از حکماء شام بود مورد تکفیر هم کیشان خود گردید او ثنوی و شاعر و منجم و مورخ بود پیروان وی در چین و خراسان و بیابانهای فرات سفلی بودند ابو شاکر دیسانی معاصر هشام بن الحکم از ایشان بود .

فیروی علی امامیه و فیروزی آنان
امامیه به نیروی ایمان و دانش و منطق و بیان فصیح خویش در برابر جمیع این فرق جنبش کرده به بحث و تألیف و تبلیغ با حفظ فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و رجال کوشیدند این است که مذهب اهل بیت طاهرین

بوسیله این کارکنان دانشمند امین در میان این همه آتشهای افروخته و طوفانهای بدعتهای اندوخته که ناموس علم و دین را میسوخته از قرن اول به بعد سر بر کف گرفته لب و بازو گشوده معارف آل محمد علیهم السلام را چون جان در آغوش گرفته تا آنکه امر الهی ظاهر شد اگرچه بسیاری راضی نبودند که نام و نشانی از آن در صفحه روزگار بماند .

ادعای حیرت انگیز بانکه تشیع پس از هزار سال حادث شده و رجال و کتب و معارف ندارد

جای بسی شگفت است که بعضی از دشمنان شیعه از روی جهل یا تجاهل مذهب شیعه را که قدیمترین مذاهب اسلام است حادث و تازه کار و نوظهور پس از هزار سال قلمداد می کنند با آنکه اسلام و تشیع با هم آغاز شده بلکه روز انجام تشیع (غدیر) روز کمال دین و اتمام نعمت بوده و آن روز همانا نخستین روز صورت گرفتن دین اسلام بر وجه اتم و اکمل و روز آغاز خشنودی خدا از اسلام است که در آیه الیوم اکملت لکم دینکم یاد شده است .

رجوع شود بامل الآمل

مردمان فرومایه تشیع را به غلاة نسبت میدهند

در این عصر هم بسیاری از مردمان فرومایه که در محیط دشمن پرورش شده و جز نماز دست بسته و وضوی معکوس مثلاً ندیده یا جز نام چند تن بیگانه را به توقیر نشنیده و یا جز بهتان های دروغ بر شیعه چیزی ندانسته یا نخواسته بدانند یا بخوانند این مذهب را به حدوث جدید و بی معارفی متهم ساخته و ساده لوحها را فریب میدهند و این مذهب را

به غلاة منتسب نموده اند و از غلاة گاهی زرارۀ گاهی یونس بن عبدالرحمن یقطینی یا عجم بن سنان یا مفضل ابن عمر جعفی یا معلی بن خنیس و غیر هم خواسته اند آیا گوینده شرم نمیکنند از این دروغهای زشت که ناموس علم و تاریخ از آن بی زار و علمای ملل اجنبیه بر آن خنده می کنند ؟

تألیف کتاب القصر المشید فی اعلام معالم الرشید

آری خداوند چون دیده و دل کسی را کور کرد هیچ چیز را در برابر خود و یا از پشت سر نخواهد دید ناچار ما در این کتاب بسیاری از رجال امامیه و اصول و کتب و مصنفین شیعه را یاد آوردیم ، بلکه چون کتاب را مبیضه و پاکنویس می کردیم مراجعه بمعالم العلماء ابن شهر آشوب نموده مصنفین شیعه که تصنیفات ایشان کمتر از سه کتاب بوده و یا بیشتر تا صد یا هزار رسیده است استخراج نموده و آنچه را مجمل یا مهمل گذارده بشرح آن پرداختیم و آن را القصر المشید فی اعلام معالم ابن شهر آشوب الرشید نام گذاردیم

در میان مصنفین شیعه کسانی که تصنیفات ایشان که از صد یادویست یا سیصد تجاوز کرده بسیار بودند بلکه در ایشان کسی که دارای هزار تصنیف در رد مخالفین است بود یونس بن عبدالرحمن که آفته اهل عصر خویش بود تولد وی در آخر زمان هشام بن عبدالملک و وفاتش ۲۸۰ در مدینه شد (مجالس المومنین)

و او یکی از چهار تنی است که در زمان خود کسی آفته از ایشان بوده چنانکه نص صریح و قول اهل خبره بر این گواهاست : سلمان و

جابر و سید و یونس مذکور این مرد عظیم القدر : (یونس) پنجاه و پنج یا چهل و پنج حج و پنجا و پنج یا پنجاه و چهار عمره بجا آورده کمافی المجالس و چهل برادر داشته و حضرت رضا علیه السلام ابا حمزه ثمالی (ثابت) را متوفی (۱۵۰) سال وفات زرارۀ و محمد بن مسلم ^(۱) را که چهار امام را خدمت کرده (سجاد علیه السلام ، باقر علیه السلام ، صادق علیه السلام ، کاظم علیه السلام) مانند لقمان در زمان خود معرفی فرموده و یونس بن عبدالرحمن را سلمان زمان خود دانسته . (رجوع شود به کتب رجال چون منتهی المقال و غیره) جای شکفت نیست که دشمن از قدرچنین مردی بکاهد و او را غالی یا مخترع مذهب شیعه قلمداد کند ولی جای حیرت است که هزار سال پیش به هزار سال بعد اشتباه شود اگر بگفته او مذهب شیعه زاده فکر این غلاة است که در قرن اول و دوم بوده اند پس چرا ظهور تشیع پس از هزار سال آغاز شد

اهمیت ابن ابی عمیر حتی به شهادت جاحظ و ابن بطه

و ابن ابی عمیر ازدی بجه بغدادی الاصل که نزد مخالفین هم عظیم القدر بوده دارای مصنفات بسیار است و ابن بطه نود و چهار مجلد از آنرا ذکر نموده و احمد بن محمد بن عیسی کتب و مصنفات صد کس از مصنفین اصحاب حضرت صادق علیه السلام را از وی روایت نموده . جاحظ بگفته نجاشی در کتاب بیان و تبیین از او روایت و در کتاب فخر قحطان

(۱) محمد بن مسلم سی هزار حدیث از امام باقر و شانزده هزار از امام صادق فراگرفت زرارۀ کمافی الخلاصه مقدم و قاری و فقیه و متکلم و ادیب بود ابن ابی عمیر بجمیل بن دراج که از اعظم فقهاء و امامیه است گفت چه نیکووزیبا است مجلس افادۀ تو، جمیل گفت : با این حال نزد زرارۀ مانند کودکی مکتبی نزد معلم بودیم :

و عدنان گفته : انه كان اوحدا اهل زمانه في الاشياء يعنى او يكانه اهل زمان در همه چیز بود . مأمون عباسی پس از وفات حضرت رضا علیه السلام برای کشف نامهای شیعیان عراق او را برهنه آویخته صد تازیانه زده . در ایام هرون بگفته ابن شاذان سندی ابن شاهک کوتوال بغداد : (داروغه) او را به سبب تشیع ، صد و بیست تازیانه زد پس بیست و یک هزار در هم داد و خلاصی یافت .

جا حظ در کتاب بیان و تبیین می نویسد : خبر داد مرا ابراهیم بن واحه از ابن ابی عمیر که از بزرگان و جیه را فضاها بود و در ایام رشید محبوس شده بود و گفته شده برای این بود که قاضی شود و گفته شده است که قضاوت را قبول کرد و گفته شده که برای این بود که شیعیان و اصحاب موسی بن جعفر را معرفی کند و روایت شده که قبول نکرد و تازیانه ها باوزدند که نزدیک بود جان بسپارد و نزدیک بود اقرار کند بواسطه سختی دردهای تازیانه یعنی بزرگان شیعه و اصحاب موسی بن جعفر را معرفی کند یونس بن عبدالرحمان چون این واقعه را شنید و دید فریاد بر آوردای محمد بن ابی عمیر صبر نما که فرج خواهد رسید و روایت شده که مأمون او را حبس کرد تا آنکه ولایت و حکومت بعضی از بلاد را اجباراً قبول نمود ، رجوع شود به مجالس المؤمنین قاضی شوشتری - ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳ طبع ایران .

گویند خواهر او در اوقات حبس او چهار سال کتب برادرش را زیر خاک پنهان داشت لذا بعضی تلف و پاره ای را محفوظ داشت و پاره ای در دست مردم بود .

عبدالعزیز جلودی دو بیست مجلد ، و صدوق سیصد مجلد
تصنیف دارند

و ابوالاحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی متوفی ۳۳۲ هجری کما عن ایضاح
العلامة از مشایخ امامیه تصانیف بسیار داشت که در کتب رجال ثبت شده
است در نامه دانشوران هم همه ذکر شده که متجاوز از دو بیست مجلد است
و شیخ صدوق سیصد مجلد تصنیف دارد

از این قبیل مصنفین کثیر التصنیف در قرون اولیه اسلام و بعد
از آن بسیار بودند و اگر بعضی از تصانیف ایشان از میان رفته باشد باز
تاریخ حال ایشان و نام مصنفات ایشان که اهل خبره آنرا دیده و در
کتب خود از آن نقل فرموده اند خود گواهی است بیک نیروی علمی و
قلمی و سابقه درخشانی از معارف شیعه در اوایل قرون اسلامی که بینی
دشمنی که بکراف انکار قدمت و کتب و مشایخ آنرا می نماید بخاک
می رساند و او را از شماره دانش پژوهان بیرون می برد .

احمد برقی
و احمد برقی متوفی ۲۷۴ یا ۲۸۴ که قریب
یکصد کتاب دارد و اسامی آن کتب حاکی از
اطلاع عجیب عمیقی است و هر یک در موضوع مهمتی است که جامعه
بشر بآن نیاز مندند و کتاب دیگری بنام محاسن دارد که مشتمل بر هفتاد
یا هشتاد کتاب است که همه این کتب نزد ابو علی بن همام موجود بوده
رجوع شود به الفهرست المشید .

هفت جامع مذهبی امامیه و طبقات اصحاب اجماع (۱)

از این رو مادر کتاب خود هفت جامع مذهبی امامیه را ذکر نمودیم و باصباح سته در رجال و محتویات و علل اعتبار و سقوط، موازنه نمودیم تا بر هر روشنفکری آشکار گردد که تکیه گاه کدام فرقه کوهی است آئین و تکیه گاه کدام گاه است و کدام با عقل و منطق و حکمت و تاریخ مطابق و کدام با خرافاتی که آبروی اسلام را می ریزد موافق است و نیز اصحاب اجماع را که سه طبقه اند مذکور داشتیم یعنی آنکه امامیه متفق اند بر صحت آنچه صحیحاً از ایشان رسیده و آنانکه متفق بر تصدیق روایات ایشان و آنانکه متفق اند بر عمل بروایات ایشان و نیز غلاة را که ائمه و امامیه از ایشان بیزار و مؤلفات بسیار در رد ایشان تألیف فرمودند ذکر نمودم الی غیر ذلك از مطالبی که جوینده حقیقت را از عالم تشیع و علوم شیعه آگاه می کند و پرده هائی که باز هم از نو بعضی مفرضین بر آن می افکند از میان بر میدارد .

نمونه ای از معجم های امامیه که فراموش نشدنی است

آیا ممکن است کسی خود را آشنا بتاریخ اسلام و رجال و کتب بداند و مشایخ شیعه و ثقات ائمه و معجم های این فرقه و فهرستهای گرانها ایشان را انکار کند؟ یا ادعا کند که شیعه در هر عصری آحاد بودند و بعد توأتر نرسیده چنانچه این هم از يك معاند دیگر سرزده . کسیکه اندک اطلاعی بعلوم امامیه و مصنفات شیعه و کتب رجالیه ایشان داشته باشد

(۱) کافی کلینی و من لایحضره الفقیه صدوق و تهذیب و استبصار شیخ

طوسی و وافی فیض و بشار مجلسی و وسایل شیخ حر عاملی و اما مستدرکات الوسایل محدث نوری معاصر جامع هشتم امامیه محسوب است .

خواهد دانست . که معجم‌ها و فهرستهای بسیار در سه قرن اول و بعد از آن در رجال شیعه و مصنفین ایشان نوشته شده که هرگز فراموش نخواهد شد .

مثلاً شیخ طوسی : در فهرست که یکی از کتب رجالیه او است می فرماید : جماعتی از اصحاب ما که از مشایخ امامیه و اصحاب تصانیف در این طائفه اند هر يك فهرستی از کتب اصحاب تصنیف نمودند و آنچه از اصول روایت کردند تألیف فرمودند . لکن هیچ يك احاطه به همه یا بیشتر ننموده بلکه آنچه خود روایت داشته یا در کتابخانه خویش انباشته اکتفا فرموده و کسی که همه را گرد آورده ابو الحسن احمد بن حسین بن عبیدالله (غضائری) است که دو کتاب پرداخته یکی در ذکر مصنفات و دیگری در ذکر اصول انتهى

از این عبارت هویدا است که قدمای امامیه فهرستهای بسیار پرداخته اند که همه در دست شیخ الطائفه که استاد زبردست در معرفه رجال و مصنفات و اصول است بوده و غضائری مذکور نسبت با نهادر جمع آوری این موضوع بیشتر همت گماشته و چون غضائری در ثبت و ضبط و وثاقت مورد اعتماد متخصصین در این فن است جمعی از بزرگان شیعه کتاب او را عیناً در کتب رجالیه خود درج فرمودند مانند سید جمال الدین ابن طاوس و علامه و ابن داود غیر هم .

نگارنده گوید : غضائری مذکور را چنانچه از روضات بر می آید جز این دو کتاب که گفتیم سه کتاب دیگر است یکی در موالید و وفیات اصحاب ما دوّم در مدوحین سوّم در مذمومین .

غضائری و پدرش
از ناموران علم
الرجال اند

پدر غضائری ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری از علماء نامور علم رجال و مورد اعتماد فریقین بوده است بسیاری از علماء عامّه گفتند کان شیخ الرافضه فی زمانه علی تشیعته و امامیته بل تمام الوثوق بدینه و امانته و شیخ طوسی و نجاشی از تلامذه وی بودند .

نگارنده، تفصیل حال این پدر و پسر را در (القصر المشید فی اعلام معالم الرشید) که جزئی مستقل از اجزاء این کتاب است نگاشته‌ام .
و آنچه در اینجا زیاده بر اصل است برای توضیح مقام از القصر المشید ترجمه نموده‌ام و عنقریب کتب رجالیه شیعه را مفصل‌تر از این مقام مینگارم و در ضمن بیان احوال غضائری از خاندان آل اعین و آل زراره و آل سنسن که سه خاندان بزرگ شیعه پیش از خاندان نوبختی بوده‌اند نیز یاد کرده‌ایم .

این را ن گفته نگذاریم که چون غضائری محبوس شد خواهر وی کتب او را که در آن میان کتب رجالیه او بود دفن نمود و از میان رفت مع الوصف چند کتاب نفیس دیگر تألیف کرد که تازه گفتیم

و کتاب فهرست شیخ طوسی کتاب گران بهای
فهرست شیخ طوسی
جامعی است که نزد فریقین مشهور است دو
فهرست دیگر در دو عصر متقارب دنباله فهرست

شیخ را گرفتند یکی فهرست منتجب الدین قمی که آنرا بامر شریف یحیی بن ابی الفضل نقیب قم وری و آبه که در ۵۹۲ بدست علاء الدین نکش خوارزمشاه کشته شد تألیف نمود (رجوع شود بتجارب السلف هندو

شاه)

دوم معالم العلماء تالیف ابن شهر آشوب و هر دو تتمه فهرست شیخ است لکن فهرست منتجب الدین مشتمل است بر مشایخ شیعه و مصنفین امامیه که در عصر شیخ طوسی و بعد از آن بوده و معالم العلماء ، مصنفین امامیه و اصحاب اصول را از صدر اول تا عصر خویش و اکثر اشخاصیکه شیخ ذکر فرموده بعضی را بطور خلاصه و بعضی را با اضافه اطلاعات که از احوال ایشان حاصل نموده نگاشته و قریب ششصد مصنف بر آن افزوده و مشایخ اجازات شیخ را حذف فرموده (رجوع شود بمعالم العلماء و القصر المشید)

و نیز شیخ عظیم القدر حافظ جمعی را معجمی است کبیر در رجال و مصنفین شیعه و سمعانی در کتاب انساب او را ستایشی بسزا نموده چنانچه

حافظ جمعی
را معجمی است کبیر

خواهد آمد .

کمان نگارنده آنست که ابن الندیم در فهرست مشهور خود بر رجال جمالی نام برده استعانت ندوده که بسیاری از مصنفین شیعه را ذکر ولی طوائف مختلفه را از یکدیگر جدا نکرده و شیعه را با آنان آمیخته هر چند بابی علیحدّه نیز برای مصنفین شیعه منعقد نموده .

و چگونه فراموش می توان نمود کتب رجالیه شیخ ابو جعفر طوسی را که عبارت است از سه کتاب

سه کتاب رجال
شیخ طوسی

اول ، کتاب فهرست که تازه بدان اشاره شد و ابن شهر آشوب در معالم گوید : آنچه شیخ در فهرست گرد آورده بی نظیر است و کتاب من

تمتة اوست مع ذلك آنچه از کتاب او حذف شده بی شمار است

دوم ، کتاب اختیار رجال کشی

سوم کتاب ابواب

یا چگونه از یاد می رود کتاب رجال عیاشی که

اساتید فن و متخصصین این علم بر ثبت و ضبط

و تفضیل او اتفاق نمودند .

رجال کشی و نجاشی
و عیاشی

و از جمله کتب مشهوره کتاب رجال ابی عمر و کشی است که او

رابشیش متقدم توصیف نمودند و استاد و مخدوم وی عیاشی که از رجال

نامور شیعه و خانه وی همواره مجمع علما و فقها و محدثین و مصنفین

و دارالقراءة و دارالتصنیف و دارالحديث و دارالکتب بوده چنانچه

خواهد آمد و عیاشی مذکور راست در رجال ، کتاب معرفة الناقلین که

این اسم حاکی از مسماهای وسیع بی پایانی است و با آن ثروت و کوشش

و اعوانی که داشته بدیهی است در این کتاب کاری فوق العاده انجام داده

و رجال کشی رشحه از دریای افاضات او است و تصور می رود کتاب معرفة

الناقلین عن الائمة که کتاب دیگر کشی است خلاصه یا قسمتی از آن

کتاب باشد چه کتاب عیاشی مبنی بر معرفة جمیع ناقلین است نه خصوص

ناقلین از ائمه که موضوع کتاب کشی است .

این نکترا همواره باید در نظر داشت که اگر

بعضی از این کتب مفقود شده یا نادرالوجود است

و همچنین اگر بسیاری از مصنفات شیعه در قرون

اولیه بواسطه غلبه دولات مخالفین از بین رفته باز از شهادت اهل فن باین

تحقیق مهم و سودمند
نسبت به مصنفات مفقوده

کتب که دیدند و شنیدند و او صاف آنرا برای ما زنده نگام داشتند منظوری که ما داریم از اهمیت و کثرت مصنّفات شیعه در قرون قدیمه و حدیثه و اتساع دائره معارف امامیه از آغاز تدوین علوم و روایات و تاریخ تا ازمنه اشتهار و انتشار در اقطار تأمین می شود .

و در مقابل منکر قدمت و مدعی ظهور جدید همان نتیجه که کتب موجوده منتشره می دهد خواهد داد چه آنکه خصماء شیعه غالباً از مطالعه کتب ایشان خود داری می کنند و برای این منظور ذکر کتب حاضره و غایبه در مقام الزام یا اقناع آنان یا لااقل تنبیه غافلین دیگر يك اثر دارد زیرا که معاندین، از کتب موجوده امامیه بی اطلاعند و میل هم ندارند که بدانند پس احتجاج برایشان نسبت به مصنّفات حاضره باز بنام و وصف و نقل است، اما منصف، از نام و وصف کتب مفقوده هم، قرون نشیخ و حدود معارف امامیه را احساس می کند و لب بانکار تقدّم مذهبی که با اسلام هم آغوش بوده و ظهور آن با طلوع این دوش بدوش پیش آمده نخواهد کشود .

واضح است، معرفه احوال رجال و مصنّفین منوط بر وثیت و حضور مؤلفات نیست و گرنه بنیاد تاریخ و علم رجال در هر ملتی منحل خواهد شد مطالعه کتب احوال رجال شیعه بزودی خواننده را آگاه بعظمت مذهب نشیخ و فزونی رجال و ثقات و مصنّفین نامور ایشان در هر قرن می نماید و مانند آفتاب صحّت آثار محفوظه را روشن می سازد و آثار از دست رفته را هم گواهی قطعی داده در نظر طالب حق مجسم می کند مثل آنکه صحّت توراة و انجیل واقعی بوسیله شهادت قرآن و رسول و عترت در نظر مسلمین

مجسم و زنده است اگرچه عین آن فعلاً مفقود است و نیز بسیاری از محتویات کتب از دست رفته در کتب حاضر ضبط شده و بسا کتابهایی کم شده که پیدا شده پس از آنکه قرن‌ها نام آن هم از بین رفته اهل خبر از نام و وصف آن بی‌خبر بودند و چون بدست می‌آید نه تنها خود را معرفی می‌کند بلکه هزارها نظیر خود را از آغاز کار نشان می‌دهد و سابقه دیرین و قدمت يك فرقه یا آمتی را با سیادت معنوی و علمی بچشم اهل عالم می‌کشد گوئی خود را بزمان اول می‌برد یا ازمنه گذشته را باهمه ابرار و علماء و ناطقین در قبة الزمان حاضر خود جمع می‌کند.

کافی کلینی مجسمه زنده و حساس عظمت مذهب تشیع است
تاچه رسد بچهار صد اصل

مثلاً کافی کلینی اصول اربع مائة و دوره باقرین و قبل از آن را چنان مجسم می‌کند گوئی همه آن ارواح پاك را حشر نموده هر يك با کتاب خود مشغول تدریس و تبلیغ و گواهی بعلوم رسول و آل رسول اند گویا در کافی مدرسه حضرت باقر و صادق بلکه منبر حضرت رسول و علی و سبطین را بچشم می‌بینیم و بگوش می‌شنویم و هیچ شك در اوضاع و احوال و روحیات و عملیات و علمیات این فرقه و خصماء ایشان مانند شخص حاضر الوقت نتوانیم کرد.

اگر فرضاً کافی امروزه کشف می‌شد نیروی علمی شیعه را هزار سال پیش بدست می‌داد. یا اگر کافی مثلاً مفقود شده بود و پس از هزار سال کشف و بدست می‌آمدهمین اثر را نداشت؟ و باز تمام نقشه‌های مربوط هزار سال گذشته را بطور حساس و زنده و جنبنده بما نشان نمی‌داد؟ واضح است که فرقی نمی‌کرد بلکه گفتیم وصف الحال کتاب هم در این

منظور بالنسبة تأثیر خود را دارد و ما را بگذشته آشنای می کند و نمی گذارد فریب آن گروهی را بخوریم که میخواهند ملیونها نفوس مهذب و زبانهای گویا و خامه های درخشان را بهره ای از هستی و حصه ای از حیوة اگر چه باندازه جنبش و حس موری هم باشد ندهند و میل دارند چشم شیعه با هزار دورین نزدیک را هم نه بینند .

اسماء الرجال ابن عقده و کتب رجال علامه و ابن طاوس

و استرآبادی و بهبهانی و بززرگان دیگر

و آیا روزگار فراموش می نماید کتاب اسماء الرجال تالیف حافظ شهر ابن عقده را که مشتمل است بر چهار هزار تن از کساییکه از حضرت صادق علیه السلام روایت دارند با ذکر روایت ایشان .

ابن عقده برای امامیه اثنی عشریه تالیف می نمود و در این باب دامن همت بر کمر بسته امامیه را رهین منت خویشان فرمود و نام زیدیت از روی بعض مصالح بر خود نهاده ولی بطوریکه در القصر المشید تحقیق نمودیم زیدی نیست مگر بهمان اندازه که امامیه حق بزید می دهند ،

و از جمله کتب رجالیه گران بهاء است رجال علامه و ابن طاوس و استرآبادی و تعلیقه بهبهانی و امل الآمل شیخ حر عاملی و نقد الرجال تفریسی و رجال مقدس اردبیلی و رجال قهبانی و رجال سید بحر العلوم و در جات رفیعه و طبقات و سلافة العصر که هر سه تالیف سید علیخان است و عبقات مولی میر حامد حسین هندی و لؤلؤ البحرین شیخ یوسف بحرینی صاحب حدائق و غیرها .

ما در اینجا برای نمونه این چند کتاب را نام بردیم ولی عنقریب

دو باره باین موضوع دست زده بیابان می‌رسانم و خوانندگان را از کتب رجال و معاجم امامیه قدیمه و جدیده آگاه می‌سازیم و آنچه اینجا باجمال از زیر خامه گذشت آنجا بتفصیل آن می‌پردازیم .

راستی جای بسی شکفت و تاسف است که دنیای
نکوهش منکرین
امروزه مشایخ عظیم الشان امامیه را از یاد ببرد
کتب رجال امامیه
و نام نامی ایشان را از قلم بیندازد بویژه آنان

که خامه بقصد شرح احوال بزرگان اسلام بدست گرفته‌اند و کتابها در بیان احوال اعصار اسلامی پرداخته‌اند و خود را بی طرف می‌خواهند قلمداد کنند چه باز می‌بینیم چرک نفاق از شکاف خامه ایشان بر صفحات کتب می‌ریزد و بوی خون و کینه دیرینه موروثی از سخنان ایشان برمی‌خیزد سعدی دو چیز می‌شکند پشت مرد را تصدیق بی وقوف و سکوت و قوف دار با آنکه بسیاری از اهل سنت و جماعت در تواریخ و معاجم خود از بزرگان امامیه نام برده‌اند و نتوانستند ایشان را از قلم انداخته یادور آنان را قلم بکشند و باهل البیت خویش قناعت کنند از آن جمله یافعی و ابن کثیر شامی است که قاضی تستری شهید در مجالس خود که آن نیز در طبقات افاضل شیعه و امثال امامیه از صدر اول است تا آغاز دولت صفویه می‌گوید :

ابن کثیر مذکور شش صد مرد از مشایخ شیعه را نام می‌برد قاضی مزبور در پایان کتاب مجالس که دوازده مجلس است می‌نویسد :

دیگر آنکه تخصیص این کتاب را بذکر جمعی از اکابر مؤمنان که قبل از ظهور دوات ابد افتران صفویه موسویه انارالله براهینهم الجلیله

بوده‌اند و حیه ندانند زیرا که چون مقصود اصلی از این کتاب بیان قدم این طایفه رفیع جناب و عدم ارتکاب تشیع بطریق اجبار و ایجاب است و زمره معاندان، ایمان اکابر این زمان را از مقتضیات آن دولت ابد اقتران میدانند پس ذکر ایشان در زمره معاند اسلوب از قبیل مصادره بر مطلوب خواهد بود و اگر گاهی نادری از بزرگان آن دولت یا معاصر ایشان را در بعض مجالس این کتاب مذکور ساخته بنا بر آن است که توهم تصرف دولت در ظهور ایمان ایشان بغایت دور است با نکته دیگر که بتأمل در آن ظاهر شود منظور است (انتهی)

کدام يك از فریقین روایات قطعی الا اعتبار در دست دارند
و چون قدمت مذهب امامیه و رجال و کتب و روایات ایشان واضح شد حال باید سنجد که روایات امامیه از صدر اول به بعد در چند سال مورد تصحیح و تصدیق قطعی بدون انقطاع شد و حال روایات اهل سنت از این جهت چگونه است و کدام فرقه از این دو گروه حجّت قطعی از روایات در دست دارند و کدام تنهی دست‌اند جز از يك هشت احادیث مشکوک و مجهول یا قطعی البطلان و معمول مکر آنچه با شیعه موافق است این مطلب مهم و با وضوحی که دارد در نظر ندارم کسی آنرا توضیح داده باشد .

تناوب دوازده امام در تصدیق روایات امامیه در مدت سیصد سال و انقطاع اسانید اهل سنت در سال چهارم از هجرت
بمرگ علی علیه السلام و ظهور جعلیات اتباع معویه و امویین
پس میگوئیم بایک نگاه منصفانه جای شك نیست که مذهب اهل بیت و روایات امامیه مورد تصدیق بر لسان هر امامی پس از دیگر ناموت

سفیر رابع علی بن محمد سمري در مدت سه قرن بوده است و فترت و انقطاعی در این میان از عهد پیغمبر تا پایان قرن سوم بلکه علاوه دست نداده و موثقین رجال نامور هر امامی از آغاز امامت تا روز آخر بصحت آن گواهی داده تصدیق و عمل نمودند و جمیع شیعه را از علماء و عوام بدان مصدق و عامل فرمودند همانطور که تصدیق امام لاحق در پی تصدیق امام سابق بدون فاصله و وقفه می رسید هم چنان مصدقین عظیم القدر از ثقات امام لاحق از پی مصدقین از ثقات امام سابق فرا می رسیدند و بسیار هم می شد که دسته پیش تا دوره آیندگان باقی می ماندند و هر دو دسته باهم هم آواز می شدند و هر يك گواه دیگری ، و لاحقین مصدق سابقین و خلف ، گواه و شاهد صادق سلف می بودند و شیعیان هر عصر گواه تصدیقات مصدقین عصر خویش و شاهد تطابق تصدیق ایشان با تصدیق مصدقین عصر گذشته بودند و این حال تا اول غیبت کبری که سال مرگ علی بن محمد سمري است باقی و متصل و زنده و حسّاس و روشن و مصون از شبهات بوده واضح است ثقات و رجال عصر سمري که در عراق و غیره می زیستند و شاهد و مصدق روایات و اصول و کتب و احکام و مکاتبات امام قائم بودند تا پایان زندگانی ایشان سلسله تصدیقات قطعیّه هنوز قطع نشده بود یعنی بعد از مرگ سمري تصدیق آنان حکم تصدیق امام حاضر و ثقات عصر حیوة امام را داشته و تصدیقات شیعه عصر سمري هم تا زنده بودند . همین حکم را داشت بلکه نسل موجود ایشان را در آن عصر از طلبه و علماء و عوام هم در تصدیق و شهادت و حفظ اتصال قطعی اسناد و احکام و غیرها مانند پدران و مشایخ ایشان باید دانست و اثر تصدیق حضوری امام را بآن هم باید داد و آغاز نقل حدیث با لواسطه یعنی آغاز عصری

که از امام مصدق و ثقات امام حاضر خالی باشد و با واسطه بعصر حیات امام برسد همانا پس از موت تمام اهل عصر حیات امام حاضر بوده است و این معنی در قرن رابع صورت گرفت بلکه طبقه اول پس از طبقه معاصرین امام را باید حکم معاصر داد چه آنکه اگر امام را ندیدند ثقات عصر امام را بلا واسطه دیدند پس حق آنستکه آغاز نقل با واسطه از عصر زندگانی امام و ثقات رجال او را باید طبقه دوم دانست که معاصر امام و اصحاب امام نبودند ولی از معاصرین اصحاب امام نقل می کردند .

بنابراین خیلی از سنوات قرن رابع در منظور ما که وجود حجّت و امام در رأس تصدیق احادیث است شرکت خواهد نمود و از طرف دیگر می بینیم و همه میدانیم از این به بعد هم فترتی یا فتنه ای که اصول و کتب و اسانید امامیه را مختل و متهم کند در بین نیامد . و با کمال احتیاط و مراقبت سلسله را محفوظ داشته بآیندگان تحویل دادند و در دسترس امامیه گذاردند .

آغاز پرده پوشی بر حقایق و ظهور جعلیات

بخلاف مذهب اهل سنت و حدیث چه ایشان بعد از چهل سال از هجرت که سال شهادت علی علیه السلام و آغاز قوت یا استقلال کار معویه و مقدمات تأسیس دولت امویّه و ضدیت علنی با تمام قوای معنوی و صوری با اهل بیت بوده امام و حجّتی که مصدق روایات باشد نداشتند و از اهل بیت هم کناره کردند و رجوع به اشخاص عادی می نمودند .

این هم اگر ساده میشد بدنبود اما معویه و اتباع او بجعل حدیث پرداختند و علم صحابه و تابعین را تابع هوی و هوس خویشتمن ساخته بسیاری

را مفقود الاثر یا نسیاً منسیاً کردند و بسیاری هم مخلوط به مجعولات ایشان شد که هیچ کس قدرت بر ردّ و تمییز نداشت کم کم ممیز هم از میان رفت و هیچ راهی در تصحیح روایات این گروه جز عرضه داشتن بر معلومات خاندان نبوت نبوده و تا ابد هم نخواهد بود بلکه میتوان خلافت علی علیه السلام را اول ظهور خلاف و امتزاج و اختلاط حقّ بیاطل دانست چه آنکه آنچه صحیح بوده است از روایات صحابه و تابعین جز نزد علی و اهل بیت و معدودی از مردم که مورد تصدیق علی و اهل بیت عصمت بودند نبوده. و اگر چیزی از همان وقت بوده مخلوط و مشتبه شده و آنچه موافق با علی بوده سمت اعتبار را داشته.

نتیجه ، وصف بستن روایات امویہ و روایات نبویہ

بنابر این حجّت ظاهره و حاضره از امت از روزیکه خلاف مخالفین ظهور کرد منقطع شد یعنی از اوائل خلافت علی علیه السلام یا لااقل از سال شهادت حضرت (۴۰ هـ) از آن روز و گروه متخاصم با هم مقابل شده و دو سلسله روایات که باید یکی را نبویّه دیگری را امویّه نام نهاد در برابر هم صف بسته یکی تحت لواء ائمه که دعوت بجهت می کردند دیگری زیر بیرق ائمه ای که امت را بنار می خواندند لاحقین هم از روی قصور یا تقصیر مانند سیل بسلسه دوّم پیوستند و با نهایت راستی و درستی سند خود را به کذب نخستین و سر دستّه جمّالین میرسانند ناچار از برای مروان و عمرو عاص و شعبی^(۱) و مغیره بن شعبه و هزارها مانند ایشان فضائل و مناقب قائل

(۱) احوال شعبی را ابن خلکان معروضانه یاد کرده و مفید در فصول میگوید : شعبی مشهور به نصب عداوت بر علی علیه السلام و شیعه و ذریه او و معروف بکذب و همواره مخمور و مست و در شرب بسیار مفرط و معلم اولاد عبدالملک بن مروان ←

شده صفحات کتب رجال خویش را به هزاران خارجی و غیره زینت بخشیدند و ملک و اقتدار هم با ایشان کمک کرده در برابر خاندان رسالت همه چیز را استقلال دادند و خود را از ایشان بلکه از خدا و رسول هم گویا بی نیاز فرمودند .

و بالجمله با این وضعیت وثوق و اطمینان از
عقل سلب اطمینان
از روایات (امویه)
روایات ایشان که بوجوه صحابه و اعیان سلف
نسبت می دهند مرتفع میشود مگر آنچه معروض
بر اهل بیت و مورد تصدیق ایشان یا موافق با روایات ثقات ایشان است

→ و ندیم حجاج بود اسمعیل بن عیسی عطارا از بهلول بن کثیر و او از ایحنیفه حکایت میکند که گفت نزد شعبی رفتم که از او مسئله ای پرسیم دیدم روبروی او شطرنج و نبیذ گذارده و خود پیراهن گلی رنگ پوشیده چون مسئله را گفتم پاسخ داد اولاد سوراخ دبر مسئله چه میگویند با خود گفتم این هم یکی دیگر پس رفتم آنچه از او شنیدم و نگاشتم همه را سوختم سپس بنا گذاردم که از مردی دیگر نشنوم که از او شنیده باشد

ابوبکر کوفی از مغیره نقل میکند : که شعبی باکی نداشت که نماز برپا شود و او سرکار شطرنج و نرد خود نشسته باشد .

و نیز گوید : گذر بشعبی نمودم دیدم در آفتاب بربک پای خود ایستاده و در دهان خویش بندقه یا بیدقی علی اختلاف النسخه گرفته و گفت این است سزای قمار .

باز فضل بن سلیمان از نضر بن مخارق حکایت کند که گفت : شعبی را در نجف دیدم که با شطرنج بازی میکند و قطیفه ای نزدیک او است هر گاه کسی که او را میشناخت و به او گذرمی کرد قطیفه را بر سر می کشید و دروغ گوئی وی بجائی رسید که گفت : در جنگ جمل جز چهار نفر از صحابه پیش نبودند اگر کسی پنجمین را بیاورد من کذابم علی رضی الله عنه عمار- طلحه و زبیر با آنکه ←

زیرا که بایک نگاه عادی بتاریخ اسلام میتوان دریافت که تأسیس دولت امویّه تأسیس مذهبی جدید که بنیاد آن بر احادیث مجعوله و کینه‌های دیرین و ضدیت با آل الله و آل رسول است بوده است و کوچکترین مجعولات ایشان که نزد خداوند تعالی بسی بزرگ است لعن علی علیه السلام بر منبرها و در قنوت و تعقیبات است در مدتی دراز تا حق از میان رفت و امر دین و حدیث و کتاب و سنت بر مردم مشتبه شد . پس چه سودی خواهد داشت صحّت سند و وثاقت راوی در خبری که در رأس سند کذاب نشسته و اقرا بر صحابه رسول و خلفاء را شدین بسته .

ظهور حق اهل بیت بر خامه علمای سنت بزرگترین معجزه است و پیروی غیر ایشان بزرگترین بدبختی است بلی بر روی همین اطلاعات یکدسته از منصفین اهل سنت و جماعت توفیق رفیق ایشان شده در فضائل علی علیه السلام و عترت کتابها برداخته اند و حجت خداوند را بر قوم خویش تمام ساخته اند .

الحق ظهور حق بر زبان و خامه علمای سنت شکفت انگیز و قاعده لطف را بر خردمندان محسوس و ثابت مینماید . آیا با این حال ادامه مخالفت با عترت و ترك رجوع بایشان در امر دین شکفت انگیز تر نیست؟

→ اهل سیر اتفاق دارند بر آنکه با علی علیه السلام در جنگ بصره هشتصد نفر از انصار و نهصد نفر از اهل بیعت رضوان و هفتاد نفر از اهل بدر بودند و می گفتم (یعنی شعبی) که علی سرخ ریش و سر بود بر خلاف امت که وصف علی علیه السلام نمودند .

و دشمنی او با نجا رسید که که سوگند یاد میکرد که علی علیه السلام داخل

قبر خود شد و قرآن را حفظ نکرد در این خلاف اجماع و انکار ضرورت است ←

و از این بدتر جعل احادیث است در اصول و فروع در آغاز کار
بی آنکه امام حاضر و مصدق^قی با ایشان نه از اهل بیت و نه از صحابه و
نه از سادات تابعین باشد .

آیا آثار حیاة سید ساله که دوازده وصی^ت تصدیق کنند با آثار حیاة
چهل ساله که آنرا تکذیب نمایند فرق ندارد؟ یا للعجب آیا فرق بین نیست بین
آثار حیاة سید ساله امام و حجت مقبول القول که آنرا با هزارها ثقات تصدیق
فرموده و بین آثار حیاة منقطعیه که عمر آن سی یا سی و پنج یا چهل سال بیش
نبوده آیم پس از سرگ و انقطاع مسکوت و مجهول الحال مانده که لا اقل
حمل بر صحت^ت شود بلکه تکذیب های صریح بر لسان اصفیای اسلام :

→ محالد گوید به شعبی گفته شد بسیار نکوهش از شیعه مینمائی با آنکه
از ایشان کسب علم نمودی گفت : شك در صاحب خود یعنی حارت اعور ندارم
که کذاب است

و نیز زی و لباس و سخن وی مانند شاطرها یعنی او باش بی باک و فساق
بود اتهی

نگارنده گوید : این است احوال را وی تابعی اعلم ایشان .

ابن خلکان مینویسد زهری گوید علماء چهاراند ابن المسیب در
مدینه شعبی در کوفه حسن بصری در بصره مکحول در شام و گفته میشود او
پانصد نفر از اصحاب پیغمبر (ص) را ادراک نموده نام وی عامر و در سال ششم
از ملك عثمان متولد و بقولی سال بیست هجری و در سال ۱۰۳ و یا ۴ و یا ۵
و یا ۶ و یا ۷ وفات یافت و از نسخه دیگر این خلکان در حاشیه طبع ایران نقل شده
که بقول قتاده ولادت شعبی چهار سال مانده از خلافت عمر بوده و خلیفه بن
خیاط گفته شعبی و حسن بصری در ۲۱ هجری متولد شده اند و اصمعی
گفته : شعبی سال هفده در کوفه متولد شده بنظر نگارنده این اقوال متشعبه
مانند خود شعبی مورد وثوق و قابل رجوع نیست .

ائمه طاهرین و عناصر ابرار و علماء انقیاء نامدار ، بيشمار از آن شده آثار چهل ساله تکذیب شده کجا و آثار سیصد ساله تصدیق شده کجا؟ وانگهی قطع نظر از تکذیب ائمه و اهل خبره معاصر ائمه ، ما خود بالقطع والیقین میدانیم که مجمولات بسیار در عهد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و معاویه مخلوط بروایات وجوه صحابه شده و بسیاری از روایات صحیحه محو و اخفاء و ممنوع النقل گردیده و حق صحیح جز نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اهل البیت و عدد معدودی محفوظ نبود و اگر جمعی دیگر مطلع بودند باز یا از روی خوف یا برای طمع جاه و منصب لب بدان نمی گشودند مگر در مواقعیکه سودی نداشت و این اختلاط و اشتباه از آغاز استقلال معاویه به بعد روز بروز قوت گرفته و رسمیت عمومی حاصل نموده و حسن فحص و کنجکاوای جز در طرفداران اهل بیت نبوده و ایشان بودند که بر ضرر خود اقدام نموده از مال و منال و جاه و جلال دست کشیده بملك عظیم معنوی آل ابراهیم خود را می رساندند و مناط را تصدیق و تکذیب اوصیاء محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حواریین و ثقات ایشان می دانستند .

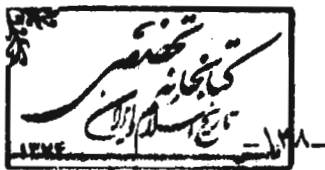
آیا صحت سند معنعن که آخرین واسطه اش کذاب باشد

سودی دارد ؟

آیا هیچ سودی خواهد داشت سند معنعن و متصل برسول و وجوه صحابه آنجا که در بین راه بکذب و کذاب برسد یا بنقطه اشتباه و اختلاط منتهی گردد . و مصدق مقبول القول مطاعی آن را بپذیرد و در نهان یا آشکار آن را تکذیب نماید .

ما از این حرفیکه گفتیم در مدت عمر آثار آن
جانب ، که قریب چهل سال بود خرسند نیستیم
آثار مخالفین چهل
سال هم عمر نکرد
الآن این حرف را پس میگیرم. چه آنکه آثار

سی یا چهل ساله که مورد تصدیق صحابه و علی علیه السلام یا عدم تکذیب ایشان
بوده بدست علی و عترت و سادات تابعین و بقیه صحابه باقی ماند و آنچه
از آنها بدست مخالفین افتاد و از قلم نینداختند مزوج به معمولات شد
وراه امتیاز بالمره بسته شد و در آنجا هم تصرفات عجیب و تغییرات غریب
بدلخواه دادند. بنا بر این عمری و حیوتی برای روایات ایشان که مورد
تصدیق مصدق مطاع و خلیفه و امام باشد سابقه ندارد و از آغاز ولادت،
مردود و مکذب در نهان یا آشکارا بوده و آنچه موافق با روایات مصدق
اهل البیت و بقایای صحابه و سادات تابعین است در جمع دسته اهل البیت
بشمار است و از مورد بحث خارج و عمر آن همان سه قرن است که گفتیم
و محتاج بتصدیق بیکانگان از اهل بیت و ثقات ایشان نخواهد بود پس
باقی می ماند دو صنف یکی معمولات ولو بتغییر و تبدیل و دیگری
اخباریکه معروض بر اهل بیت نشده و تصدیق و تکذیبی نسبت بآن معلوم
نیست و چون دوّم باوّل مخلوط است نمی توانیم لااقلّ از عدم تکذیب
نسبت بآن استفاده نمائیم و با اطمینان خاطر بآن رجوع کنیم مگر در
مواردیکه مشتمل بر اخلاقی یا حکمتی و مانند آن باشد که قابل پذیرفتن است
گرچه را وی برای جلب نظر مردم آن را نسبت بر رسول با صحابه داده چنانچه
بسیاری از مطالب حکیمانه بلکه احکام و روایات صحیحه را بغیر را وی
برای ترویج او نسبت می دهند و بسیار دیده ام که واقعه و کرامتی را که از اهل
بیت سرزده باشخاص دیگر نسبت می دهند.



(مثل آنکه قضیه دور کردن شیراز راه مسافرین که از حضرت صادق علیه السلام صورت گرفت و فرمود لوان الناس اطاعوا الله نعملوا علیه انقالهم، بعدالله بن عمر با تغییر عبارت نسبت دادند) (رجوع شود بحیوة الحیوان دمیری دراسد) .

و اگر این قبیل دزدیها را بخواهیم جمع کنیم به کتابی بزرگ محتاج خواهد شد .

مخفی نماند تابعین که قول ایشان حجّت بوده
و جوه تابعین موافقت
با عترت داشتند
اگرچه مدتی باقی بودند ولی موافق با مذهب
عترت بودند و سر موئی در روایت و درایت و

فتوی با ایشان مخالفت نداشتند چون از این جهان درگذشتند سخن سازان بوسیله اموال و کینه‌ها و اجبار جبابرة و طمع قرب و نیل فر و جاه فراغنه بر ایشان تهمت بسته بنام ایشان روایت ساخته و دین پرداخته تا مردم بپذیرند و برای نفوذ در قلوب جمله‌هایی که در دست مردم بود در آن داخل می‌کردند که مردم معتقد به صحت آن شوند و این حسّ جمالی به حدیث خوانهای مساجد و طرق و شوارع هم بطوری ریشه دواند که با حضور شخص هم حدیث بنام او گفته میشد چنانچه قضیه مضحکی در این باب نسبت به احمد بن حنبل و یحیی بن معین دیده‌ام که فعلاً از نقل آن صرفنظر می‌کنم و ایشان هم نمی‌توانستند تکذیب کنند مگر در خلوت یا نزد عترت .

مذهب اهل بیت مانند پیغمبری است که سیصد سال عمر کرده پس از آنچه گفتیم آشکار میشود که مذهب اهل بیت مانند پیغمبری

است که سیصد سال عمر کرده و در هر سال بلکه هر روز و شب گرد او هزارها ثقات مصدق حضور داشته تا وقوع غیبت کبری یا لااقل تا وفات حضرت عسکری (۲۶۰) و چنین مذهب مصدقی را هزاران ثقات و علماء محفوظ از هر شبهه و کدورت و زنگ و پاکیزه از هر رنگ و نیرنگ در هر عصر تلقی نموده که امروز در دسترس امامیه کماکان باقی است . آیا وثوق به مذهب گروهی که سه قرن امام حی ، آن را تصدیق فرموده مانند وثوق به مذهب کسانی است که از مردگان بی امام حی مصدق روایت می کنند ؟

مگر پای ما به گل رفته که سخن زنده های سیصد ساله را با وصی مصدق نپذیریم و بسته های مردگان چهل ساله را بی امام مصدق قبول کنیم ؟

خلاصه آنکه وثوق و اطمینان اجباری نیست و ما جز به مذهب عترت که فضلی نام آور اسلام اند و مانند قرآن مجید هیچ باطلی روبرو و پشت سر ایشان نتواند روی نماید . وثوق و اطمینانی نمیتوانیم حاصل نمائیم پس بر مجتهدین واجب است که در آثار ایشان اجتهاد و استفراغ و سع نمایند و جائز نیست برای عاقلی که با آنچه عترت بر آن اتفاق نمودند یا نزد ثقات ایشان اجماعی یا مشهور است مخالفت نمایند بلی باکی نیست به عمل کردن با آنچه مخالفت با عترت و موثقین امامیه ندارد از کتب اهل سنت و این در حالی است که ائمه و امامیه ساکت از آن باشند و با عقل و منطق و علم و تاریخ قطعی مخالف نباشد چنانچه عمل بیکی از دو روایت یا دو قول عترت و ثقات در مسئله که موافق با روایت یا درایت

اهل سنت است عیبی ندارد بشرط آنکه نزد امامیه نادر یا متروک نباشد چنانچه در باب ذکر علل اختلافات و سایر ابواب مناسبه کتاب خواهی دید «عکس القول حدوث مذهب شیعه و اثبات تجدد مذاهب تسنن» اینک که در اطراف اثبات قدمت مذهب امامیه در قرون اولیه بلکه از آغاز اسلام و ابطال توهم تجدد و نوظهوری آن و ضمناً در تجدد و حدوث مذهب تسنن سخن گفتیم لازم دانستیم کلام شیخ مقریزی از بزرگان مطلعین اهل سنت را راجع به کیفیت حدوث مذاهب در کتاب خود (خط) یاد نمائیم تا مدعیان بر امامیه شرمنده شوند و پرده هائیکه بر روی حقیقت از پیش زده و هنوز هم عنکبوت وار بر آن می‌تنند و از کتب خویش هم آگاه نیستند بکلی گرفته شود. سپس حاشیه مفصلی که در اصل عربی بر اوائل عنوان سیر التشیع نگاشتیم که دوائر بر تکمیل سیر التشیع و تسنن و کشف اوضاع و احوال و اسباب در این باب است پس از انجام قضاوت در محتویات کلام مقریزی می‌نگاریم و به ملاحظه شدت مناسبت بمقام ترجمه آن را جزء متن قرار می‌دهیم»

«سخن طولانی شیخ مقریزی در کتاب خطط در کیفیت

حدوث مذاهب شیعه

بدقت بخوانند و مخالفین از خواب غفلت بیدار شوند»

ای کاش ممکن بود که بتوانیم تصور کنیم چگونه نهمت زنده گزافه گوی و یاوه باف، توانسته است با آنچه که از پیش گفتیم و در آینده خواهیم گفت مذهب اهل بیت پیغمبر را که چشم جامعه اسلام در علم و عمل و تقوی بایشان است بحدوث و تجدد و اختراع تازه و

ابتکار نوین نسبت کند و خود و اوضاع و احوال مذاهب متناقضه قوم خویش و علل حدوث آن را در اسلام فراموش کند و گفتار بزرگان گروه خود را پنهان نماید و يك سطر از آن را در دسترس عوام نگذارد. با آنکه شيخ علامه ايشان تقی الدین احمد بن علی مقریزی شافعی در کتاب (المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار) اوضاع و احوال سیر دین و مذاهب تسنن را مشروحاً می نگارد و در عین حال که کوشش مینماید پرده پوشی کند و طرفداری از اهل سنت نماید باز حقیقت را می گوید و طالب حق را بیدار میسازد و ما کلام طولانی او را از کتاب فوائد مدنیّه عالم شهیر اخباری مولی محمد امین استرآبادی نقل میکنیم.

امین مذکور گوید: کتاب خطط مقریزی را در مدینه منوره دیدم و آن از جمله کتاب موقوفه بر روضه منوره حضرت رسول است (هر چند امروز چاپ و منتشر است نگارنده چاپی را حاضر ندارد)

از آغاز فتح عمر و بن العاص مصر را تا حدوث چهار مذهب
شيخ مقریزی در فصلیکه عنوان آن اینست .

« منذ افتتاح عمر و بن العاص ارض مصر الی ان صاروا الی اعتقاد
المذاهب الاربعه و ما کان من الاحداث »

یعنی از روزیکه عمر و عاص زمین مصر را فتح نمود تا آنگاه که
مردم معتقد به چهار مذهب شدند و آنچه از حوادث و احداثات تازه وقوع
یافت می گوید :

بدانکه چون خداوند تبارک و تعالی محمد را بر عموم مردم بر سالت
برگزید از عرب و عجم و غیر هما و همه مردم مشرک بوده غیر خدای تعالی

را می پرستیدند مگر گروهی معدود از بقایای اهل کتاب ، و میان محمد ﷺ و قریش شد آنچه شد تا آنکه از مکه به مدینه مهاجرت فرمود و اصحاب گرد پیغمبر همواره فراهم میشدند. با آنکه درغایت تنگی بودند و قوت ضروری ایشان اندک بود و بعضی از ایشان در بازارها پیرامون پیشه خود درپی تحصیل روزی روزانه می گشتند و برخی در یک محل می زیستند و هر وقت از جستجوی روزی فراغتی حاصل می نمودند دسته ای شرفیاب حضور پیغمبر ﷺ میشدند. و هرگاه پرستی از حضرت می شد یا حکمی عز صدور می یافت یا فرمانی می داد یا کاری را بجای می آورد حاضرین از صحابه می شنیدند و می دیدند و آنانکه غایب بودند بی اطلاع از آن احکام و اعمال می ماندند .

آیا نمی بینی چگونه بر عمر بن الخطاب ^(۱) آنچه در حکم دیده جنین حنبل بن مالک بن نابغه که جز مردی اعرابی از طایفه هذیل بیش نبود دانسته مخفی و مجهول بود ؟

و از این رو در زمان حیات پیغمبر باب اجتهاد
فتوی دهندگان
و فتوی باز شده جمعی از اصحاب فتوی می دادند
زمان پیغمبر (ص)
و بدین حال باقی بودند ^(۲)

(۱) معلوم است بر صحابه ای که که گرد عمر جمع بودند نیز مخفی بوده است منه .

(۲) یعنی در حیات پیغمبر منعی از اجتهاد ایشان وقوع نیافت، نگارنده گوید:

اگر این ادعا صحت دارد باز دلیل بر صحت اجتهاد در عصر پیغمبر (ص) نیست زیرا اگر در حضور حضرت برای داده نمیشد و حضرت تقریر میکرد تقریر هم چون فعل اوست و دلیل بر جواز اجتهاد مطلقاً و لوی حضور و نظارت صاحب ←

و مفتیان عصر پیغمبر از صحابه عبارتند از^(۱) ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و زیدین ثابت و ابو الدرداء و ابو موسی اشعری و سلمان فارسی .

→ وحی یا وارث وحی نخواهد بود . و اگر در غیاب بود پس البته بعد از فصل قضیه بمرض می‌رسید و تصویب می‌شد من باب مطابقت با رأی حضرت نه من باب جواز اجتهاد علی الاطلاق و اگر اصول و قواعد کلیه در دست داشتند و فرع را رد باصل منصوص می‌کردند این نحو از اجتهاد در حیات پیغمبر دلیل بر جواز اجتهاد بطور مطلق نخواهد بود چه در آن عصر این نحو از تطبیقات قطعی و ضروری بوده احتمال خلاف نمی‌رفت و اگر خطائی میشد البته با رعایت مقتضیات تخطئه میشد و ممکن است موارد تخطئه ضبط نشده باشد علاوه بر آنکه در منازعات و شبهات موضوعیه اجتهاد صحابه نتیجه‌ای نسبت به شبهات حکمیه نمی‌بخشد و از قرآن آنکه اجتهاد معمولی در عصر پیغمبر مجاز نبود آنکه علی علیه السلام را هم در مفتیان آن عصر شمرده و علی بدون سابقه نص پیغمبر یا اصول قطعی که در دست داشت عمل بر رأی ظنی و احتمالی خود نمی‌کرد و رأی پیغمبر در موارد دقیقه هم بر او پوشیده نبود لذا امضاء میشد و اضاکم علی نیز فرمود .
الحاصل فقاهت قطعی بعض صحابه که مفید قطع به مطابقت با رأی پیغمبر باشد در عصر پیغمبر مورد انکار نیست و این ربطی به اجتهادات شکی که شیخین می‌کردند ندارد منه .

(۱) اجتهاد به معنی رأی بی نص در این گروه با استثنای سه تن نخستین و ابن عوف و ابن کعب و ابن موسی مورد تکذیب است بلکه ایشان نص پیغمبر و علی علیه السلام را مراعاة می‌کردند و این موضوع محتاج به مراجعه است تا فرصتی انشاء الله تعالی بدست بیاید منه .

متفرق شدن صحابه برای جنگ در زمان ابی بکر و عمر
و پناه بردن هر دو در قضایا باجتهاد و رأی خویش

و چون پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رحلت فرمود و ابوبکر صدیق جانشین او
شد اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متفرق شدند پس گروهی از ایشان برای جنگ
با مسیلمه و اهل رده بیرون رفتند و گروهی راه جهاد اهل شام پیش گرفتند
گروهی بجنگ اهل عراق پرداختند معدودی از آنان که در مدینه بودند
با ابی بکر باقی ماندند و چون واقعه‌ای که محتاج به قضاوت بود رخ
میداد ابابکر بر طبق آنچه دارا بود از علم به کتاب خدا و سنت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
حکم میداد و اگر چیزی در آن قضیه اطلاع نداشت از صحابه‌ای که نزد
او حضور داشتند پرسش می نمود پس اگر علمی نزد ایشان می یافت عمل میکرد
والا اجتهاد می نمود و رأی میداد .

و چون ابابکر درگذشت و زمام دار امر امت عمر گردید بلاد فتح
شد و پراکندگی صحابه افزون گردید و در اقطار یکبه گشوده بودند متفرق
همی شدند و هر گاه امری و مهمتی پیش می آمد که باید در آن حکومت
شود چه در مدینه و چه در سایر بلاد . پس اگر حدیث و اثری از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
نزد صحابه‌ایکه در بلاد حاضر بودند موجود بود بهمان حکم داده میشد
و الأرجوع به اجتهاد می شد با آنکه بسا بود در همان قضیه حکم منصوص
نزد دسته‌ای دیگر از اصحاب که در بلاد دیگر می زیستند موجود باشد .

آری بسیار شد که مدعی حضور می یافت نزد

اختلاف مجتهدین
در عصر فاروق در بلاد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در آن هنگام مصری حاضر
نبوده و از یکدسته معلومات منصوصه بی اطلاع

میشد وهم چنین مصری نسبت به شامی و شامی نسبت بصری و بصری نسبت

به کوفی و تمام این مراتب در آثار تاریخی موجود و مضبوط است که گروهی از اصحاب در پاره‌ای از اوقات از مجلس پیغمبر ﷺ غایب بودند و گروه دیگر حضور داشتند پس معنای صحابت^(۱) پیغمبر ﷺ بر این اساس بنیاد می‌شود که گاهی حضور بهم رسانیده استفاده نماید سپس دوره تابعین فرا رسید که از صحابه می‌گرفتند

پیروی تابعین در هر بلدی از صحابی بلد خویش فقط

و هر طبقه‌ای از تابعین در بلادی که حال آن را گفتیم تحصیل فقه و حدیث را تنها نزد همان کس که نزد ایشان در شهر حضور داشت می‌نمود و کاری بمعلومات اصحاب دیگر پیغمبر ﷺ که در جاهای دیگر بودند نداشتند و تجاوز از فتوای صحابی حاضر الوقت بلد خود نمی‌نمودند مگر در اندک از آنچه اتفاقاً بگوش ایشان از اصحاب بلاد دیگر می‌رسید. از این رواهل مدینه در اکثر مسائل و اکثر اوقات بفتاوی‌ای عبدالله بن عمر عمل می‌نمودند و هم چنین اهل کوفه به فتاوی‌ای عبدالله بن مسعود و اهل مکه بفتاوی‌ای عبدالله بن عباس و بفتاوی‌ای عطاء بن ابی‌ریاح متوفی (۱۱۵) بسن یکصد سال (وی شاگرد جابر انصاری و عبدالله بن عباس و غیرهما و شیخ زهری و قتاده و اوزاعی و غیرهم بوده و فتوی در مکه باو و مجاهد منتهی شد و سکوت مقریزی از ذکر او شاید برای قرب وی به اهل قریب و هم مذاق بودن با اهل بیت و لو تقریباً بود)

و اهل مصر بفتاوی‌ای عبدالله بن عمرو بن العاص و چون تابعین در گذشتند

(۱) در مناط صحابی بودن اختلاف است رجوع شود به مجالس قاضی و

فقهای بلاد ظهور نمودند مانند ابی حنیفه و سفیان و ابن ابی لیلی^(۱) در کوفه و ابن جریج در مکه و مالک و ابن ماجشون^(۲) : در مدینه و عثمان بنی و سوار در بصره و اوزاعی در شام و لیث بن سعد در مصر .
این گروه هم بهمان طریقه که در عصر تابعین معمول بود عمل میکردند و هر يك از ایشان بقتاوای تابعین بلد خود رجوع مینمودند و آنچه نزد تابع یافت میشد بی درك و فحص پیروی می کردند و اگر چیزی نداشت به اجتهاد و رأی خویش می گرائیدند .

(۱) محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی متولد (۷۴) در کوفه متوفی (۱۴۸) تلمیذ شعبی و شیخ سفیان ثوری است سی و سه سال قضاوت در کوفه کرد آغاز قضاوتش در سال (۱۱۵) بود و عباسیه را هم ادراك کرد و در تلمذش بر شعبی ، مالوم الحال و رد شهادت عماره دهنی چون شیعیه بود و حکم دادنش بفر حکم علی رضی الله عنه با اعترافش بحديث اقصا کم علی پرده از کار گرفته میشود منته .

(۲) مراد از ابن ماجشون (بروزن فاعلون به معنی گلی رنگ یاسرخ و سفید) عبد الملك بن عبدالعزيز بن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون است که در سال ۲۱۳ یا ۱۲ یا ۱۴ وفات یافته و کور بود یا در پایان زندگانی کور شد فقه را نزد مالک و پدر خود عبدالعزيز دیده و حرص بر شنیدن غناء بود حتی احمد بن حنبل گوید بر ما وارد شدو مغنیش با او بود برای او میخواند و حدیث میگفت و ابوداود گوید حدیث را تعقل نمی کرد و ماجشون لقبی است که حضرت سکینه بر یعقوب ابن ابی سلمه که عموی پدر عبد الملك است نهاد یعقوب استماع حدیث از عمر خطاب و عمر بن عبدالعزيز نموده و دوم او را به هانئ لباس خنز ترك گفته و دو پسر داشت یوسف و عبدالعزيز و پدر عبد الملك عبدالعزيز مذکور برادر زاده اوست رجوع شود به ابن خلکان بحرف عین و یاء منته .

نخستین مسافرت از مصر به عراق برای تحصیل حدیث

ابو عمرو کندی گوید: ابوسعید عثمان بن عتیق مولی (موانوق) نخستین کسی بود که از مصر به عراق به طلب حدیث رهسپار شد و در سال (۱۷۴) هجری درگذشت.

این بود حال اهل اسلام در احکام شرعیّه در سرزمین مصر و جز آن از بلاد که شرح دادیم.

سپس مسافرت بآفاق (در طلب علم) و در هر جا
ابوه شده فرقه‌ای دیگر آمیخته و باهم ملاقات
در طلب علم

می نمودند این جنبشها سبب شد که چند گروه
نهضت کردند برای جمع آوری حدیث نبوی و تدوین آن در کتب،
نخستین^(۱) کسی که تدوین علم نمود محمد بن شهاب زهری بود

(۱) وفات ابن شهاب زهری چنانچه ابن خلکان نوشته در سال (۱۲۳) یا (۲۴) یا (۲۵) بود و سیاق عبارت مقریزی که در ترجمه هم مراعات نمودیم آنستکه تدوین زهری پس از کثرت رحلت طلاب حدیث بآفاق بوده و آن در ۱۸۴ سال وفات عثمان بن عتیق بود و این با سال وفات زهری که مستلزم تقدم تألیف اوست بر ۱۲۳ یا ۴ یا ۵ نمیسازد مقریزی یا اشتباه کرده یا مسامحه در سیاق کلام خود نموده یعنی مراد بیان آغاز تألیف حدیث نبوی است نه ترتیب آن بر تاریخ رحلت‌های طلاب حدیث. زهری از بزرگان تابعین و از مشایخ مالک بن انس و سفیان بن عینیّه و سفیان ثوری بوده است و همواره با عبدالملک و هشام بن عبدالملک می زیست یزید بن عبدالملک هم او را قاضی قرار داد پدر جد او عبدالله بن شهاب چنانچه خود زهری هم اعتراف کرده در جنگ بدر با مشرکین بود. رجوع شود به این خلکان طبع ایران صفحه

و از جمله کسانی که تصنیف نمود و کتاب را به ابواب مرتب ساخت سعید بن ابی عمرو و ربیع بن خدیج بود در بصره و ولید بن مسلم در شام و جریر بن عبدالحمید در ری و عبدالله بن مبارک در مرو و خراسان و هیثم بن بشر در واسط و ابوبکر بن شبیبه در کوفه متفرد با افزودن ابواب و نیکی تصنیف و زیبایی تألیف بود. سپس احادیث پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بلاد بعیده بدست کسی که اطلاع بر آن نداشت رسید و حجت بر هر کس که چیزی از آن باو گوش زد شد تمام گردید از این رو احادیث جمع آوری شد صحیح آن از سقیم جدا گردید

و بهمین سبب اجتهاد که منتهی به مخالفت
ابطال اجتهاد پس از
جمع احادیث
پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ترك عمل به قول او بود باطل و
مردود شد و عذر از هر کس که مخالفت میکرد
با سنتهایی که باو می رسید ساقط می شد چه آنکه بفرما رسیدن سنت
پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدو حجت بر او تمام میشد و از همین راه بود که صحابه و بسیاری
از تابعین راه سفرهای دراز که روزهای بسیار لازم داشت برای طلب يك
حدیث پیش گرفتند و هر کس در کتب حدیث نظر کند و سیرت صحابه
و تابعین را بشناسد بآنچه گفتیم معرفت حاصل خواهد نمود.

ظهور اجتهاد دومین بار و پیروی مردم از آراء قضات

در عصر رشید

و چون هارون بخلافت رسید و ابو یوسف ^(۱) : یعقوب بن ابراهیم

(۱) قاضی ابو یوسف مذکور از قبل مهدی و پسرش هادی هم پیش از

هارون قضاوت داشت و سال وفات او سنه ۱۸۲ و یا ۱۹۲ بوده ولادتش در ←

یکی از صحابه ابيحنيفه را پس از سال يكصد و هفتاد بقضاوت منصوب نمود
هيچكس در بلاد عراق و خراسان و شام و مصر بمنصب قضاوت نمرسيد
مگر قاضی ابو يوسف وی را تعيين و بشأن او اعتنا کند و هم چنین در اندلس
چون حکم مرتضی بن هشام بن عبدالرحمن بن معويه بن هشام بن عبد -
الملك بن مروان بن الحكم بعد از پدرش بخلافت رسيد و ملقب بمنصر
در سال يكصد و هشتاد (۱۸۰ هـ) گرديد اختصاصی کامل بيحي بن يحيى بن
كثير اندلسی حاصل نمود .

رسمی نمودن منتصر در اندلس رأی را و عدول از رأی

او زاعی برای مالك

يحيى از پيش حج" نموده و كتاب موطأ را بجز چند باب از مالك
شنيد و فراگرفت و از ابن وهب و ابوالقاسم وغيره علم بسياری كسب نمود

→ ۱۱۳ رجوع شود به ابن خلکان و نامه دانشوران و اما سال قضاوت او در زمان
مهدی و هادی فعلا در دست نگارنده نيست و سال قضاوت او در زمان هارون در
تاريخ ابن خلکان طبع فرهاد ميرزا مفلوط مينمايد زيرا كه صدورش ضبط شده
ظاهراً بجای كلمه ست و مائة ستين و مائة ياست و سبعين و مائة بوده و برهر
تقدير با ضبط مقریزی اگر نسخه خطی فوائد مدنيه كه مأخذ نقل است غلط
نباشد مخالفت دارد . قاضی ابو يوسف نخستين کسی است كه به قاضی القضاة
ملقب شده كه مؤسس و هابيه اين لقب و ا تحريم نموده و يا شرك ميداند و او
ميان لباس علماء و عوام امتياز قرارداد و قبل از آن متحدالشكل بودند رجوع
شود به ابن خلکان طبري ميگويد : گروهی از اهل حديث از احاديث وی
پرهيز ميكردند برای آنكه اجتهاد و رأی براو غلبه داشت و با سلطان مصاحبت
تديد مينمود و قضاوت را بگردن گرفته بود .

و به اندلس بازگشت کرد و به ریاست و حرمتی که جز او ندیده رسید و مقام فتوی بدو اختصاص یافت و سلطان و عموم طبقات مردم روی بدر بوی مینهادند و هیچ کس در سایر کارهای اندلس منصوب بقضاوت نمی شد مگر به اشاره و اعتنای او این بود که تمام طبقات در این مملکت برای مالک گزیندند پس از آنکه بررأی اوزاعی بودند .

رسمیت اجباری اصول عقاید اشاعره باقدام صلاح الدین در تمام ممالک خویش

اما عقاید، پس سلطان صلاح الدین عموم مردمان را بر عقاید شیخ ابوالحسن اشعری علی بن اسماعیل تلمیذیابی علی جبائی وادار نمود و همه زیر این بار سنگین رفته گردن بدان نهادند و این مطلب را در تمام اوقات زندگانی خود در تمام دیار مصر و بلاد شام و سرزمین حجاز و یمن شرط و عهد اکید نمود .

نقوذ عقاید اشعری در سرزمین مغرب بوسیله محمد بن تومرث حال سرزمین مغرب چنین شد زیرا که محمد بن تومرث رأی اشعری را در آن بلاد داخل و مشهور و معمول کرد :

شهرت مذهب مالک در مصر تا زمان شافعی

در مصر هم همواره مذهب مالک مشهور بود تا آنکه شافعی (۱) در

(۱) ابن موضع را که سفید گذاشتیم کلمه عبدالله ابن عباس بود که بظاهر غلط است و مراد معلوم نیست در تاریخ ابن خلکان هم نامی از مصاحب شافعی در سفر مصر نمی برد باید به نسخه صحیحی از نسخ خطط مراجعه نمود .

سال ۱۹۷ هجری وارد مصر شد ^(۱) و جماعتی از اعیان مصر به صحبت او پیوستند و تألیفات وی را استنساخ نموده و بمذهب او درآمدند و پیوسته مذهب شافعی قوت می گرفت و آوازه آن منتشر می شد .

ملك ظاهر تپرس را ابن خلكان در خاتمه وفيات خود ذكر نموده بخلاصه آنكه چون آغاز تأليف آنرا نمودم دچار بقضاوت قاهره و مشاغل ديگر بودم و چون بترجمة يحيى بن خالد برمكى رسيدم عزيمت شام در خدمت ركاب عالى مولوى سلطانى ملكى ظاهرى ابوالفتح سرس قسيم امير المؤمنين هفتم شوال ۶۵۹ نمودم و در ذيقعدة وارد و در ذى الحجته امر قضاوت بلاد شاميه را بمن واگذار نمود .

نگارنده گوید از مفدی در شرح لامية العجم دمیری در حیات الحيوان نقل می نماید که گفت اول دولت انراك در مصر المعز عز الدين ابيك صالحی است پس پسرش منصور .

نفوز این اعتقادات در سائر این بلاد بجائی رسید که اگر کسی مخالفت میکرد فی الحال گردن او زده میشد و تا امروز حال بدین منوال است .

خمود و خاموشی مذهب ابیحنیفه و ابن حنبل در دولت ایوبی
در مصر در دولت ایوبی چندان نامی از مذهب ابوحنیفه و احمد ابن

(۱) این تاریخ سال مراجعت شافعی از مکه به بغداد است که يك، ماه توقف نمود و متوجه مصر گردید رسیدن وی بمصر در سال ۱۹۹ و بقول ۲۰۱ بود شاید مراد مقریزی تاریخ توجه او بمصر است نه ورود ، وفات شافعی در سال ۲۰۴ در مصر وقوع یافت و همانجا در قراهه صفری نزدیک مقطم مدفون شد و قبر او مزار است رجوع شود بوفیات الاعیان

حنبل نبود و در پایان آن دولت شهرت نمود.

ظهور تریب مذهب در مصر در دولت طاهر بن بیبرس بانواع اجبار

و چون ^(۱) دوره سلطنت ظاهرین بیبرس بندقداری فرا رسید در قاهره و مصر چهار قاضی برگزید شافعی و مالکی و حنفی و حنبلی و این چهار مذهب از سال ۶۶۵ هجری به بعد استمرار یافت تا کار بجائی رسید که در تمام بلاد مذهبی شناخته نمی شد از مذاهب اهل اسلام جز این چهار (در فروع دین) و عقیده اشعری (در اصول دین) و برای اهل این چهار مذهب در سائر ممالک اسلام مدرسه‌ها و خانقاه‌ها و زاویه‌ها و رباط‌ها تأسیس شد و هر کس بغیر این چهار مذهب شناخته می شد سخت مورد عداوت و انکار می گردید. و به هیچ کس منصب قضاوت داده نمی شد و شهادت کسی پذیرفته نمی گردید و به خطابه و تدریس و امامت نمی رسید مگر آنکه بتقلید یکی از این گردن نهد و همه فقهاء بلاد در طول این مدت بوجوب پیروی از این چهار مذهب و حرمت جز آن فتوی دادند

(۱) سید در روایات الجنات این واقعه را یاد فرموده و نیز گفته نادرشاه در عصر خود از سلطان وقت درخواست نمود که برای جعفری‌ها نیز امامی باشد باشد و شروطی هم پیشنهاد کرد قبول نکردند و نیز می نویسد که مردمان عصر رشیدین بتقلید قاضی ابویوسف و یحیی بن اکثم و مانند ایشان گرایشیدند و در دولت ایوبی چندان نامی و آوازه‌ای از غیر شافعی و مالک مدنی نبود و پیش رشیدالدین مردم تقلید از امثال زهری و ثوری و معمرین را داشت می نمودند از ایشان تقلید از فقهای بلاد می کردند چون ابی‌علی کوفی و ابن جریر مکی و اوزاعی شامی و امثال آنها از تبع تابعین انتهی باختصار.

و تا امروز عمل بر این است^(۱).

کناره گیری اشعری از جبائی

اما ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری پس از ابی علی ابن عبدالوهاب جبائی علم فرا می گرفت و چندین سال ملازمت ویرا برگزیده بود سپس پشیمان شد و مذهب اعتزال (معتزله) را ترك گفت و طریقه ابی محمد عبدالله بن محمد بن سعید بن الکلاب را برگزید و به قوانین وی در صفات و قدر گرائید و کارگاه و چرخ وی همی جامه سخن همی بافت و از این راه قائل به فاعل یعنی اسناد افعال به خداوند نشده و قول به تحسین و تقبیح عقلی را ترك گفته و برای اثبات مذهب کلاب همی حجت می تراشید تا اینکه جماعتی بدو گرائیدند و بر رأی وی تکیه و اعتماد کردند از آن جمله قاضی ابوبکر محمد بن خطیب باقلانی مالکی و ابوبکر محمد بن حسن بن فودک .

و شیخ ابواسحق ابراهیم بن محمد بن مهران اسفراینی و شیخ ابواسحق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی و شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی و ابوالفتح محمد بن علی بن عبدالکریم شهرستانی و امام فخرالدین رازی و غیر هم بودند . و این مذهب را یاری ها کردند و مباحثات و مناظرات و مجادلات در طرفداری آن و اثبات آن همی نمودند

(۱) فرق امامیه و پیروان اهل بیت از این اعترافات صریحه بمذهب - سازی اجباری و تطمیعی استفاده های مهمی خواهند کرد که محتاج بتوضیح دیگری زیاده از آنچه در متن میخوانید نیست منه

انتشار مذاهب اشعری در عراق از حدود سال (۳۸۶)

و مذهب اشعری در عراق در حدود سال (۳۸۶) انتشار یافت: (۲)
و از عراق بشام سرایت کرد و چون ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایوب
دیبار مصر را قبضه کرد و او وقاضی وی صدرالدین عبدالملک بن دریاس
مارانی بر این مذهب بودند و از آن روز که در خدمت ملک عادل نور
الدین بن زنگی در دمشق می‌زیستند نشو و نمائی بسزا در این مذهب
نموده بودند لذا در روزگار دولت خویش کلیه مردم را بر التزام و پیروی
مذاهب اشعری وادار و مجبور کردند.

ابوالحسن علی بن اسمعیل بن ابی بشر اشعری بصری در سال ۲۶۶
متولد و به قولی (۲۷۰) و در (۳۳۹) در بغداد وفات نمود و به قولی
(۳۲۴) و نزد شوهر مادرش ابی علی بن محمد بن عبدالوهاب جبائی تلمذ
نمود و برآی در اعتزال می‌گرائید.

توبه اشعری از اعتزال و اعلان به بطلان آن بر منبر

در جامع بصره

سپس از قول بخلق قرآن و جز آن از آراء معتزله عدول نمود و
روز آدینه در مزکت جامع بصره بر کرسی بر آمد و با آواز بلند فریاد
بر آورد هر کس شناخت مرا شناخت و هر آن کس شناخت من خود را

(۲) و بهمین سبب امپراطوری اسلامی روی بانقراض و انحطاط نهاد
بعض مؤلفین با اطلاع معاصر در حاشیه کتاب شعر المعجم تألیف علامه کبیر شبلی
نعمانی هندی می نویسد مستشرقین اروپا کلا متفق اند که علت انحطاط و انقراض
امپراطوری اسلامی همانا ظهور اشاعره و نفوذ معنوی ایشان بود رجوع شود
به ص ۱۲۴ از شعر المعجم طبع ایران منه.

بدو می شناسانم من فلان پسر فلانم از این پیش قائل بخلق قرآن بودم و اینک که خدای تعالی به دیده ها دیده نمیشود و اینک که فاعل افعال شر من هستم (یعنی بنده است نه خداوند) اینک من از این عقاید پشیمان و تائب و باز گشت از آن بخدای تعالی می برم و از این پس عقیده من بر رد معتزله و آشکارا نمودن فضیحتها و عیوب ایشان است . و از همان ساعت آغاز رد بر معتزله نمود و پاره ای از طریقه ابی محمد عبدالله بن محمد بن سعید بن کلاب قطان را برگزید و راه او را پیش گرفت و بر قواعد وی بنیاد کرد و پنجاه و پنج کتاب در این طریقه تصنیف نمود .

مختار شیخ مقریزی در مقام

و مساواة همه مردم در استفاده علم از پیغمبر

و کف متحرفین از اعتقاد صدر اول

همانا حقیقه هیچ در آن شك نیست آنستکه دین خداوند ظاهر و آشکار است و باطن و نهان نیست و جهر و بلند آوازه است و هیچ پرده بر آن نیست و تمامت آن گردن گیر هر کس است مسامحه و سهل انگاری از آن نخواهد بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم از شریعت هیچ چیز را پنهان ننمود هر چند يك کلمه باشد و چنین نبود که آنچه به نزدیک ترین مردم به خود از زن و دختر و مصاحب و پسر عم اطلاع و تعلیم از شریعت خویش داد بر کسی از سیاه و سفید و سرخ و شبانهای گوسفندان پنهان داشته باشد و هرگز در آستان مبارک آن حضرت بر روی کسی پرده نبود و ظاهر و باطن او برای همه یکسان بود و رمزی در سخنان و تعلیمات او نبود جز آنکه همه مردم را بیک نسق واضح بدون هیچ تفاوت دعوت فرمود و اگر

چیزی را پنهان میکرد هر آینه لازم آید که تبلیغ رسالت و وحی بدان وجه که مأمور بوده فرموده باشد و کسی که چنین بگوید کفر است اجماعاً و اصل و پایه هر بدعتی در دین و دوری از کلام سلف و انحراف از اعتقاد صدر اول است تمام شد سخن ابن المقریزی در کیفیت حدوث مذاهب

مواضع استفاده مؤلف از کلام مقریزی و انتقادات ضروریه بر آن

نگاه کن ای خردمند در سخن این شیخ که منظره فریبنده شکفت آوری دارد چگونه تصریح می کند بر استی بحدوث و تجدید مذاهب اربعه^(۱) با جبار ملوک و واداشتن عموم اهل مملکت بر آن و بر عقائد ابوالحسن اشعری با تهدیدات مخالف به قتل و غیره که عملی هم شد و تطمیعات

(۱) از جمله کسانی که مسلمین را بر مذهبی خاص مجبور نمود معز بن یادیس حمیری منهای صاحب افریقا و هم جوارهای آن بود متولد ۳۹۸ در منصوریه افریقا متوفی ۴۵۴ و حاکم صاحب مصر او را در سال (۴۰۷) شرف الدوله لقب نهاد. ابن خلکان گوید مذهب ابی حنیفه در افریقا ظاهر و آشکارا ترین مذاهب بود تا آنکه معز جمیع اهل مغرب را وادار بر تمسک به مذهب مالک نمود و ریشه خلاف در مذهب را از بن بر کند و این حالت از آن روز تا کنون برقرار است.

نگارنده گوید آیا جای شکفت و آرزو نیست که بگوئیم ای کاش يك زمان هم مسلمین و ملوک اسلام به میل و رغبت اتفاق بر مذهب اهل بیت می کردند و خدا و رسول را خشنود می نمودند جای پرسش است چگونه ریشه خلاف و ماده اختلاف کنده شد و در برابر چشم ایشان مذهب آل محمد پرتو می افکند و خاموشی ناپذیر بود. کیریم آنان چشم از آن پوشیدند و فکین خویش را بر آن بستند تا هیچیک از دو فك نه جنبند مگر به فك کتاب از عنترت مغه

موافقین به منصب قضاوت و خطابه و اموال و بناء مدارس و رباطات که مجری گردید و چگونه نامی از مذهب اهل بیت در میان نیست بطوریکه گوئی خارج از دین اسلام است و جز چهار مذهبی که در قرن چهارم به امر و اجبار دولت مطابق اناجیل اربعه نصاری رسمیت سیاسی حاصل نمود قبل از این قرن هر مذهبی چه از اهل بیت چه از فقهاء مدینه چه غیر هم که بآرای این چهار تن موافق بوده باید از اسلام خارج باشد و آغاز مذهب صحیح اسلام از عصر ائمه اربعه شده باشد .

آیا طالب حق و حقیقت فکری نمی نماید چرا رضایت بپنجمین مذاهب ندادند ب مذهب خمسه طیبه و مذهب عترت را که هم دوش با کتاب الله است به نص فریقین پنجمین نشمردند ؟ آری شیعه عراق در روز ترییع که آن را برادر تثلیث می توان شمرد از پرداخت آن رشوه دویست هزار دیناری ناتوان بود یا چون تکیه گاه ایشان بر حق و واقع بود . تن به هر بلائی در فتنه ترییع در دادند چنانچه کشتگان ستم دیده امامیه که بی گناه جز جرم تشیع و حب عترت و فقه جعفری و اصول عقاید رسول و علی بخون کشیدند و هنوز بوی خورشان در صفحات تاریخ عالم شنیده می شود و منصفین امروزه اهل سنت هم بر آن دریغ گفته در نهان اشک فرو می ریزند . وانگهی آیا جای پرسش نیست که چه چیز ایشان را از علم اولین عدول بآراء آخرین که آنرا ترك گفته و این را دین خود گرفتند و هم کدام سبب ایشان را از این جریح عدول داد .

ترجمه حال ابن جریح و مسئله متعه و شماره زوجات وی

عبدالملك بن جریح قرشی اموی (۸۰) هجری متوفی (۱۴۹) هجری و معبثتی شدید بعترت داشت و در سلك اصحاب حضرت صادق بشمار می-

رفت و متعه را حلال می‌دانست حتی آنکه در منتهی المقال از جریر نقل می‌کند که شصت زن داشت و من وجهی برای عدول از آن جز این امور نمی‌بینم پس دین را نه تنها به هوی و هوس می‌ساختند بلکه بنیاد آن را بر مخالفت عترت و کتاوه‌گیری از آل رسول میدانستند و روایت و درایت ابن جریر با آنکه اموی سنی بود با این مبانی کمتر می‌ساخت حسن- نسبی خال ابن جریر گروهی از علمای شیعه را به گمان تشیع وی انداخت و این غفلتی است از آنکه قول به حلیت متعه از پیش قول معروف میان اهل تسنن بود .

استقرار حرمت متعه در قرن رابع

برقرار شدن حرمت متعه پس از تریع رسمی که از حوادث ننکین نوظهور قرن رابع در اسلام است صورت گرفت و رسمیت عمومی حاصل نمود و در کافی در باب (ما اهل الله من المتعة) : آنچه خداوند از متعه حلال فرمود بسند خود از ابن اُزینة روایت میکنند که وی از حضرت صادق علیه السلام پرسش نمود از متعه فرمود : ملاقات کن عبدالملک بن جریر را که نزد او از متعه علمی است چون نزد وی رفتم علم بسیاری در حلیت متعه املاء (تقریر) نمود و من آن را نکاشتم و کتاب را بر حضرت صادق عرضه داشتم اقرار بدان فرمود و گفت راست گفته است و این روایت تنبیه و آگاهی دانی است از آن حضرت بر آنکه در علمای سنت نیز کسی که متعه را حلال میداند هست نه آن که گواهی بر تشیع ابن جریر باشد .

و در تهذیب به سند خود از حسین بن زید روایت می‌کند که او گفت نزد حضرت صادق علیه السلام بودم ناگاه عبدالملک بن جریر مکی

وارد شد حضرت بدو فرمود در باب متعه نزد تو چه هست گفت پدر تو از جابر بن عبدالله تا آخر حدیث، آن هم مانند خبر گذشته دلالت بر تشیعش ندارد لکن همینقدر در فضل و فضیلت وی بس است .

ابن خلکان گوید: ابن جریج یکی از علمای مشهور

بوده است و گفته میشود وی نخستین کسی است

ابن جریج نخستین
مصنف بود

که در اسلام آغاز تصنیف کتاب نموده او به

به بغداد رفته و بر ابی جعفر منصور فرود آمده، در منتهی از تذکره مذهبی نقل می نماید که ابن جریج از پدرش و از مجاهد اندک روایت نموده اما از عطاء بن ابی الریاح بسیار حدیث کرده .

هر دو سفیان و مسلم بن خالد و جماعتی که همه را نام برده از وی

روایت کردند سپس میگوید: وی قائل به متعه بود و شصت زن متعه داشت

انتهی، محتمل است کلمه ستین تصحیف از سنین باشد یعنی سنوات

عده . در هر حال باید پرسید که چه چیز ایشانرا از فتاوی ابن جریج

که چون زهری و قتاده و اعمش و اوزاعی تلمذ بر عطاء که تلمیذ جابر

و ابن عباس بوده نموده است و نسبتاً به مذاق اهل بیت نزدیک بوده است

عدول داد . با آنکه اگر از او و امثال او عدول نمی کردند باز باید گفت

بلکه خداوند و رسولش پرسش می کند چرا از جعفر بن محمد و پدر و

جدش باین قبیل مقنن رجوع کردند .

باز می پرسیم از اوزاعی امام اهل شام چرا دست

کشیدند اوزاعی عبدالرحمن بن عمر بن محمد ساکن

از اوزاعی چرا
عدول کردند

بیروت است .

سفیان ثوری هنگام التزام مقدم وی فریاد می زد الطریق للشیخ
گویند از هفتاد هزار مسئله جواب داده ، وی علم را از زهری و عطاء فرا -
گرفت و ثوری و عبدالله بن مبارک از وی اخذ نمودند . ولادتش (۸۸ هـ)
وفاتش (۱۵۷ هـ) ما در این مقام نمی توانیم صرف نظر کنیم از ذکر پاره ای
اطلاعات که راجع به مسئله متعه در دسترس داریم ، سید مرتضی در فصول
که از سخنها ی گران بهای شیخ مفید گرد آورده حکایت می کند که شیخ
در منزل یکی از امراء دولت حضور بهم رسانید شیخی اسمعیلی که وی را
ابن اولو می خواندند از شیخ دلیل بر حریت متعه را در خواست نمود
فرمود قول خداوند (و احل لکم ماوراء ذلکم محصنین غیر مسافحین فما
استمتعتم به منهن فآتوهن آجورهن فریضه لاجناح علیکم فیما تراضیتم
به من بعد الفریضه ان الله کان علیماً حکیماً) .

که نکاح متعه را بصریح لفظ استمتاع حلال فرموده و اوصافیکه
ممیز متعه است نیز یاد نموده از اجرت و تراضی بعد از فریضه که عبارت
از اجل و اجرت باشد و بتراضی می توان تمدید مدت مفروضه یا تزید
اجرت مفروضه نمود . اسمعیلی گفت : این آیه منسوخ است بآیه والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم الا ینه زیرا که
متعه نه زوجه است نه ملک یمین .

مفید فرمود: در این سخن دو خطا کردی : اول آنکه مخالفین تو
متعه را زوجه حقیقی می دانند و انکار تو تأثیری ندارد . دوم آنکه سوره
سبا مدنی است و مکتبی متقدم بر مدنی است پس چگونه ناسخ می تواند
بود و این سخت غفلتی است از تو .

اسمعیلی گفت: اگر متعه زوجه باشد میراث می برد و طلاق می پذیرد و اجماع شیعه برخلاف آنست. مفید فرمود: این هم غلطی است دیگر از تو در امر دین زیرا که زوجه از حیث زوجیت به تنهایی لازم نیست مستحق میراث و قابل طلاق باشد بلکه صفت زانندی بر زوجیت سبب این دو امر است زیرا که کنیز اگر زوجه شد نه ارث می برد و نه از وی ارث برده میشود و زوجه قائله و ذمیّه ارث نمی برد . و کنیز بیکه فروخته شود بی طلاق بائن میشود و هم چنین است ملاءنه (لعان) .

و مرتده و آن زوجه که شوهرش مرتد شود و مرتضعه پیش از فطام (شیر گرفتن) از شیر مادر یا زوجه که سبب تحریم زن بر شوهر می شود اینها همه زوجاتی هستند که بی طلاق ، بائن جدا می شوند پس باطل شد آنچه گمان کردی که زوجه میراث به برد و طلاق پذیرد و چون سائل محکوم شد مردی ایرانی که از فقه بی اطلاع بود گفت: آیا پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به متعه ازدواج نمودند؟ مفید فرمود: خبری در این باب نیست و اطلاعی هم بر این ندارم . گفت: اگر در متعه خیری بود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیر عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ترك آن نمی کردند .

مفید روی به امیر نمود و فرمود: چنین نیست هر چه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بجای نیاورد حرام باشد زیرا که پیغمبر و ائمه هیچ يك ازدواج به کنیز نکردند و کتابیه را به زوجیت نگرفتند و طلاق خلعی ندادند و ازدواج به زبجیه و سندیه نفرمودند و تجارت در شهرها بر پا نمودند و در دکان برای تجارت نه نشستند و هیچ يك از اینها حرام نیست و منعی از آن نرسیده مگر آنکه شیعه، اختصاص یافتند بتحریم نکاح کتابیات (یعنی عقد دائم) . سائل گفت: از این سخن در گذر ولی مرا آگاه از حال مردی نما

که از قم برای حج^۲ وارد بغداد شد و در آنجا متعه‌ای گرفت چون مدتش گذشت او را رها کرده به حج^۳ رفت و نمی‌دانست که زن از او حمل برداشته پس از بیست سال به بغداد بازگشت می‌نماید متعه هم از او دختری آورده بود که بیست ساله شده بود چون طرفین نمی‌دانستند دختر خود را متعه نمود آیا فضاحتی از این بدتر که در نتیجه حلیت متعه رخ می‌دهد تصور میشود؟ مفید فرمود: اگر این گونه اتفاقات موجب تحریم متعه گردد باید هر نکاحی را حرام دانست چه اگر مثلاً مردی از اهل سنت و اصحاب احمد بن حنبل از خوارزم بقصد حج^۴ به بغداد آید و نکاح بخواند و بدلالی زنی حنبلیه دختر مستوره عقیقه‌ای بنکاح دائم بوی دهند دختر اختیار را با امام محله برگزار کند و آن امام با دو شاهد در حضور همه مأمومین دختر را عقد دائم برای آن خوارزمی سنتی که متعه را حرام میداند نموده و با معقوده تا موقع حرکت حاج بود و از او حمل برداشت و او نمی‌دانست سپس او را نزد همان امام محله طلاق داد و صدق و نفقه او را داد و به حج^۵ رفت و از راه بصره بوطن بازگشت و پس از بیست سال به بغداد آمد و از دلاله تفقد کرد معلوم شد وفات کرده بالاخره دختر خود را ندانسته نکاح نمود با ولی^۶ و دو شاهد با و دخول کرد آیا این اتفاق سبب تحریم نکاح در شرع میشود؟

سائل گفت: واجب است بر زوج که وصیت کند که بازرسی نمایند حال مطلقه را تا معلوم شود حمل دارد یا نه پس شناعتی در نکاح دائم نیست. مفید فرمود: اگر این توصیه نزد شما واجب است نزد شیعه واجب تر است چه آنکه شیعه اکیداً بر مستمنع واجب میدانند که به ثقات خود در بلد بسپارد که

حال متعه را تفتیش و مراقبت کنند و اگر در آن بلد ثقاتی ندارد رجوع نماید بقومی از مسلمین بلد که او را از حال متعه آگاه کنند و این معنی نزد ما گروه شیعه شرطی است مؤکد . پس این گمان توهم از میان رفت . سپس مفید به صاحب مجلس روی نمود و فرمود امر ما با این مدعیان فقه شکفت آور است چه آنکه ایشان ما را در نکاح متعه بدعت گذار می دانند با آنکه همه ایشان متفقند بر آنکه پیغمبر ﷺ اذن صریح در آن داده و در عهد او عمل بآن می شد و ظاهر کتاب الله و اجماع آل محمد منعقد است بر اباحت تمتع و باتفاق فریقین عمر آن را حرام نمود با اقرار صریح او با آنکه در عهد پیغمبر حلال بود پس اگر ما در این مسئله بگمان ایشان در شبهه باشیم شبهه مانع است از آنکه ما را به ضلالت نسبت دهند و بیزاری از ما جویند در صورتیکه بسیاری از مخالفین مادر امر نکاح قائل بحد قرآن و خلاف اجماع و نقض شرع اسلام و منکرات در طباع اهل مروّت و آبروهستند و هیچ شبهه‌ای که عذر ایشان در تجویز اینگونه مناکحات باشد ندارند مع ذلك بایکدیگر ولایت و مودّت دارند و یکدیگر را همی تعظیم و توقیر می نمایند پس گناه ما در مسئله همانا تنها این است که قول ما اختصاص بآل محمد ﷺ دارد و برای دشمنی با آل رسول ما را از يك گمان تیر می زنند و همگی یکدسته شده شیعه آل رسول را بيك تازیانه می کشند .

آیا نمی بینند که ابوحنیفه نعمان بن ثابت می گوید: اگر کسی عقد کند بر مادر خود ندانسته به عقد نکاح و او را وطی نماید حد از او ساقط و مولود بدو ملحق می شود، و نیز در خواهر و دختر و سایر محرمات گوید:

نکاح شبهه است و حد ساقط خواهد بود و گوید: اگر اجیر کند غساله یا خیاطه یا خیابازه یا مانند آن از دخترها و زنهای صنعت‌گر یا پیشه‌دار و ناگهانی بر او بسته و طلی کند بواسطه اجیری حد ساقط و اولاد ملحق بدو می‌شود و گوید: اگر مرد حریری را بر احلیل بیچد و دخول در فرج زن نامحرم نماید و انزال کند زانی نیست و حد ندارد و گوید: لاطی به غلام حد ندارد ولی بدرستی بدو سخن باید گفتن و تخفیف با نعلین و مانند آن وی را کردن و گوید: نوشیدن نیند و مسکر جامد حلال بلکه سنت است و تحریم آن بدعت است.

و شافعی گوید: هرگاه مردی به زنی زنا نمود و دختری از وی آورد می‌تواند بدان دختر ازدواج نماید و نسل از وی تشکیل دهد سبحان الله آیا این نکاح بنات نیست؟ و گوید: اگر مردی خواهر رضاعی خود را بخرد و وطیش نماید حد ندارد و نیز شنیدن آواز غنا را با دف و مانند آن از ابزار و آلات لهو جائز شمرده و در عروسی‌ها و ولیمه‌ها سنت هم دانسته.

و داود بن علی اصفهانی جمع بین الاختین را در ملك یمین حلال دانسته و هم چنین جمع بین مادر و دختر را ممنوع ندانسته.

نگاه کنید چگونه این گروه انواع فجور و منکرات رامیان خود تقسیم و شایع نمودند و آن را حلال و آزاد شرعی قلمداد کردند و هیچ يك از ایشان بر دیگری انکاری و سرزنشی آغاز ننموده با آنکه کتاب و سنت و اجماع گواه گمراهی ایشان است ولی امر متعه را که قرآن شاهد حلیت آن است و سنت و اجماع گواه بر اباحه، بزرگ شمرده پیوسته

بر امامیه سخت حمله ور شده انکار های شدید می نمایند و از قائلین به آن بیزاری می جویند .

نکارنده گوید : تمام شد ترجمه يك فصل از فصول مفید و در تعقیب مسئله دو فصل دیگر منعقد فرموده که از ترجمه آن صرف نظر نمودیم هر که خواهد بدان جا رجوع کند .

فاصله میان ابن جریر و اوزاعی

میان وفات اوزاعی و وفات ابن جریر بقدر تفاوت ایشان در سن فاصله بود که هشت سال باشد و عدول از امثال این بزرگان که بوی عشقی از ایشان نسبتاً می آمد بمذهب رسمی چهار پهلو بر وجهی مؤید هر چند بر علیه این ترییع نصوص قاطعه ، ظاهر و حجج ساطعه ، متظاهر باشد آیا امری عجیب که هم خنده آور و هم گریه انگیز است نیست ؟ علتی نبود جز آنکه بر ایشان پرتوی از انوار احادیث اهل بیت عصمت بود . سبحان الله این گروه خود را طرفدار احادیث نبوی می دانند و بکمان خودشان برای يك حدیث اگر چه از يك اعرابی بی فقهانی باشد شد^۱ رحال بنقاط دور دست می نمایند ، اما در مقابل احادیث فقهای بی نظیر عالم اسلام که خود خاندان پیغمبر و عترت اویند و باواز بلند روایتهای صریحه از جد^۲ خویش پیغمبر می نمایند . وهمه ایشان و ثقات عالقدر ایشان اجماع بر حکم در مسئله ای می کنند ، اجتهادی نمایند و باندازه حدیث يك اعرابی یا آراء اشخاص دیگر که ترجمه حالشان هر بی شعور را بدگمان می نماید ارزش بدان نمی دهند ، این است آن زیانی که تا ابد جبران پذیر نخواهد بود ، ای کاش این وضعیت تنها در فروع

بود ولی در اصول دین و معارف الهی و مسائل مهمهٔ مبدأ و معاد مردی
بصری ربیب جبائی را بر علی علیه السلام و سبطین و ائمهٔ آل محمد بر نمی‌گزیدند
و بتلافی جنگ بصره علی بصراوی را بر ضد عقائد علی اعلی بر نمی‌انگیختند .

مقریزی میان صحابه و شبانان و سودان در فقه

روایت مساواة قائل است

اکنون پرسش نما از شیخ مقریزی که خواسته در دین خود از خداوند
به پرهیزد و در یقین خویش از راه احتیاط بیرون نرود رستاخیزی بزرگ
بر پای ساخته و سخنی شکفت انگیز بدست وزبان مردم فرومایه انداخته
چه آنکه صدیق و فاروق و علی علیه السلام را با شبانها و بنده‌های سیاه و
و سودانیها در دانش و درایت و فقه و روایت یکسان پنداشته و در پندار
خود این اندیشه را پرورانده که پیغمبر صلی الله علیه و آله علم خویش را از هیچ کس
پنهان نفرمود و در پرورش و آموزش کسی را بر کسی نکزیده و در هدایت
و ارشاد میان سپید و سیاه و بنده و شاه امتیازی در نظر نمی‌گرفت مگر
نه اینست که او پیغمبر بر تمام خلایق بی استثناء بوده است .

تماشاکن چگونه انکار می‌نمایند فضل و تفضیل و مفاضله را که هرگز
هیچ کس با دیگران در هیچ امتی از امام عالم در آن یکسان نیست هر چند
در حضور و مصاحبت و کوشش همانند باشند این انکار هم در برابر انکار
خداوند مساواة مردم را در بسیاری از محکومات کتاب خود اجتهاد در
مقابل نص قرآن است .

پاسخ مقریزی

و درجات مردم در روایت پیغمبر (ص)

آیا تأمل نکرده یا پس از اقرار فراموش نموده آنکه بسیاری احکام

شرع را بتمامها نشنیده بودند و آنانکه شنیدند و حاضر بودند دسته‌ای از ایشان در آخر حدیث و پایان خطبه شریفاب می شدند و از آغاز و میانه حدیث آگاه نمی شدند و یا خود نمی شنیدند گروهی بعکس بودند و از میانه برمی خواستند حتی آنکه بعضی خود را بدیگری بسته پنهان می کرد و در میانه فرمایشات پیغمبر از جماعت بیرون می شد و در این باب آیه قد يعلم الله الذین يتسللون منكم لو انوا فليحذر الذین يخالفون عن امره الاّيه در سوره نور عز نزول یافته و شبیه است بحال آن امت که جامه‌ها بر روی خویش می افکندند و از فرمانهای پیغمبر گوش باز می زدند نهایت الامر جمعی هم از بی میلانی یا کم ذوقی یا برای کارهای شخصی و شاید برای عذری موجه برمی خواستند و آیه واذار او اتجاره او لهواً انفضوا اليها وتركوك قائمابی مناسبت باین احوال نیست .

و گروهی تمام حدیث را می شنیدند و همه را یا پاره‌ئی ار آنرا فراموش میکردند، مگر ایشان از همان قوم نیستند که می گفتند ماذا قال آنفاً و گروهی سخن را درست نمی فهمیدند و ذوق فقاهت نداشتند اگر انهم الاّ کالاتمام بلهم اضلّ بایشان نباید گفت شك نیست که سخت عوام و کند فهم و تیره رأی بودند و گروهی همه را شنیده و فهمیده و بحافظه سپرده و لکن از تبلیغ خودداری می نمودند هر چند برای کارهای شخصی یا اکتفا بوجود علم و حافظ تریامن به الکفایة و لومساوی یا مفضول باشد و گروهی خیالات می کردند و از جامه سعادت خویش بیرون بسته مانند غلافی که از قرآن برکنند و دور افکنند خود را از آیاتی که خدای بایشان عنایت فرموده چون پوستی که از مغز جدا گردد جدا می شدند بلکه

خاموش هم نه نشسته دست بتحریف حدیث می‌زدند گروهی هم رشوه گرفته زیاده و کم یا جعل می‌نمودند.

از این گذشته صحابه مدنی یا مکی که در مدته اقامت بی‌شمیر رضی الله عنهم در مکه یا مدینه حضور داشتند باز یکسان نبودند و در آنچه از حضرت فراگرفته می‌شد مساوی نبودند چه آنکه حضرت احکام را بر حسب حاجتی که رخ میداد و واقعه‌ایکه روی بدو می‌نمود بیان می‌فرمود و چنین نبود که مثلاً از آغاز احکام عبادات تا پایان معاملات و حدود، تشریح یا بیان نماید یا از مبدأ اعتقادات لازمه تا آنچه وهم و فکر در آن عصر ممکن بود بدان رود تقریر فرماید احکام وقایع و قضا یا غالباً جریانی طبیعی داشت و آنچه مهم بود تفسیر قرآن بود بقدر ضرورت بلکه کمتر از آن بواسطه گرفتاری بجنکها که هنوز وحی به بسیاری از احکام فرود نیامده بود.

اختلاف احکام فاروق در صد قضیه بشهادت جاحظ و نظام

این است که احکام فاروق در چهل قضیه و بقول دیگر در صد واقعه مختلف شده.

شیخ مفید در کتاب فصول که سید مرتضی از سخنان او گرد آورده حکایت می‌کند از جاحظ در کتاب فتیبا از ابراهیم بن سیار نظام راجع باستعمال عمر بن الخطاب رضی الله عنه قیاس را بعد از منع او از آن که ابراهیم نظام گوید ابن مطلب عجیب تر نیست از قول عمر:

اجرکم علی الحد^۱ اجرکم علی النار

یعنی جری‌ترین شما بر حد^۲ جری‌ترین شما است بر آتش دوزخ چه با این قول در حد^۳ در صد قضیه قضاوت های مختلف می‌نماید چنانچه

هشام بن حسان از محمد بن سیر بن ذکر کرده گوید : از عبیده سلمانی پرسش نمودم از چیزی از امر حد پاسخ داد من از عمر صد قضیه در حد حفظ دارم که حکم هر يك مناقض حکم ديگر است .

ابراهيم گوید : سخن کسی که بگوید این احکام بر روی اصلاح بوده نه قضاوت چیزی نیست چکوه میشود این تاویل را مذهب پنداشت با آنکه عمر خود گوید : من در حد قضاوت های مختلف و حکم نمودم و کوتاهی نکردم از حق از این پس اگر زنده بمانم بخواست خدا هر آینه در حد قضاوتی خواهم نمود که دو نفر بعد از من اختلاف در آن نکنند که زن هم در حالتیکه بر روی دامن خود نشسته به آن حکم دهد و این مطلب را ایوب سبجستانی و ابن عون از محمد بن سیر بن نقل نمودند و این گروه بعمر داناترند از کسیکه عذر تراشی برای او میکنند . انتهى اگر کسی دنباله این سخن را می جوید کتاب فصول را بنگرد .

مساوات در علم بر خلاف منطق و عقل و تاریخ معارف مهم است

پس عقل و منطق و طبیعت و تشابه اصول تعلیم و تعلم امم در ازمینه گذشته ممکن نیست فرا بگیرد علوم پیغمبر را مگر یکی پس از دیگری و یا عددی انگشت شمار این است که مقریزی اقرار می نماید با جتهاد در عصر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و باینکه شیخین هم در عصر خویش پناه با جتهاد می بردند بسبب غیبت و پراکندگی صحابه و بآنکه حکم دیه جنین که اعرابی هذلی می دانست عمر نمی دانست ، امثال قصه هذلی که گواه بی معرفتی بسیاری از صحابه به بسیاری از گفته های پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است در کتب فریقین زیاده از آنست که مقریزی گفته و نخواست آن ها را

بگوید و بیش از این پرده از روی کار بگیرد اینها همه نشانه استبداد برآی در امر دین یابی مبالائی و بی علاقه‌گی بتوسعه اطلاعات است الحق اجتهاد قبل از فحص از رأی پیغمبر یا صحابه و تابعین مانند اجتهاد در مقابل نص است که اگر تشریح و بدعت نباشد فضولی عجیبی است که برای مسلم متدین هیچ وزن و ارزشی نخواهد داشت .

تناقص گوئی مقریزی و استبداد برآی و مفاسد آن

با همه این اوضاع که می‌خوانی و این افاریر که از مقریزی می‌بینی باز او با خویش مناقضه و معارضه نموده میان کبراء و فقها و صحابه و میان کوفسند و شترچران های اعراب و وحشیهای سودان بی تربیت و تهذیب حق مساواة در درایت و روایت داده همه را بیک چشم نگاه می‌کند و هیچ در اندیشه نمی‌گذراند که آنان هم عالم و جاهل و مفضل و مفضول و ذکئی و غیبی و حافظ و ناسی و امین و خائن دارند همین گونه بی پروائی‌ها در تحقیق امور مذهبی است که کار را با امامت مفضول و تجویز اقتدا بهر امام جماعتی اگر چه در ظاهر فاجر باشد و صد ها مانند آن که زائیده این گونه افکار است کشانیده همانا ناموس علم و تاریخ و ضرورت و تجارب امم عالم گواست که حاملین علوم نبی و حافظین آثار او مستنبطین حقائق از گفتار و کردار و تقریر وی انکشت شمار و بسیار اندک و گران-بهاء و عزیزالوجود و عدیم‌النظیرند بایستی ایشان را یکی یکی شماره کرد نه ده ده و صد صد آنها یکی پس از دیگری و همین قطره قطره ها هر يك گوهری رخشنده بوده که به اهل بیت پیوسته و دریاچه نوری در برابر دریا های بطلاق و لجن و اقیانوس های منجمد تشکیل که کشتی

نجات امت جز بر آن گذر نتواند نمود مگر فروغ آن بطلاق را خشک و
یخ را آب کند انشاء الله تعالی

اعلمیت علی علیه السلام از جمیع صحابه مورد اجماع مسلمین
و اخبار فریقین است

و اخبار کتب فریقین متواتر است بر اینکه علی علیه السلام علوم پیغمبر
را شب و روز در نهان و آشکار فرا می گرفت و همواره با وی بود از آغاز
روز بمقت و پیش از آن و او را پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند کبوتری که جوجه خود
را زیر پر و بر روی سینه گرفته پرورش دهد در آغوش مهر و تربیت و
تهذیب خود کشیده همت بتکمیل آن گوهر پاک گماشت و طعمه علوم و
معارف را در دهان وی می گذاشت گوئی جان رسالت و روان ولایت را
در رگ و ریشه وی می دمید اخباریکه در اتحاد این شجره مبارکه با آن
ثمره طیبه در طینت و نور و آغاز آفرینش و انجام آن و شتون دیگر از
فریقین در دسترس عموم مسلمین هنوز هست و خواهد بود کافی است در
آنکه آن طاوس کبریا و حمامه جبروت این طائر قدسی را مانند خویش
در همه کمالات و علوم نموده و هیچ کس چنین نصیبی را از آن حضرت
نبرده و ممکن نبود که بدین لیاقت برسد و عادتاً هم مناسبتی که از هر
جهت علی را بود دیگری را از آغاز تا فرجام نبود که اوقات غیر عمومی
حضرت صرف او شود جز فاطمه که سیادت زنان هر عالم خاصه ذات پاک
او بود این است که علی را باب مدینه علم خویش قرار داد و کلید های
همه علوم خویش را بوی تفویض فرمود و آنچه امت بدان محتاج بودند
یا ممکن بود بدان نیازمند شوند بوی عنایت فرمود و حاجت را بر همه

تمام کرد و پست ترین مراتب علی علیه السلام این است که گفته شود علی علیه السلام اعلم واقفه تمام صحابه بود و همه محتاج بوی بودند و او محتاج بکسی نبود طرفه این است که تازه کارهای بعدیه در برابر او اعلم تراشی هم کردند و هنوز هم شرم نمی کنند این دروغ بزرگ را می گویند یا در ردیف او کسانی را می شمارند که نسبت آنان بوی را باید چون نسبت صفر بعدد لایتناهی دانست، استاد مطلع عظیم القدر شیخ مفید در فصول بالصراحة اعلمیت علی علیه السلام را از جمیع صحابه مورد اجماع فریقین و ضروریات عالم اسلامی شمرده و هیچ کس در آن عصر که قرن رابع بود براو خورده نتوانسته است بگیرد چه دوست و چه دشمن .

خورشید دانش پیغمبر بر هر سنگ و گل و لؤلؤ و مرجان

می تابید ولی هر سنگ و گل لؤلؤ و مرجان نشود

و با همه این اختصاصات که علی علیه السلام را در فرا گرفتن علم از رسول صلی الله علیه و آله بود مع ذلك پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم عصر خود را از هر طبقه از سیاه و سفید و شبان و شتربان و راعیان غنم و راویان حرم از فیض علوم و آداب و اخلاق خویش بهره داد و مانند آفتاب بر هر کس و هر چیز بر تو می افکند البته هر کس باندازه استعداد خود بهره می گرفت و چون جز اهل بیت خود خاصه علی علیه السلام سپس فاطمه ، اهلیت بیش از آن یا حفظ و ابقای همان علوم عمومی یا استنباط مکینات خاطر و رموز سخنان آن حضرت نداشتند لاجرم ایشان را مقامی دیگر است که گفته هیچ کس را نمی توان با گفته ایشان برابر کرد ائمه هم اعتراف نمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فیض خود را عموماً رسانید (انال و انال) یعنی رسانید اما ما نئم

معیار و عیار و مشکوة ضیاء و مصباح انوار .
آری هر گوشی ییوشنده و هر چشمی بیننده و هر دلی تابنده و یابنده نیست،
مردمان کانهای پراکنده اند و بهزاران سنگ و گل و خار و خارا آکنده
همه را یکسان دانستن سخت سبک مغزی و بی خردی است الله اعلم حیث
یجعل رسالته ، و ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین .

امروز هم معارف اشخاص و هملل یکسان نیست

آیا نمی بینی؟ که امروز هم مردم با فراخی دائره معارف و آماده
بودن اسباب و وسایل در طلب علم و پژوهیدن معارف و گرائیدن بمدارس
یکسان نیستند و آنان که کوشش کنند باز در پایان کار در نتیجه هیچ
وقت مساوی نبوده پس از دریافت نتیجه مطلوبه از تحصیلات باز در حفظ
و ابقاء آن سپس در تعلیم و ابلاغ و کتابت و ترجمه و نشر سپس در عمل
بآن یا توسعه آن سپس در پرسش از تفسیر و مشکلات آن و بالاخره در
موفقیت و یادگار گذاری مختلف الاحوال اند با آنکه آزاد و حاضر و
متمکن اند .

صدر اسلام منظوری جز جمع آوری قرآن نداشتند و

احادیث و سنن در سینه بود نه در سفینه

پس چه گمان بری بصدر اسلام که مسلمین را همستی و وقتی برای
جمع آوری قرآن که اهم شئون اسلام نزد ایشان بود بود که بگمان
برادران سنتی ما تا عهد عثمان تاخیر شده اگر چه علی رضی الله عنه پس از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بآن طوریکه زیبنده و شایسته بود بدان پیشی جسته چه
جای آنکه همست بگرد آوردن روایات بگمارند و نسخه ها را افزون

نمایند و آن را حفاظت و حراست ولو بذخیره گذاردن در کعبه باشد فرمایند بلکه تاریخ گواماست که اگر یکی دو نفر جنبشی برای این کار نمودند زمام داران جلوگیری کردند تا برابر قرآن کتابی نباشد که دست بدست ، مردم بخوانند هر چند علل دیگر هم در این منع بوده زیرا که احادیث و سنن ، حجتهای اهل بیت را در بر داشت و تفکیک و تبعیض ، تحکمی نکوهیده بود که پرده را از روی کار بیشتر بر می داشت .

این بود که احادیث و سنن در سینه ها ماند تا خداوند در شرق و غرب آن را منتشر نمود خاصه وقتی که زمام داری بعلی رسید واصحاب نامی حضرت رسول ﷺ که سلسله بزرگی از شیعه امامیه را در نیمه اول قرن اول تشکیل می دهند بعلی و آل رسول ﷺ پیوستند چه آنکه در حاشیه پیش در ترجمه احوال شعبی گذشت که مفید در فصول می گوید: باتفاق اهل سیر در جنگ بصره با علی هشتصد نفر از انصار و نهصد نفر از اهل بیعت رضوان و هفتاد نفر از اهل بدر بودند باز حضرت پرده پوشی از سابقین می فرمود و بتدریج حقائق علوم پیغمبر را علنی می کرد ولی سرمایه کار را نزد عترت و خواص همی می گذارد و کار حضرت امیر در تربیت و تعلیم تدریجی ، مانند خود پیغمبر بوده در ابلاغ احکام ، این نکته را هم مفید در فصول در جواب شبهات ابراهیم نظام مفصلاً نگاشته بدانجا رجوع شود .

جلوگیری از تدوین روایات جنایتی بزرگ

بر معارف اسلامی بوده است

حقیقتاً جلوگیری از تدوین روایات پس از پیغمبر ﷺ جنایتی

بزرگ بر معارف اسلامی بشمار می رود که کمتر از جلوگیری از خود

بیمبر از تدوین مکتوبات او از تعلیمات اجتماعی و نظامی و احکامی و غیرها و یا هر چه گمان بدان رود نبوده است شاید هم همین سبب شده که احراق کتب اسکندریه در اذهان عمومی جای گزین شده هر چند علامه شبلی کذب قضیه را بخوبی مدأل ساخته فعلاً کاری بآن نداریم

چه می شد اگر سروران صحابه روایات را جمع
و در کعبه می سپردند

راستی اگر سران و سروران صحابه روایات را جمع آوری می کردند و نسخه را در کعبه محفوظ می داشتند و در مواقع لزوم بیرون می آوردند و خود را از اجتهاد و عیوب دیگر رهائی می بخشیدند و دست بدست آن را حراست می نمودند ممکن بود امروز یا هر روز سیاهی که روی می نمود کاری از راه حقیقت پیش برود این هم آرزویی بی جا شاید باشد که دل بدان تکان گرفت و از شکاف خامه تراوش نمود.

صندوق جامع نصاری نجران در کلیسای اعظم

علت این آرزو این است که می بینیم کتب ملل قدیمه با هزاران سال مرور زمان محفوظ مانده و کتاب جامع نصاری نجران در کلیسای اعظم محفوظ در تابوت بود چنانچه در روایاتی که از واقعه نجران در دست داریم مذکور است از آن به بعد هم بوده است و اگر این کار می شد حاجتی دیگر بفرص مرور زمان زیاد نبود و در عهد خلافت علی علیه السلام را در رأی و حدیث آزاد می کرد.

حدیث منتسب بعلی علیه السلام اقصوا کما کنتم تقضون
و پاسخ مفید

و مجبور نبود بفرماید اقصوا کما کنتم تقضون و ممکن نمی شد که براهیم نظام بگوید او برخلاف اجماع قضاة و فقهاء حکم میدهد تا حاجت به جواب شیخ مفید باشد که قضاة و فقها را باید نکوهش کرد در مخالفت احکام علی علیه السلام که امام امت و باب مدینه علم نبی است چه آنکه قول امام معیار است نه سخن رعیت .

و اما جمله (اقصوا کما کنتم تقضون) پس در بدو امر برای حفظ اجتماع و جلوگیری از پراکندگی و غوغای عوام بود و با نفوذ کلمه ای که خلفاء داشتند نقض احکام گذشتگان و تنفیذ احکام واقعیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او ممکن نبود لذا در روز شورای که که عرض بیعت بر او بشرط کتاب الله و سنت نبی و سیره شیخین کردند فرمود قبول می کنم بشرط کتاب و سنت لذا امر خلافت از او رد شد . این بود که نخواست در اول کار خلافت که باکراه و تهدید زیر بارش بردند اذهان را مشوب ببطلان سیره گذشته کند و اجتماع را پراکنده نماید اما چون اهل بصره و شام و نهروان را از میان برداشت و آتش فتنه خاموش شد توانست بتدریج احکام رسول را مجری فرماید ولی صورت مطلب را برای پرده پوشی مانند اختلاف مجتهدین قلمداد کرد که هم حقیقت واقع را گفته باشد و هم ابطال سیرت خلفاء در انظار نشده باشد و احکام وی پس از قوت و استقلال مورد اتفاق همه اصحاب و شیعه او شد .

رشته این سخن دراز است بفصول مفید رجوع شود .

مقصود این است اگر احکام نبوی تدوین می شد راه حدیث و فتوی

بر علی علیه السلام بی پروا و ترس بازمی شد و مجبور بسکوت و خودداری مگر هنگامیکه از وی زمامداران با کمال رضایت پرستش کنند نمی شد و قرآن جمع کرده وی پنهان نمی گشت .

و تألیف قرآن بطوریکه بین مسلمین
تألیف قرآن یادگار
عالم گیر عثمان شد
مشهور شده تاخیر بعهد عثمان نمی افتاد الحق
باید با فرض صحت این شهرت گفت که عثمان

گوی سبقت از همکنان خود در تألیف قرآن ربود چه افتخاری بزرگ و نامی بلند در اسلام برای خویش گذارد که مسلمین از شیعه و سنی اتفاق و اعتماد بر مصحف وی نمودند از حق و انصاف نباید گذشت عثمان رضی الله عنه در این کار افضل از صدیق و فاروق رضی الله عنهما است چه آنکه فتحی عظیم و مخلد و عالم گیر فرمود که همه دستها و زبانها آن را بقبول قطعی تلقی نمودند حتی فضلاء مورخین ملل اجنبیه ، پس اگر بگوئیم این فتح کمتر از جمیع فتوحات شیخین نیست ادعای بی جایی نکردیم .

قرآن نزد امامیه بیش تر از مصحف عثمان نیست

باید دانست قول باینکه قرآن بیش از مصحف عثمان است نزد محققین علمای امامیه مورد تکذیب است این تخم لق را هم بعضی اراهل سنت و جماعت در دهان مردم شکستند چنانچه خواهی دانست و این اول شیشه یا عصائی نیست که بر سر و صورت شیعه بی گناه شکستند .

الحق شیعه امامیه از آغاز تا انجام مظلوم اند و همواره تیرهای تهمت مانند باران بر ایشان می بارد و ناله های ایشان از روی تظلم است نه سوء ادب .

شیخ صدوق تکذیب می نماید کسی را که نسبت با امامیه داده است
اینکه قرآن بیشتر از مصحف فعلی است .

شیخ طبرسی گوید: اما زیادتی بر قرآن موجود اجماعی البطلان
است و اما نقیصه پس آن را بعضی از اصحاب ما و گروهی از حشویة عامه
روایت نمودند و صحیح از مذهب ما خلاف آن است که سید مرتضی آن را
یاری کرده و گفته قرآن در عهد پیغمبر ﷺ جمع آوری شده و تألیف
گشته و مطابق آنچه امروز در دست است بود و در عصر پیغمبر ﷺ
تدریس و حفظ می شد و بر آن حضرت عرضه و تلاوت می گشت و آن
حضرت جماعتی را برای حفظ قرآن تعیین کرده بود و جماعتی هم بر حضرت
چندین ختم کردند مانند ابن مسعود و ابی بن کعب اینها همه دلیل است
که قرآن در حیوة پیغمبر ﷺ جمع شد و مرتب بوده و بریده بریده و
پراکنده نبوده است و مخالفت بعضی امامیه و حشویة محل اعتنا نیست چه
این قولی است که نسبت بگروهی از اصحاب حدیث (از اهل سنت) داده
شده است که اخباری ضعیف در این باب نقل کردند و گمان نمودند که
صحیح است و چگونه می توان بچنین احادیث سست و گمان ضعیف دست
از امر معلوم قطعی الصحة کشید .

تمام شد کلام سید مرتضی باندک اختصاری .

تأیید مطابقت مصحف عثمان با مصحف تألیف شده

در عهد محمد (ص)

نگارنده گوید: در اینکه قرآن در عصر پیغمبر ﷺ تألیف شده

و بر حضرت عرضه شده شك و وسوسه هیچ راه ندارد و اوضاع و احوال

پیغمبر و مسلمین و عادت قطعی و وجود کتاب وحی در این امر مهم که تنها افتخار و بگانه حجّت باقیه در دین اسلام بوده گواه آنست .

چنانچه شك نیست که مصحف عثمان بعینه همان قرآن نازل بر محمد ﷺ است حتی آنکه اهل خبره از مورّخین اروپائی هم این معنی را تحقیق و تصدیق نمودند مانند (ویلیام مویر) و غیره .

بلکه اختلاف در نظم آیات و سوره عادتاً ممکن نیست چه آنکه حضرت هنگامیکه آیات پراکنده فرود می آمد میفرمود این آیه را در فلان سوره بگنجانید پس معلوم است که موضع آیه را یا صریحاً خود معین می کرد و یا صحابه پس از توافق نظر در تعیین موضع بر حضرت عرضه می داشتند و تصویب می شد و ممکن نبود که چنین تفویضی بنماید سپس بی خبر بماند و عرضه بر او نشود یا حاضرین در مواضع مختلف آیه را بنگارند و با اختلاف نسخه از خدمتش بروند یا کار را تاخیر انداخته هر کس بخیال و ذوق خود جای آیه را تعیین کرده در مصحف خود بنگارد و کلمه اجملوها فی کذا بجای اقرأوها خود گواهی است دیگر بر تالیف کتبی در آن عصر .

پس قرآن علی رضی الله عنه چه مزیتی داشت که

مصحف عثمان نداشته ؟

اینجا جای یک پرسش مهمی است و آن اینکه پس قرآنیکه علی رضی الله عنه گرد آورده بر قوم عرضه داشت چه مزیتی داشت که قرآن عثمان از آن بهره نداشت ؟

پاسخ این است : مهم ترین امور مربوط بقرآن تعیین ناسخ و منسوخ

و مانند آن و شأن نزول و اسامی اشخاص نکو هیده یا پسندیده که مورد آیه اند و سائر اموریکه اگر ضبط نشود بسیار اختلافات خواهد روی داد و همچنین محلّ نزول از مکه و مدینه و مواضع دیگر و سنین و ایام و تقدّم و تاخر سوره نسبت بسوره دیگر و آیه نسبت بآیه دیگر که باندازه ای معرفت این امور تاثیر در معرفت قرآن دارد که هیچ قابل تردید نیست و همچنین بیانهای خود پیغمبر ﷺ که در نهایت اختصار در شرح آیات می فرمود و علی رضی الله عنه همه اینها را در مجموعه خود رعایت کرده بود و نامهای اشخاص را که بر همه صحابه معلوم بود قید کرده و نام های سوره ها را طبق نصّ پیغمبر ﷺ نگاشته و معلوم نیست که نامهای سور و تعیین مکی و مدنی بودن آن انشاء عثمان است یا از دیگری است یا طبق دستور پیغمبر است اینها همه در مواضع جداگانه که از متن قرآن ممتاز بود در مصحف علی ضبط شده در حقیقت علی بر حسب وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتران عترت و کتاب را در تألیف قرآن خویش منظره کتبی داده بود و راه هرگونه اختلاف و شك و تردید را بسته ، پنهانی قرآن وی راه اجتهاد و آراء را باز نمود و جامعه را از آن نکارشات گران بها محروم ساخت ولی عترت که وارث آن علوم بودند همه را بثقات خود تحویل دادند .

اخبار اهل سنت و جماعت راجع بکم بودن قرآن حاصر

ربطی بشیعه ندارد

و شیعه هر چیزی که بر خلاف مصحف عثمان

است بدیوار می زند

اکنون باید دید که اهل سنت بر علیه مصحف عثمان چگونه روایت

می کنند اما خورده گیری از امامیه و حمله بر شیعیان بی گناه می نمایند

ابو عبیده بسند خود از عبدالله بن عمر روایت می کند که گفت: کسی از شما نکوید که قرآن را تماماً و کمالاً فرا گرفتم چه می داند که تمام قرآن کدام است که از این قرآن قرآنی بسیار از میان رفته است ولی بگوید از قرآن گرفتم و نکوید قرآن را گرفتم.

عایشه سوره احزاب را دوست آیه می داند

و نیز بسند وی از عایشه است که گفت سوره احزاب دوست آیه در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده می شد و چون عثمان مصحفها را نکاشت کسی قدرت نداشت مگر بر آنچه الآن در دست است نکارنده گوید: امامیه متفق اند که زیاده و نقصیه قرآن ندارد و کسیکه چنین رأی بدهد مرد و دالقول می دانند چه جای آنکه قائل بتحریف هم باشد.

اما این روایات که از گروه اهل سنت است از راه دیگر بر علیه ایشان تمام می شود چه از آن معلوم می شود قرآن علی رضی الله عنه تمام بوده و برای اغراض شخصی از آن بی نیازی جستند یا آنکه مسلمین بعضی را از خلفاء مستور داشتند و این روایات اگرچه دلالت بر تحریف ندارد چه آنکه زیادت آیه یا کم کردن آیه غیر از تحریف است ولی بطلان تحریف از ضروریات دین اسلام است و زیاده و نقصیه هم اجماعی البطلان است ابن مردویه از ابن مسعود روایت می کند: ما در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین فان لم تفعل فما بلغت رسالته خواندیم. الی غیر ذلک از روایات بسیاری که از طرق اهل سنت است که خود گفتند و اجماع بر مصحف عثمان هم مانند شیعه نمودند نگاه کن روضه ۴۲ از شرح صحیفه سید علیخان را.

نکارنده گوید : اصلشان نزول این آیه در این خصوص متواتر است و جز معاند نتواند آن را انکار کند و لکن جمله مزبوره را جزء آیه قرار دادن با آنچه از صدوق و طبرسی گذشت نمی توان تصدیق نمود و بهترین وجه در توجیه این حدیث آنستکه این کلمه را هنگام تلاوت آیه بعنوان تفسیر و بیان شأن نزول می خواندند نه بعنوان جزو قرآن . و این روایت که از ابن مردویه نقل شد سید علیخان در شرح صحیفه سیوطی در کتاب در* منثور نقل می کند .

شیعه بمساعدت ابو عبیده و ابن مردویه و سیوطی بی نیازند
و محصف عثمان حجت امامیه است

ولکن مذهب تشیع بحمدالله تعالی محتاج باینگونه احادیث نیست و آنچه از بعض معاصرین اهل سنت دیده ام که گفته : شیعه برای آنکه بتوانند بگویند حق علی علیه السلام در قرآن تصریح شده مدعی نقصان مصحف عثمان شدند حرفی بی مغز و دروغ است خدا رحم کرده که روایات نقیصه از ایشان است و سیوطی و ابن مردویه از آن خاندان، و دسیسه در اخبار شیعه هم اگر شده بدست آنان است .

بازگشت بتعقیب کلام مقریزی در مساواة صحابه

و بالجمله مساوی پنداشتن مردم عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت و حفظ و ضبط و فقاقت و امانت و بعد از پیغمبر پیش از انقراض صحابه و در عصر تابعین تا سپری شدن دوره ایشان از اغلاطی است که هیچ مطلعی بر احوال امم دنیا نمی تواند آن را صحیح بشمارد .

قال المجتبی کونوا اوعیة العلم لكن ضوء النهار بعضه
 اذوء من بعض

گیرم آنکه رواة و فقهاء صحابه بسیار و نیز امین و درست کاروبر آنچه دانستند و شنیدند نکهبان و نکهدار و همه چراغهای هدایت و گنجینه های دانش بودند و شعله های انوار، اما بقول حضرت مجتبی علیه السلام بر تو روز پاره ای از پاره دیگر روشن تر و فروزنده تر است آیا شعاع های پیوسته بقرص آفتاب از اشعه ای که بر روی زمین افتاده رخشنده تر نیست؟ گرفتیم که در فروغ یکسان باشند آیا فائده شعاع متصل بقرص خورشید که نه شب از او جدا شود نه روز انکار پذیر است؟ همچنان علی علیه السلام و بقیه اهل بیت ممکن نیست انکار شود که نزد ایشان احکام و سنن و علوم پیغمبر است و معلومات ایشان در جمیع معالم دین کافی است و نیازی بمسموعات دیگر نیست و خردمند از آن نتواند سر باز زند و روی بدیگران کنند چه جای آنکه آثار صحابه محفوظ نموده بصورت واقعیه اولیه و مخلوط با کاذب گشته و دستهای امویّه و خوارج و قضاة جور بآن بازیها کرده، باین هم قناعت نشده پای قیاس و آراء و ظنون در آن داخل شده و در ردیف کتاب و سنت و اجماع و عقل در آمده بلکه دانستی که عصر صحابه هم چنین بوده و مقریزی اعتراف نموده که صدیق و فاروق عمل برأی خود می کردند با آنکه نص نزد علی علیه السلام و اهل بیت و سایر صحابه موجود بود مگر مصلحت و ضرورت ایشان را محبور پیرش از آن حضرت نماید حضرت هم دم فرو بسته تا پیرش نمی کردند لب نمی گشودند مگر ضرورتی پیش آید.

گرد آوری احادیث بی ممیزی عترت چه صورت بخود می‌گیرد؟

از طرف دیگر مقریزی اعتراف دارد که مرجعهای فتوی در بلاد، مختلف الرأی بودند و اهل بلدی برأی مرجع بلد خود می‌گرائید بسا بود که روایات ایشان هم مانند آراء، مختلف بود و نیز اعتراف می‌کند که پس از مدتی احادیث را قید دفتر و کتاب کردند و هیچ اشعاری نمی‌نماید که این جمع آوری و ممیزی با مراجعه با اهل بیت صورت گرفت معلوم است خود و همه می‌دانند که شرط صححت این عمل را اصلاً پرسش از اهل ذکر و مستحفظین علوم نبی نمی‌دانستند و هیچ اعتنائی بتصدیق و تکذیب ایشان نداشتند، آیا چگونه است حال احادیث و کتبی که بیگانگان در عصر امام جمع آوری نمایند و با اهل خانه که گنجینه در دست ایشان و محک در پنجه و گوهر در زبان و آفتاب در سینه و آواز پیغمبر از قبر مقدس هم در گوش و بر آراء او واقف و اسرار وی را حافظ و نگهبان و از همه امت افقه و بمزایا و خبایا در زوایا اعرف هیچ نکویند که آیا شما در این احادیث چه می‌گوئید و کدام را صحیح و کدام را سقیم می‌دانید؟

و آیا چگونه این گروه بی همدستی این نقادان

دودمانی و صیرفی های گوهر شناس خاندانی

صحیح را از سقیم جدا کردند و الکی دیگر

چرا بهمان قناعت نکرده رو بقیاس و دست بآراء او اوهام این و آن بردند .

کوزه‌گر و
گوهر شناس

خواستند دایر اختلافات را تنگ کنند گشاد تر شد
پس هم که خواستند بساط فراخ پهناور اختلافات فتوایی را برچیده
کوچک و اندک نمایند واجب بود روایات و آراء را محدود بموافقت
روایات و آراء خاندان نبوت کنند نه اینکه یکسره بر آیهایی چهار نفر
بسپارند و بهر حدیثی که ایشان تصدیق کنند گزینده، کردن نهند و دست
بیعت تا قیامت بدست یا خاک قبر چهار مفتی مستبد بدهند و در عقائد هم
بابداعات و اختراعات یک مرد صری اشعری بگرایند نه بعقائد یعسوب
الدین علی علیه السلام

آیا در این اشکال مهم دین خدا زیر و رو نمی شود؟

پس ای مسلمان انصاف ده و نگاه کن از مجموع این شکلها که دین
خدا در آن زیر و رو می شود چه نتیجه بدست می آید .
پس نگاه دیگر نما که علوم منصوصه پیغمبر صلی الله علیه و آله در کدام خانه
از خانه های علم و کدام خاندان از خاندانهای اهل ذکر است ؟ آیا این
را بر روی زمین جز در خانه های برگزیده گان از آل محمد صلی الله علیه و آله می توان
یافت؟ که موثقین رجال ایشان پشت در پشت آن را حفظ فرمود تا روی
صفحات کتب و اصول آوردند با ترس و پنهان داشتن از مخالفین و اهل
باطل و اگر این نمیشد پس از رحلت پیغمبر تدوین می شد و علی علیه السلام
و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام علناً خامه از نخستین روز بدست می گرفتند .
همانا نمی توانستند و نمی گذاشتند ، چه بزرگ و بزرگوار نخستین
ایشان علی علیه السلام که دریائی مواج در شئون و فنون قرآن بود نتوانست
قرآن خود را که گذشت مزایای آن ، منتشر کند آیا مجموعه وی که جان

پیغمبر ﷺ بود سزاوارتر از مصحف زید نبود؟ چه رسد بتدوین روایات و فقه آل محمد ﷺ، و فاروق هم که از تدوین احادیث منع فرمود تا دلها متوجه بکتاب حدیث در برابر قرآن نشود.

بسیاری از خردمندان گمان می کنند که اگر این مصلحت هم نبود و علی علیه السلام بگرد آوردن احادیث کمر می بست آن را طعمه آتش می کردند مگر نه این است که آنچه برای محمد بن ابی بکر نکاشت پس از کشتن او گرفتند و عمرو عاص فرمان بسوزانیدن آن داد و معویه او را بازداشت و گفت این علمی است میگوئیم از خود ما است چرا دیگر بسوزانیم.

تدبیر علی علیه السلام و حفظ و نشر معارف الهیه و اصول توحید بطرز خطبه نه تألیف کتاب

ناچار علی علیه السلام برای حفظ و نشر و تعلیم الهیات و علوم توحید و معاد و مانند آن تدبیری اندیشید که اصول عقائد حقّه و بعض فروع را در سراسر گیتی منتشر و جاوید نمود و آن این بود که در بیان این علوم طرز تالیفات عادیّه را ترك گفت و از نقل حدیث یا تفسیر و اظهار رأی خود داری کرد و طرز خطبه و خطابه را پیش گرفت و پیش رفتی عجیب کرد که نه راه برای تکذیب و معارضه باشد و نه کسی بتواند مانند او عرض اندام کند چه اگر یکی از این شکلها می خواست حقائق را بگوید یا تألیف کند بیم تکذیب و نابود ساختن کتب وی بود لذا بسیار از رأی و حدیث خود داری کرد و مسلمین و زمام داران را بخودشان برگزار نمود و بقول ابن ابی الحدید نقل از یکی از فحول تسنن شمشیر را هم فراموش کرد و مردی ناسک و گوشه گیر که گوئی نه دست دارد نه زبان و نه نیرو دارد نه تیر یا سنان، این بود که رویّه سخن رانی قرآن را پیروی

فرمود و بنیاد سخن بر پایه قرآن نهاد و در آنچه در سینه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود از الهیات فرو ریخت و کسی نتوانست او را تکذیب نماید

کینه و حسد کار را بانکار خطبه های علی عَلِيٌّ می کشاند

تا آنجا که بعضی از دشمنان علم و ادب بخشم آمدند و آتش کینه خود را بر شیعه خواستند از راه مکر و خدعه فرو نشانند از این رو زبان بانکار انتساب خطبه ها به علی عَلِيٌّ گشودند و گاهی هم باظهار شك و تردید قناعت کردند و گاهی هم بمقتفی و مسجع بودن بعض کلمات قصار آن حضرت که قرآن هم از آن خالی نیست القاء شبهه نمودند و خود را در جامعه علم و تاریخ و ادب رسوا کردند و بقیه گفته های خود را در دشون تاریخی و فنون ادبی لگه دار نمودند که نمی توان از آن گواهی بر امری را پذیرفت در هر حال این راه یعنی ترك تألیف و اختیار خطبه یکی از اسباب و علل ترك تألیف از امام سجاد علیه السلام بود که ادعیه و خطبه را اختیار نمود و صحیفه سجادیه بلکه صحائف معروفه را انشاء فرمود و اصول عقائد صحیحه را در آن جای داد ضمناً فقه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر علوم لازمه را از حدیث و تفسیر و غیرها بامام باقر سپرد و او را حسب الوصیه برای این کار برگزید تا امر الهی آشکار شد سجاد و حسنین هم که کلمه حدیثی ایی اوجدی را غالباً ترك گفتند مگر برای خواص شیعه و حواریین برای بیم تکذیب دشمنان بود مانند معویه و پیروان او مردانستین و علماء سوء و قضاة جور این بود که این امر را در ظاهر حال موکول بیاقی مانده گان از صحابه و وجوه تابعین فرمود مانند کسیکه کاری باین کار ندارد و در بند نفی و اثبات یا تظاهر بعلم و حدیث و فتوی

نیست تا دهان دشمنان بسته باشد و دشمنی و کینه ایشان بجنبش نیاید و
بیش از پیش که معویه و پیروان وی کردند جعل حدیث و محوسن نشود

مگر نه این است که معویه آن اندازه جعل

معویه تا کجا
ایستاده بود

فضائل کرد که خسته و منضجر شد و بوضع احادیث

در فضیلت خویش فرمان داد راستی اگر کسی او

را بیدار می کرد تا در تمام اصول و فروع جعل حدیث و سنت کند با اندازه

توانائی خویش می کرد و هیچ چیز او را از آن باز نمی داشت بلکه او و

جز او از خوارج این کار را بقدریکه برای اشتباه و تشکیلات مذهبی

کفایت نماید نمودند و نمایانند و لیکن خداوند علوم و سنن پیغمبر ﷺ

را بدو سبب نگاهداری فرمود .

یکی پی در پی آمدن اوصیاء و مستحفظین از آل محمد ﷺ بیش

از سید سال چنانچه گذشت .

دوم هم نهضت علمی حسین بن علی علیه السلام تا آنکه جان خود را هم

فدای این کار کرد و جامعه را فهماند که مخالفین او اهل بیت برای خلافت

و امامت و فقاہت و روایت ندارند بلکه مادی صرف و ستمگر محض و

دیا و جاه پرستند و از هیچ چیز پروا و شرم ندارند .

علی از ابراز معلومات خویش بیش از پرسش

خودداری می فرمود

ما از پیش بدین نکته اشاره نمودیم که علی علیه السلام از ابراز آراء

و معلومات خویش در عصر شیخین خودداری می فرمود تا از وی پرسش

کنند باز لب نمی گشود تا اصرار کنند و سوگندش دهند باز ملاحظه می کرد

تا ببیند که رأی عملی می‌شود و روایت بالاتفاق تصدیق می‌شود یا نه آن نگاه می‌گفت نگاه کن کار کسیکه افضای امت و اعلم صحابه با اتفاق فریقین بنص " اهل خبره بود بکجا کشیده نه بلکه کار امت بکجا کشید .

اجراء فاروق رای علی (ع) را در دیه بر عاقله خویش

در شرح قصائد علویه ابن ابی الحدید تالیف عالم نحریر کبیر سید محمد صاحب مدارك خواندم مفید و غیره هم نقل کردند که فاروق رضی الله عنه زنی را که مردها در حضرت وی از او سخن می‌راندند می‌طلبید چون مأمورین فاروق بآن زن رسید می‌ترسد و بی‌تاب می‌شود و با ایشان حرکت می‌کند فی الحال بجهت سقط می‌نماید چون بجهت بزمین افتاد گریه و بانگ کرد سپس مرد چون خبر بعمر رسید اصحاب پیغمبر را احضار نمود و حکم این واقعه را پرسش کرد همه گفتند تو برای تادیب اقدام کردی جزایت خیر اندیشه‌ای نداشتی و ضمانتی بر تو نیست حضرت علیه السلام ساکت نشسته هیچ چیز نمی‌فرمود عمر گفت : یا ابا الحسن نزد تو چیست ؟ علی علیه السلام گفت : آنچه گفتند شنیدی ، عمر گفت : تو چه داری ؟ علی علیه السلام باز گفت : شنیدی آنچه قوم گفتند عمر گفت : قسم میدهم تو را که بگوئی آنچه نزد تو است ، علی علیه السلام گفت : اگر این گروه خواستند خود را بتو نزدیک کنند و تو را نزدیک یعنی بیراث زمه نمایند پس با تو غش و خیانت کردند و اگر این اقدام تادیبی بوده دریغ و کوتاهی شده دیه طفل بر عاقله تو است چه آنکه کشتن بجهت خطائاً بتو تعلق گرفته است ، عمر گفت : بخدا تنها تو مرا نصیحت کردی میان این گروه بخدا سوگند از جایت نباید برخیزی تادیبه را بر اولاد عدی : قبیله

پدری عمر اجرا نمائی حضرت هم امر دیه را انجام داد خردمندان امامیه می دانند که حکم علی در این واقعه تأدیبی تا کجا از پیش و آیند کارگر است ابن ابی الحدید هم این حکایت را در شرح نهج البلاغه می نگارد که عا^ع عَلَيْهِ السَّلَامُ فتوی داد بر عمر که بر او است يك (عمره) یعنی آزاد کردن يك بنده ، عمر هم بر آى علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گرائید و بازگشت بحکم وی کرد . بلی در بسیاری از قضایا پیش از پرسش عمر را راهنمائی براه صواب می نمود برای آنکه نگاه داری از خون محترم شود وی هم شکرانه تقدیم می کرد .

جنبش علمی حسین و موافقت هزار تن محدث

با روایات او و اهل بیت

نخستین کار مهمتی که امام حسین در بهضت علمی خود که در سال شصت هجری نمود این بود که زیاده از هزار تن از محدثین را در سال مرک معویه در مکه و منی فراهم و انجمن فرمود و جمیع احادیث پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آنچه واجب بود تفسیر آن بر ایشان خواند و بنگارش و نشر آن در اقطار اسلامی فرمان داد و همه این محدثین گواه راستی و درستی روایات و فتاوی آن حضرت بودند این بود که حق درامت زنده ماند و از بیم نابودی و مرک جاوید رست .

هر چند که راهان پیاره ای از آن، خود ساخته ها را آمیختند و شرح این واقعه که حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ گوی سبقت در آن ربود با سند آن خواهد آمد .

نقد های دیگر بر مقریزی فاعتر بر او یا اولی الابصار

باز باید از مقریزی پرسید که چگونه میان همه صحابه مساوات و همدوشی و برابری داده با آنکه پیغمبر ﷺ هنگام وفات دارای یکصد و چهارده هزار صحابی بوده سید نقاد خبیر سید علیخان کبیر در شرح صحیفه گویند: آخرین کسیکه از ایشان بدرود زندگانی گفت ابوالطفیل عامر بن و ائله بود که سال یکصد هجری وفات کرد انتهی .

آیا یکصد و چهارده هزار صحابی در فقه و روایت و امانت مساوی

بودند ؟

آیا می توان همگی را یکسان دانست با آنکه در میان ایشان

گروهی منافق بودند .

و نیز از جمله صحابه مانند اشعث بن قیس بود که مرتد شد و او را با سیری گرفته نزد ابی بکر آوردند و بازگشت بکیش اسلام نمود ابوبکر هم پذیرفت و خواهر خویش که اعور و یک چشم بود بزنی بدو داد و محمد : یکی از کشنده گان امام حسین علیه السلام از وی زائیده شد و هیچ کس از یاد کردن وی در جمله صحابه خود داری نکرده و نیز از شماره کردن احادیث وی در سلسله مسندها روی نتافته .

و نیز در شماره صحابه .

حکم بن ابی العاص دشمن پیغمبر را شمرند و همچنین ولید بن عقبه فاسق که فسق وی در قرآن یاد شده و حبیب بن سلمه همانکه کرد با مسلمین در دولت معویه آنچه کرد و بشر بن ارطاة دشمن خدا و رسول او ، رجوع شود بروضه چهارم از شرح صحیفه ، و کسانی که مانند این

گروه اند که از ایشان روایت کنند و بدیشان اسناد رسانند بسیاریند .
باز هم می گوئیم چگونه می توان همه را یکسان گرفت با اعتراف
وی بآنکه دیه جنین بر عمر معلوم نبود داستان دیه سقط هم تازه گذشت
که مقریزی از ذکر نظائر آن ها دانسته یا ندانسته لب فرو بسته آری
احکامیکه بر فاروق و بسیاری از صحابه پوشیده بوده اندک نبوده است و
آنکس که از آئینه چهره پیغمبر ﷺ زنگ اندوه زدوده پرده از روی
آنها گرفته « یعنی علی علیه السلام »

سپس بین چگونگی مقریزی گواهی می دهد که شیخین رضی الله عنهما
در وقایع و قضایا اجتهاد می فرمودند برای پراکنده شدن صحابه در جنگها
و نبودن علمی نزد باقی مانده گان یا للعجب مگر علی علیه السلام نبود چرا
در آنچه نمی دانستند بدو روی نمی آوردند ؟ مگر آیه . لعلمه الذین
یستنبطونه از آیات قرآن نیست ؟ یا مگر علی علیه السلام در فراترین جایگاه
این آیه قرار نگرفته بود ؟ چرا خود را با چنین چراغ فروزنده ای باجتهاد
تیره و تاریک و گدای رأی و گمان که زاده او هام است نمودند یا چنین
نبوده و مقریزی نهمت بخلفای راشدین خطائاً زده .

**اعتقادات صدر اول را با تفرق صحابه چگونه بدست
می توان آورد ؟**

سپس از وی پرسش نما کفر کسیکه دوری از سخن سلف جسته
و روی از اعتقاد صدر اول تافته چه معنی دارد ؟ آیا سخن و عقیده ایشان
چه بوده تا مردم پس از ایشان بر سر و دیده گذارند ؟ مگر مقریزی خود
نمی گوید : که اصحاب از پی جنگها در گوشه های عالم در عصر صدیق

پراکنده شدند و این پراکنده‌گی در عهد فاروق بواسطه بسط فتوحات افزون گردید تا هر دو ملجأ باجتهاد گشتند مگر آن روز برای آن قضایا ابو الحسن نبود که فاروق همی می‌گفت من زنده نمایم برای امر مشکلی که با آن ابوالحسن نباشد و هم او مگر هنگام مرگ نفرمود اگر او زمام دار امت گردد ایشان را بر راه راست درخشند. خواهد گماشت .

علت مراجعه بحضرت علی (ع) در پاره‌ای از مسائل

آری گروهی نخواستند که بازگشت مردم در روایت و درایت بطور کلی بدو باشد مگر در اندکی از بسیار و باندازه نمک در طعام در مشکلات و معضلات که هیچ‌کس را توانائی برگشودن گرهای آن نبود تنها مرجع در آن علی علیه السلام بود چنانچه خواهد آمد و در تاسع بحار ، بابی بزرگ در مشکلات قضایا که بر رأی آن بزرگوار حل می‌شد منعقد است و این غیر از مسائل فقهی و حدیثی است که اهل رأی و قیاس می‌توانند در آن دست و پائی نمایند که در این گونه از مطالب کمتر رجوع بدو می‌نمودند و ممکن است کسی گمان کند که باندک هم برای این اندیشه رضا دادند تا مگر زبانها بطعنه گشوده نشود و هم تا مگر علی علیه السلام مانند دیگران قلمداد شود که آنچه داشته همان اندک بوده و در چیزهای دیگر چیزی نداشته چنانچه دیگران هم نداشته‌اند و مزیتی در اجتهاد او بر اجتهاد مجتهدین دیگر نخواهد بود و هم تا مگر راهی برای تفضیل غائبین صحابه بر علی علیه السلام در آینده بدست بیاید یعنی چون روایتی از ایشان بدست آمد که پسندیده شد بتواند کسی بگوید آن دانست و این ندانست چه

اگر می دانست می گفت زیرا که حضور داشت ما فعلاً که خامه بداینجا رسیده سندی بر این اندیشه در یاد نداریم اما شك هم نداریم که از پیش و آینده کسانی بودند که در مخالفت علی علیه السلام هر گونه چاره ای را می اندیشیدند تا اگر موافق حدیث غائبین از صحابه بگویند بتوانند گفت که از وی گرفت و گرنه چرا از پیش نکفت و اگر برخلاف روایت کند تکذیب شود و یا اگر از روی تقیه یا جلوگیری از اختلاف آراء برای شوکت اسلام در صدر اول با رأی زمام دار عصر موافقت فرماید سپس که امر بدو رسید و مواع بر طرف شد رأی خود را بگوید بگویند مختلف الرأی و متناقض القول است، الساعه که این تراوشها از خامه ام زیاد بر اصل کتاب تراوید حدس زدم که می توان سند اینگونه اندیشه ها را در سخن های ابراهیم نظام و شاگردش جاحظ یافت فی الحال بفصول مفید مراجعه نموده و گواه این اندیشه ها را یافتیم، ابراهیم نظام که سخت بر خلفاء راشدین ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام زبان بطعن می کشاید حضرت امیر علیه السلام را هم متهم باختلاف رأی و تناقض گوئی می نماید اینک ما در اینجا باره ای از آنچه از کتاب فصول برگزیدیم می نگاریم مبادا دشمن يك زمان القاء شبهه نماید و خوانندگان این کتاب از حقیقت حال آگاه نباشند .

شیخ مفید می فرماید : نظام الدین، امیر المؤمنین را هم در نکوهش های خویش با دیگران شريك می کند و جاحظ و برادران معتزلی مذهب او گمان کردند گوهری سفته و سخنی نغزگفته و دریاری وی حز جنجال و عناد چیزی در دست ندارند .

اختلاف آراء خلفا را باجتهاد یا اصلاح ذات البین توجیه می کنند

زیرا که نظام آنچه نسبت بدیگران از اختلاف رأی و تناقض حکم نقل کرده همه اهل اسلام بر آن متفق اند و دو نفر را از ناقلین آثار ندیدیم که در صحت انتساب آن بایشان اختلاف یا تردید نمایند چه آنکه پیروان نظام این مطاعن را بنام ابطال خلافت و گمراهی آنان می گویند .

اما هواخواهان خلفاء این اعتراضات را بعنوان مدح و ستایش می پذیرند و می گویند خلفا در احکام، مجتهد بودند و اجتهاد را اصلی مهم در تجویز اختلافات می دانند و آنکه اجتهاد و قیاس را باطل می دانند و خلفا را وارسته از مطاعن می بندارد اختلافات اقوال و احکام ایشان را از روی اصلاح ذات البین توجیه می نماید پس گفته های نظام در حق مشایخ ثلثه مورد اتفاق است و اختلاف نظر در حکمت و فلسفه آن است اما نسبت بحضرت امیر عليه السلام پس تنها مخالفین و شیعه ابی بکر و عمر و عثمان اند که اختلاف احکام را بدو منتسب کنند و امامیه و موافقین ایشان این نهمت را تکذیب می نماید و چگونه امر اختلافی مانند امر اجماعی خواهد بود و چگونه می توان یکسان دانست کسی را که ستایش کنندگان وی بنام منقبت و فضیلت از او نقل می کنند که گفته: کل الناس افقه من عمر و گفته: در پاسخ تحسین کننده رأی او بخدا، چه می دانی خوب گفتم یا بد؟

ابوبکر هم گفته: ما را حضوراً تذکیر و مدح نکنید چه ما رأی می دهیم اگر اصابت نمودیم بتوفیق خداوند است و اگر خطا کردیم از ما است، الی غیر ذلک از اختلافات شکفت انگیز، نظام از ایشان گفته و

همه هم تصدیق کردند با کسیکه با اتفاق فریقین گفته : سلونی قبل ان تفقدونی ، سلونی عمادون العرش ، ان بین جنبی لعلما جمآلو وجدت له حمله ، ولوثینت لی الو سادة الخ .

معنای آنکه حضرت امیر (ع) حبوه خود را بسوی

هیچ يك از صحابه نمی گشود اجماعاً

با آنکه اجماع منعقد است بر آنکه جامه حبوه خویش را (یعنی لباس کرامت و عزت) بسوی هیچ يك از صحابه نمی گشود نگارنده گوید : این عبارت که یکی از امثال سائره است باین معنی است که در طی پیراهن علم و تقوی و در آستین قبای عزت و کمال خود هزاران گوهر رخشان و گواه راستین داشته که هیچ کس شایسته آن نبود که بر او بکشد چه رسد دست طلب و نیاز از آستین بی نیازی خویش سوی کسی دراز نماید و کسی را یارای این نبود که بند چنین قبائی را بکشد یا آگاهی را بر آنچه در بر دارد شاید ، و حبوه بمعنای عطیه است و در باب میراث چند چیز است که بولد اکبر اختصاص دارد مانند لباس و مصحف و خاتم و اسب بلکه کلیه کتب و غیرها و منحل نشدن حبوه علی عليه السلام که مورد اجماع است بسیاری از نکات نغز را در بر دارد که شایسته مقاله ای دراز است .

و همه صحابه از پرسش او بی نیاز بودند و در

بقیه سخن مفید

مشکلات پناه بدو می بردند و یگانه ملجأ و

مفزع صحابه در مسائل معضله آن حضرت بود علاوه بر این ذرّه آن جناب و شیعیان ایشان متفق اند که اختلاف قولیکه تنها هواخواهان عثمان بآن

حضرت نسبت میدهد دروغ محض است و در قضا یا جزیک قول و یک رأی نداشت و دوست و دشمن جز شیعه عثمان جز این نگفته اند و هر دو دسته حجّت را بر عثمانین تمام کردند آیا هر دو فرقه گواهی ندادند که پیغمبر ﷺ فرمود: علی افضاکم ، و کسیکه برتر از جمیع قضات امت است چگونه قول او مختلف شود و فرموده : علی با حق و حق با او است و گرد او می گردد ، و کسیکه حق از او جدا نشود ، طرفه العینی پیرامون خطا و گمراهی نکردد و چون برای قضاوت یمن در جوانی او را فرستاد دعا گفت اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه یعنی بار خدایا دل وی را استوار نما علی ﷺ گوید دیگر شك نکردم در قضاوت میان هر دو نفری این هم بر ضدّ قول کسی است که اختلاف حکم و قول بر رأی بدو نسبت دهد چه آنکه رأی توأم با شك و گمان است .

نگارنده گوید : استجابت این دعای پیغمبر ﷺ نتیجه مهمی در باره علی ﷺ می دهد چه آنکه هدایت قلب بمتن واقع و ثبات اسان در هر امری مستلزم عصمت و علم بحکم هر قضیه است عندالله و عندالرّسول چه مورد ابتلاء بشود چه نشود و این علم یکی از انواع علومی است که باوصیاء و ائمه اهل بیت رسیده است .

مفید گوید : این اخبار را دشمنان بر همین وجه نقل نموده اند و پیروان نظام را جز یاوه گوئی و عناد چیزی نیست که بتوانند علی را مختلف الرأی معرفی کنند .

پاسخ مفید از اختلافاتی که نظام بعلی علیه السلام نسبت داده

سپس مفید اختلافات اتهامی را از نظام و جاحظ می‌نکارد که خلاصه آن این است .

۱ - قول علی علیه السلام در امهات اولاد مختلف شده زیرا چون عبیده سلمانی از او حکم فروش ام^ه الولدها را پرسش نمود پاسخ داد رأی عمر و رأی من این بود که فروخته نشوند ولی من الآن رأی می‌دهم که فروخته شوند .

عبیده گفت: رأی عمر با رأی تو بهتر است نزد من از رأی تو بتنهائی .
مفید میگوید: این خبری است که همه نقادان آثار و جمیع فقهاء بر بطلان آن متفق اند آنکس که آن را تصدیق کرده عبیده را نپذیرفته و اعتماد و وثوق بدو ندارد ولی خوش داشته که خودش دروغ بگوید چه آنکه مهابت علی علیه السلام در نفوس مهاجرین و انصار بیش از آن بود که عبیده بای قدری وصغر سنش که در آن تاریخ داشت چنین چیره‌گی و خیره‌گی و دلیری بامیرالمؤمنین خرج بدهد و دست و پنجه با آن حضرت نرم کند و انگهی عبیده اگر راست می‌گفت عصمت علی را اخلال نمی‌کرد و رأی گذشته را ترجیح نمی‌داد چه آنکه علی در عهد عمر و ابوبکر برای اصلاح امر امت و صیانت یگانگی گفتار تا اختلاف کلمه در اقطار عالم منتشر نشود جز تفویض امر بایشان و خاموشی از دوئیت چاره‌ای برای اسلام نمی‌دید اما چون زمان امر را بدست گرفت حق واقع که اعتقاد او همیشه بود گفت .

بیغمبر هم در سال حدیبیه چنین کرد و احکام کفار را امضاء نمود

و جهاد و جنگ را ترك گفت و در سال فتح بجنك فرمان داد و احكام را تغيير داد و احكام خویش را مجری نمود و اما ردّ عبیده بر علی پس مانند ردّ خوارج بر او در تحکیم و جنگ طلحه و زبیر و معویة و اهل شام با وی است و هیچ يك از اینها زبانی بصمت وی نرساند چنانچه مخالفت مشرکین با پیغمبر و جنگ با وی زبانی بصمت او نرسانید .

۲ - علی در حدّ ، قضاوتهای مختلف نموده .

مفید گوید : این دعوی گراف محض است چه آنکه در حدّ .
جز يك قول وی را نبوده است و دو نفر از مورّخین دیده نشده که در این باب اختلاف کنند و کسیکه خیره رأی و یاوه سرای است سبک مغزو گفتار اوسست خواهد بود .

۳ - علی پس از سوزایدن مرتدّ پشیمان شد چون دید ابن عباس فتوی بمرمت آن می دهد !

مفید فرماید : این شکفت ترین خبری است که شنیده می شود چه ابن عباس یکی از شاگردان علی است و علم را از وی آموخته و پیوسته می گفت حضرت امیر میان ما مانند یکی از ما می نشست و با ما مزاح و گشاده روئی می فرمود و سوگند بخدای که از مهابت وی هیچ و هرگز نتوانستم دیده ام را از وی پر کنم ، پس چگونه ممکن است که در فتوی بر آن حضرت پیشی گیرد و در هنگامی که پیرو او است و بزرگواری او را می ستاید و همی وی را تعظیم می نماید بر خلاف رأی او رأی دهد و بر حکم وی پای نهد .

و انکی چگونه تواند بود که از سوختن مرتدّ پشیمان شده باشد .

با آنکه در پایان عهد خویش آن یازده تن که ادعای خدائی وی کردند سوزانید پس سخن نظام و ناصبی ها بیاد رفت .

۴- مردی را که درخمر هشتاد تازیانه حد زده و مرد، دیه او را داد و گفت : برای آن دیه او را دادم چون این چیز است که ما قرار بر خود داده ایم .

مفید گوید : این مطلب از هیچ کس شنیده نشده جز از این راه و هیچ کس از اهل آثار آن را نقل نکرده چگونه این سخن دروغ نباشد با آنکه حضرت فرمود : هر کس را حد زیم در حقّی از حقوق خدای عزّ و جل پس بمیرد دیه ای بر ما نخواهد بود و هر که را حد در حقوق مخلوقین زیم و بمیرد دیه او بر ما است و خلافتی نیست که حد خمر از از حقوق الله است گمان می کنم ابراهیم نظام حد قذف را بحد خمر اشتباه کرده چه آنکه در وزن و عدد حروف یکسانند .

۵- علی فتوی برجم داد بر بنده خود (حاطب) و چون قول عثمان را شنید از او پیروی نمود و زید بن ثابت در حکم مکاتب با او نزاع نمود تا او را مغلوب کرد .

مفید گوید : این گفتار سب صریح است و کسیکه بالاتفاق اعلم قوم و اقصای امت است محکوم زید و مانند او نشود و مکاتب از فرائض نیست تا بحدیثی که خود گویند :

(افرضکم زید) تمسک جویند علاوه بر آنکه اجماع منعقد است بر مذهب علی علیه السلام در رجم و مکاتب .

تمام شد آن اندازه که خواستیم از فصول ترجمه کنیم و هر کس

دبالة این سخنان را خواهد بدانجا رجوع نماید .

بازگشت بتعقیب مقریزی ، ازدروازه شهر علم نمی گذرند و

شتر را بسوراخ سوزن گمان می برند

حاصل آنکه در های علم و یقین بوجود علی عليه السلام گشاده بود مع-

الوصف آن را بر روی خود بستند و بسوراخهای گمان پناه بردند و این شیوه ریشه‌ای شد برای اجتهاد در برابر نصوص عترت سپس هم باب اجتهاد را بتقلید چهارمیت بر خود بستند .

مقریزی با این اختلافات ننکین چگونه مذهب سلف را

تشخیص داده

آیا مقریزی این اختلافات ننکین را که در آغاز و انجام بدان گواهی داده چگونه درست می کند و چگونه مذهب سلف را تشخیص داده و آن را در میان اختلافات شرم آور حفظ نموده تا مخالف مذهب سلف بگمان او کافر باشد مگر او گواهی نداده که اهل هر بلدی بصحابی خویش می گرائیدند و مردم از این راه مختلف شده هر گروهی حکمی برخلاف حکم گروه دیگر داشتند تا آنکه تربیع روی کار آمد و همه بالاتفاق بگمان او زیر این چهار بار که آن چهار یار (ائمه چهار مذهب) بر دوش ایشان گذاردند رفتند آیا این تربیع از نو باز آغاز اختلافی نوظهور نیست ؟

و آیا این تربیع در پراکنده کردن کلمه حق کمتر از تثلیث نصارا است ؟ آنها با فشارها و کشتارها و منع منصب و محراب و رد شهادت در هر باب تا مردم را بدین نیرنگ ها و نیروی سر نیزه ها بکیشی چهار پهلو

کشیدند و هابیه هم یکدنده خاردار دیگری باین چهار کمر بستند که از بن هر خاری خون عترت طاهره می جوشد و در هر يك از این چهار پهلو می خروشد .

آیا مقریزی با خدا هم با همین سخنان دیدار می کند؟ آیا این شیخ مقریزی هنگامی که با خدای خویش خلوت می کند و راز و نیاز می نماید پرسش از خود نمی کند که آن روز در انجمن خود رأیها و خیال پرستها چرا از علم علی و سلمان و حدیفة و زید و عمار و ابا الدردا که آنان را خود شماره نموده و در ردیف ماندند ای ابن عوف کشیده یاد نمی شود؟

آیا خرد وی چه پاسخ بدو می گوید؟ اگر پرسش کند قوم ما چرا از علی راه حل قضایا را نمی جستند؟ و برگره های کار خویش گره های دیگر از کمان و قیاس و اجتهاد های بیچاپیج می زدند در صورتیکه علی در خانه خود چون کوهی نشسته و نور علم مانند سیل از وی سرازیر و هیچ پرندهئی یارای پرواز بفراز آن نداشته همواره نزدیک بود که مایه چراغوی بیفروزد پیش از آنکه آتشی بدان دمید که آن را بسوزد گوئی با خموشی بند بند تن وی سخنگواست و آنکهی همیشه در جماعت ایشان حاضر و از فرمان آنان سر نمی پیچید اگر پرسشی می کردند پاسخ می گفت و گره خاموش بود مگر آنجا که خوئی هدر می رفت مانند حکم زانیه آبتن یا دیوانه و جزاینها که در کتب سیر یاد شده .

نتیجه: نه اجتهاد منظم نه او یان حاضر نه رجوع به اهل بیت

همانا نتیجه این احوال آنکه در صدر اول نه اجتهاد منظمی بود که محل اتفاق باشد و نه روایاتی بود که راویان آن هنگام حاجت حاضر باشند تا میان مجمل و مبین و مقید و مطلق آن سنجشی بعمل آید و نه بازگشتی بمعنای علم و نبوت (علی) یا بزرگان صحابه از شیعیان او مانند سلمان و حسنین و یا ائمه اهل بیت در میان بود بلی برای یک حدیث بشهرهای دور دست بکمان مقریزی ره سپار می شدند با آنکه عترت در میان ایشان بود که در خانه آنها کتاب فرود آمده و هیچ پیرامون آن ستاره های درخشان نگشته و توجهی پیرش از آن دودمان نداشتند آب نزدیک را پشت کرده و بسراب دور روی می نهادند.

اگر راه دور پیمودن برای پیوند سند و کوتاه کردن سلسله و اندک نمودن وسائط بوده است پس ملازمت ابواب اهل بیت و انتظار عرضه داشتن بر آنان می توان آن را عذری دانست و گرنه یکدرب شکسته نامعلوم را گشودن و هزار درب علم بر خود بستن از خرد دور است یا لامعجب از کسیکه بی بسیج سفر، بیابانهای هول انگیز را مدتی دراز می پیماید و چند گاهی سوی خانه جعفر بن محمد یا پدران و پسرانش نیاید و ساعتی ننشیند تا کسب علم نماید و اگر هم رأی بدو رسد بدان نگراید آیا مقریزی چه سودی تواند برد از یکسان بودن نژاد سرخ و سیاه و شهری و بیابانی نزد پیغمبر در مقام تعلیم اگر مردم شایسته فرا گرفتن نباشند و بوقت حاضر نشوند و از این رو بود که حجّت را بر مردم تمام فرموده و راه عذر را بست و عترت را بکتاب قرین ساخت و پیرش از اهل

ذکر را واجب نمود نه بازگشت بشبانان و شتر رانان و سیاه رویان .

هر کس زیر منبر پیغمبر (ص) می نشست فقیه یا محدث نمی شد

همانا نه هر کس در انجمن پیغمبر صلی الله علیه و آله در آید و گوش بسخن وی نماید فقیه یا محدث خواهد بود لذا بعضی در صحابت شرط کرده که چند سال باید سخن حضرت را شنیده فراگیرد .

الله الله از این خطای فاحش از کسیکه حق را

شناخته و به بنیاد استوار آن معترف است لکن

به بنیاد های سست که بر کنار نااستوار و ناهموار

در آتش ساخته شده پناه می برد ناچار خود را با آن بنیاد ها سرنگون

می کند مگر مقریزی نمی بیند که احادیث صحابه و سلف صحابه از غیر

طرق اهل بیت از میان رفت حتی آنکه در مورد توافق هم اطمینان بآن

نیست زیرا که از عترت می دزدیدند و سند بر آن بنام صحابه می ساختند

گاهی هم ضد رأی اهل بیت باهل بیت منتسب می ساختند عجب آنکه

مقریزی تمام اسباب و عللی که در الغاء احادیث قوم خود تأثیر قطعی دارد

معترف است .

الله الله از
خطای فاحش

احادیث از غیر طرق اهل بیت خود از میان رفت

آیا از خرد و کیش خود نمی پرسد که بنیاد گرد آوری احادیث بویژه هنگام

جنبش محدثین یا مؤلفین پس از آن اختلاف رنگارنگ و آراء گوناگون

و پراکنده گی صحابه برای جنگ و فنائم چه بوده ؟ و بچه شکل چیده

شده و خشت نخستین آن چه پشت و روئی داشته ؟ آیا هنگام آغاز تألیف

تا انجام ، نامه بر زانو و خامه بر پنجه گرد عترت حلقه زده و صحیح را

از سقیم جدا کردند یا استبداد نموده خود را وارث و ولی و قیم قلمداد کرده گویا پاره تن پیغمبر ﷺ و گوشه دل و جگر آن سرورند که دانه‌های رسیده وحی را در دهان ایشان همی گذاشت و هزار در علم را بر روی آنان کشوده و هر چه از وحی فرا گرفته بود بایشان میراث داد نه باهل بیت خود.

و يك يك از آن بیگانگان را هم بهمه شناساند لکن چون در جنگها پراکنده شدند و دست رس بآنها نبود و خلفا هم بمعلومات ایشان در تمام مدت زمامداری توجیهی فرمودند نه در جمع آوری و نه در اطلاع اجزاء و نه قانون گذرانی بر طبق آن مع الوصف لاحقین همه را شناخته و یافته‌های آنها را دانسته و بارث برده با کمال بی‌نیازی از عترت مانند بی‌نیازی عالم از جاهل بجمع و تقسیم آن پرداختند و عالم اسلامی را از این راه بعلوم پیغمبر ﷺ بهره‌مند ساختند راستی این امری است عجیب و باور کردنی نیست و هر خردمندی بشک می‌افتد.

بیگانگان از خاندان نبوت بچه وسیله اخبار نبویه را

تصحیح نمودند ؟

آخر يك دانشمند مقبول القول نیست که بگوید این اخبار نبویه بچه وسیله تصحیح شد و بر چه کس اعتماد کردند ؟ اصل روایت را که از دو لب پیغمبر بیرون آمده از چه راه بدست آوردند؟ و چگونه دانستند بدون هیچ تصرفی بایشان رسیده و راوی فقیه و حافظ و امین در تمام آنچه بدست می‌دهند بوده.

فرض این است که خلفا را شدین بآنها نه اطلاع داشتند نه دست رس و

نه در پی جستجوی از آن شدند و نه پس از آنکه پاره‌ای از آن را شنیدند یا برای عدم ابتلاء یا سبق اجتهاد عمل کردند و نه برای آیندگان اجازه عمل دادند بلکه فاروق در پایان زندگانی خود تازه در این آرزو بود که اگر بماند قانونی در قضاوت بگذراند که دو نفر نتوانند در آن اختلاف کنند وزن روی دامن خود در خانه نشسته قضاوت کند واضح است که هر روایتی شایسته عمل نیست مگر آنکه نقادی خیر که اصل حکم را دانسته و گواهی می‌دهد که حکم پیمبر است آن را تصحیح و تصویب نماید .

آیای جای فریاد از این مصیبت تاریخی نیست

فریاد از این
مصیبت تاریخی

که گروهی بسیار هر چه شنیدند و آنچه هر

کس گفت بی آنکه بر حمله کتاب و مطلقین بر

احکام رسول و وجوه روایات و حقائق سنن و آداب و عقائد عرضه نمایند

صحیح قلمداد کرده و بر هر تر و خشکی تکیه نموده نه پرسشی نه پاسخی

نه جستجوئی نه احتیاطی نه ترسی از خدا و رسول ، در صورتیکه چراغ

های علم و نبوت در حجاز و عراق می‌درخشید و حقیقت هر چیز را نشان

می‌داد گوئی در هر پرتوی که می‌افکند پیغمبر صلی الله علیه و آله را باز بانی گویا

جلوه گر می‌کرد .

الحق شیخین عذر موجه در ترك فحص از معلومات

صحابه پراکنده داشتند

راستی از حق نمی‌توان گذشت شیخین عذری موجه در ترك فحص

از معلومات صحابه ایکه در بلاد و برای جهاد پراکنده بودند داشتند چه

آنکه علی علیه السلام نزد ایشان بود که تمام عیار بود این بود که قلب ایشان

در امر دین آرام گرفت و خود را بی نیاز از علوم مجاهدین هنگام حاجت و مصلحت دانستند و دانستند اگر همه صحابه بمیرند تنها علی علیه السلام برای ایشان و امت بماند هیچ چیز از علوم صحابه از دست ایشان بدر نمی رود. اما عذر آیندگان در ترك علوم عترت با احتیاج قطعی چیست ؟ اما باید پرسید عذر آیندگان و وا پس مانده گان در ترك علوم عترت و گرائیدن بگفته هر بر^و وفاجری چه بود؟ بی آنکه علم بصحة نقل یا بنمايیت منقول از رسول صلی الله علیه و آله یا بمراد یا بشأن نزول یا بقرائن دیگر که در احادیث دیگر است یا بخصوص وعموم وسائر قواعد مقررة در فن^و اصول داشته باشند چه بوده؟ آیا در همه اینها خطاء و اشتباه راه ندارد؟ و جز عرض بر اهل بیت چاره ای دارد؟ که پیغمبر صلی الله علیه و آله گواهی داده بآنکه برای همیشه از هم جدا نگردند و هر کس ببرد و با هم چنگ زند هرگز گمراه نگردد و نیز فرمود: امت من اجماع بر خطاء و گمراهی نکنند و هیچ اجماع حاصل نشود مگر با موافقت اهل بیت علیهم السلام پس اجماع که اصل اهل سنت و جماعت است و ایشان هم اصل و پایه اجماع اند در هیچ کجا با مخالفت عترت و شیعه تاثیری در حقانیت گفته های اجماعی ایشان نخواهد داشت .

انتقاد دیگر بر مقریزی که مدعی است دین خداوند پرده ندارد باز از مقریزی می پرسیم آیا مذهب اهل بیت که مذهب پیغمبر است ظاهر و آشکار است و باطنی نهان ندارد و پردهئی بر آن نیست یا خیر پس اگر ظاهر است پس تریب مذاهب و اتفاق بر آن چگونه است و باقی ماندن بر تقلید اموات تا قیامت چه صورت دارد ؟

چه آنکه دیانت و مذهب مانند خلافت نیست که با کثرت و جمهوریت ثابت شود چه رسد باجبار و بطمع و چگونه تصور می‌شود اجماع بر چند مذهب گوناگون آنهم با وجود شیعه و معتزله در مسلمین پس توهم اجماع مرگب هم بر چهار مذهب مورد ندارد .

وانگهی بامخالفت علمای گذشته از اهل سنت با چهار رأی چگونه اجماع حاصل می‌شود؟ علاوه بر آنکه در آغاز ظهور هر يك از چهار رأی، اجماعی از سائر علماء سنت بر آن نبود هنگامی هم که رسمیت حاصل کرد پیروی تقلید بود نه اتفاق فتاوی و اگر بعضی در ترجیح یکی از چهار اجتهاد می‌کردند تاثیری در اجماع مصطلح نداشت و نیز هیچ کس فتوی برای پنجم را نمی‌تواند از روی اجتهاد اصطلاحی باطل سازد

صحابه و تابعین اهل هیچ يك از چهار مذهب نبودند

طرفه این است که خلفاً راشدین و صحابه و تابعین اهل این مذاهب نبودند پس این اجماع سر بریده و بوجود وهابیت یا بریده هم شده و اما اگر مذهب اهل بیت مستور و در پرده باشد می‌پرسیم چه چیز آن رامستور کرده؟ وانگهی چه دستی آن را در شماره مذاهب نیآورده؟ که باید تنها چهار صورت پذیرد در برابر نصوص برگزیده کان خدا و رسول ﷺ که بر هزاران علما و موثقین خوانده شد و بر تصدیق و تصحیح آن اتفاق نمودند .

و اگر پرده‌های کینه و لفافه‌های هوی و هوس و حصارهای آهنین که از حب پیشوائی در قضاوت و خطابه و امامت و مانند آن حق را

پرده‌های کینه و دیوارهای آهنین

باطل می‌کند زیرا که حق‌زیر پرده‌نرود و از شهرت و جمهوریت و اکثریت بیرون نشود پس گوارا باد مقریزی را این استنباط شیرین و ما بیزاری جوئیم از آن بخدا و رسول و حق تلخ شیرین‌تر از انگبین باطل است .

مذهب پیغمبر و علوم آل الله در پرده نیست

و اگر می‌گوید مذهب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علوم آل الله تعالی محفوظ است و در پرده نیست و ممکن نیست کسی حاجتی بر شکستن و پاره کردن آن بر پا نماید پس این سخن درست است که این مذهب ظاهر است و باطن پنهانی ندارد مگر باندازه تدبیر و جستجو و آشکارا و بلند آوازه است که پرده نمی‌پذیرد و خاموشی نمی‌گیرد مگر بقدر يك سر مو انصاف .

دائرة المعارف آل الله چهاده قرن است يك نواخت می درخشد

آری حق و اهلش را خدا حفظ کند هر چه پیروان باطل بسیار باشند، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم الحق علوم خود را در گنجینه‌های شکست ناپذیری سپرده که دست دزد بدان نرسد و روزگار هم رخنه بدان نکند و گنجه‌های آن هم از صفحه کیتی نابود نشوند چه سلسله اوصیاء نزد امامیه منقطع نشود تا عالم بر پا است وصی هم موجود و دست حراستش در کار است چنانچه بالحس و العیان می‌بینی که دائرة المعارف آل الله با آنهمه دشمنان از میان نرفته و يك نواخت تا امروز يك هزار و سیصد و پنجاه هشت سال است که می‌درخشد و مرگ ناپذیر است و پرده‌های شبها و حجاب‌های باطیل آن را نمی‌پوشاند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم در آغاز کار حاضرین را مأمور با بلاغ غائبین فرموده و از هر فرقه يك گروه را برای تحصیل فقه آل محمد کسب کرده و برای همیشه مأمور کوچ کردن از وطن و بازگشت بآن برای

تبلیغ نموده مگر کسی کور باشد که آفتاب را نه بیند .

نفوذ و موفقیت اشخاص تأثیری در مذهب ندارد

باز اگر يك نگاهى و لوسطحى بصفحه اوضاع اسلام آنچه در دست داریم بنمائیم و بند غرضى پا بپیچ ما نشود و خود را از هر مهر و دشمنى تپى کنیم و تحت تأثیر نفوذ و موقعیت اشخاص نرویم آیا شك مى کنیم که علوم شریعت اصولاً و فروعاً که دست نخورده و بی تغییر و تبدیل و انحراف باشد و وجوه و مزایای آن مجهول نباشد و نیز علوم قرآن و آنچه مربوط بدان است یا اسنباط از آن می شود نزد چه کسی موجود بوده ؟ و دیگری با او برابر نبوده و آیا حکومت در اختلافات حق کیست .

همانا بهمان نگاه عادى دارنده گان این علوم
علوم دست نخورده
را که بی کم و زیاد مانند پیغمبر ﷺ در سینه
نزد او صیبا است

ثبت کرده دارند و آمیخته به پیچ دسیسه و وسوسه
و هوی و هوس و حب جاه و مانند آن نیست مى شناسیم و مى دانیم که با
این شروط و اوصاف جز نزد علی و اوصیای منصوبین وی نبوده است و
جز بمحك معارف ایشان غش را از خالص و غث را از ثمین و خرف را
از گوهر و حق را از باطل و محکم را از متشابه و منسوخ را از ناسخ و
دروغ را از راست و قدیم را از جدید نمی توان تشخیص داد مگر کسی
کاری بحقیقت نداشته و بهیئت و صورتی قناعت کند تنها اداره کردن
جمعیتی بعنوانی مذهبی منظور باشد هر چه باشد و از هر که باشد چنانچه
ارباب دیانتهاى باطله همه اداره مى شوند .

آیا هیچ پرده ای هست بر این که محمد بن علی باقر علیه السلام را نمی توان طرف

مقایسه سائر فقهاء و رواة قرار داد با آنکه در زمان او کسی از فقهاء مدینه که افضل و سید ایشان باتفاق فریقین زین العابدین بود باقی نمانده بود .

موت زین العابدین علیه السلام و فقهاء مدینه در یکسال و

نهضت علمی محمد باقر علیه السلام

چه آنکه عموم فقهاء مدینه در سال نود و چهار هجری وفات کردند و آن سال را (سنة الفقهاء) نامیدند .

سبب در تذکره گوید : سید الفقهاء زین العابدین در اول این سال رحلت نمود و سایرین پی در پی پس از او در گذشتند سعید بن المسیب و عروه بن زهیر و سعید بن جبیر و عموم فقهاء مدینه انتهی .

معلوم است علوم و معارف پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و سبطین نزد سید سجّاد و محمد بن علی باقر که پیغمبر صلی الله علیه و آله توسط جابر باو سلام فرستاده محفوظ بود این بود که بوسیله امام باقر علیه السلام بازار فقه و علم و سنن صحیحه که از پیغمبر صلی الله علیه و آله یادگار مانده بود رواحی بسزا گرفت و ظهور مهمتی و جنبش کاملی فقه آل محمد صلی الله علیه و آله نمود روایات صحیحه که مخالفین خود را از آن بی بهره کرده بودند انتشار یافت حتی آنکه يك نفر سی هزار حدیث بلکه هفتاد هزار فرا گرفت .

و آثار صحابه و تابعین ممیزی و سنجیده شد ، مقتریات محمد بن مسلم ، و محرفات دیگران از آن جدا گردید و احاطه - جابر جعفی ای کامل با آنچه شایسته بود صورت گرفت و شبهات مرتفع گشت و دهانها بسته شد و قوای علمی امامیه بالا گرفت و سرمایه

تغییر ناپذیری برای همیشه آماده شد .

بزانو در آمدن فضلی نام آور فریقین در مدرس

جعفر بن محمد (ع)

جعفر صادق علیه السلام هم در حیوة وی جوانی بزرگ و مشار الیه و مخصوص به تنصیص بامامت و ریاست الهیة علمیة بود، از این رو درهای بسته علوم نبویة گشوده شد و پرده های حقیقت پوش شکافته گشت ، از هر سو ثقات نام آور و فحول مشایخ شیعه و بزرگان فضلی اهل سنت گرد آن حضرت حلقه زدند و هر دانشمند زبردستی نزد این دو امام بزانو درآمدند کتابها پرداخته شد خامه ها بجنبش آمد از آن میان چهار صد اصل نوشته و بعرض صادقین علیهم السلام رسید و تصحیح و تصویب گردید و چنین توفیقی برای اهل سنت پیش نیامد چه آنکه جامع های مذهبی شیعه از این اصول گرفته شد که ائمة اهل بیت پی در پی تا قرن سوم بلکه تا اوائل چهارم آنرا تصدیق فرمودند بخلاف جامع های اهل سنت که ابن حنبل گفته اکثر راویان صحیح بخاری خارجی اند .

شیعه از نیرری مادی و سیاسی دشمن و نیرنگهای مذهبی

او از پا در نیامده و نخواهد آمد

و حاکم ابن البیبع گفته : بخاری از یک هزار و دوست خارجی و دوست مرد مجهول الحال روایت کرده و هیچ استناد بحضرت صادق علیه السلام نه نموده، نگارنده گوید : و نیز بسیاری از روایاتی که مورد اتفاق فریقین است در کتاب خود کتمان کرده و از گواهی ضروری که از جانب خدای تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور بود خود داری کرده چنانچه در بابی که در

موازنه جوامع فریقین منعقد نمودیم خواهی دید ، پس چگونه مذاهب اهل بیت علیهم السلام را میتوان ترک گفت یا فراموش نمود آری خداوند تعالی اگر خواست همه را راهنمایی خواهد کرد مادر آنچه میگوئیم کاری به خلفاء و امر خلافت نداریم بلکه تنها سر و کار ما با مذهب و عقائد دینی است که پس از خلفاء راشدین روی کار آمده که بر ضد مذهب آل رسول که اقدم مذاهب است عرض اندام کرده و به نیروی مادی و سیاسی پیش رفته و شیعه فریب نخورده بدین منزلت بزرگ رسیدند .

بلندی منزلت تشیع و کتاب بشاره المصطفی (ص) (۱)

همانا در علو منزلت تشیع کتابهای گرانبها تألیف شد از آن جمله (بشاره المصطفی بشیعه المرئضی) تألیف شیخ محدث فقیه ثقة ابوالقاسم عماد الدین محمد بن علی طبری است که از شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر طوسی روایت می کند و کتاب او هفده جزء است و همه آن مسند است و آنرا باین نظر تألیف نموده که شیعه حق تشیع را نیک به شناسند و کسیکه به صفات و شروط تشیع متصف نیست این نام را بر خویش نهد در آغاز کتاب خود گوید :

(۱) مجلسی در دیباچه بحار فرموده کتاب بشاره المصطفی از کتب مشهور است و بسیاری از علماء از او روایت نموده اند و مؤلف آن از بزرگان محدثین است و او در بیشتر از اسانید ما بشیخ طوسی داخل است او از ابی علی پسر شیخ طوسی جمیع کتب شیخ و روایات وی را روایت مینماید منتجب الدین در فهرست گوید شیخ امام عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری فقیه وثقه بر شیخ ابی علی طوسی قرائت نموده تصنیفات عدیده دارد قطب الدین باوندی بر او قرائت نموده انتهی

چیزی که مرا بساختن این کتاب و ادار کردن این بود که دیدم بسیاری را که نام تشیع بر خود نهاده اند و مرتبت آنرا نشناخته و حقوق و احترام تشیع را بجای نیاورند و خردمند اگر چیزی با او است باید حق حرمت آنرا بشناسد تا آنرا گرامی دارد اگر گرامی است (تا آخر)

نگارنده گوید : این تألیف را در اوایل قرن ششم نموده چه آنکه نخستین حدیثی که به پسر شیخ طوسی اسناد آن میرساند و بروی در نجف خوانده است در جمادی الا ولی سال (۵۱۱) بود کتب فریقین که این منظور را تأمین میکند بسیار است و احادیث مستنده به رسول و عترت و وجوه صحابه و تابعین و غیر ایشان از طریق سنت و شیعه بشمار است کتاب ما هم تهنی از آن نیست .

فضل امام شیعه از کتب فضلاء سنت

اما منزلت و فضل امام شیعه پس خداوند ایشانرا از جنگ و رنج بی نیاز فرموده و بکتب فضلاء از اهل سنت و جماعت ایشانرا کفایت نموده شاید کار بی جا و بی فایده نباشد که پاره کتب ایشانرا بشماریم مبادا فراموش شود یا قلم زنه‌ای بی علاقه خود را به فراموشی زنند .

شماره يك سلسله کتب اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام

صحیح مسلم - ترمذی - دار قطنی - معرفت اصول الحدیث -
موطئا - مسند ایبحنیفة - مسند شافعی - مسند احمد و الفضائل مسند
ابی علی - تاریخ خطیب - نسوی - طبری - علی بن مجاهد - ابی علی
بیهقی و ابی علی مسکویه - دو کتاب مبتداء ابن منبہ و ابی حذیفة - سنن
سبحستانی - لا لکانی ابن ماجه - حلیة الاولیاء - احیاء العلوم - عقد -
الفضائل سمعی - ابن شاهین - زعفرانی - عکبری - مناقب ابن شاهین -

ابن مردويه - امالی حاکم - معجم طبرانی - وسيط - اسباب و نزول -
معرفة الصحابة - دلائل النبوة - جامع - احاديث الجوهرى - شعبة بن
الحجاج - مغازى كرماني - بيان و تبیین - العزة - الفتيا للجاحظ -
غريب القرآن للستجستاني - شوف العروس - عيون المجالس - عيون ابن
قتيبة - دو كتاب غريب الحديث - والقرآن از ابن قتيبة - كامل مبرد -
نزهة القلوب - اعلام النبوة - ابانة - لوايح - جوامع الحكم - دلائل
النبوة - نزهة الابصار - محاضرات - ابانة ابن بطنة العكبرى - قوت
القلوب - الترغيب والترهيب - كتاب مدايني - كتاب دارمي - اعتقاد
اهل السنة - كشاف - ربيع الابرار - زاد المسافر لابي الملا - اربعين
خوارزمي فضائل ابي السعادت - فردوس - خصائص علوية نطنزي - ما
نزل من القرآن في علي (عليه السلام) - (و غير اينها كه الآن نميتوانيم آنرا
شماره نمايم و در كتاب خود نيز نام چهل تفسير از اهل سنت را برديم
كه علماء اماميه بدان در احتجاجات خود استشهاد مينمايند .

كتاب غاية المرام و شمارة ابواب آن بطرق اهل سنت

سيد جليل محدث سيد هاشم بحراني كتاب غاية المرام و حجة
الخصام را تأليف نموده و احاديث را در تعيين امام از طرق سنت و اماميه
در هر باب عليه حده ذكر کرده و دارای زياده از چهارصد و پنجاه باب است
و در سال هزار و يكصد و سه از تأليف آن فارغ شده پس وی از علماء
عصر مجلسي دوّم است و تفسير برهان نيز در همین منظور از او است و
كتب بسيار نيز دارد .

مولی حسن بن الحسين الكاشفی سبزواری را نیز کتابی است بنام

غایة المرام فی فضائل علی علیه السلام و اولاده الکرام و آن غیر از کتاب او است بنام راحة الارواح در احوال پیغمبر و اهل البیت که بنام سلطان نظام الدین یحیی بن الصاحب الاعظم شمس الدین خواجه کرمانی تألیف نموده و از او است ترجمه کشف الغمّه اربلی که نسخه آن نزد نگارنده موجود است و همچنین نسخه لب اللباب مثنوی که در اسرار توحید و عرفان کتابی است دبدنی و میرزا عبدالله افندی که در سیاحتش بر کتب او اطلاع یافته آن را ذکر فرموده .

و کتاب مناقب ابن شهر آشوب بسیاری از آن از طرق اهل سنت است و کتب علماء شیعه از طرق سنت شماره نمیشود و هم چنین مؤلفات

مناقب ابن
شهر آشوب

ایشان در احتجاجات .

ویکی از گران بهاترین کتابها که در این منظور نوشته شده کتاب الفین علامه حلّی که با التماس

الفین علامه

فرزندش محمد فخر المحققین تألیف فرموده و از اوّل کتاب بر می آید که آنرا از بر املاء فرموده زیرا میگوید :

اجابت نمودم درخواست فرزند عزیزم محمد را خدای تعالی امور خائفوی را اصلاح کناد همچنان که بوالدین خود نیک کردار است و اسباب سعادت دنیویّه و اخرویّه بوی دهداد چنانچه در فرمان برداری از من قوای حسیه و عقلیه خویش را کار برده است و وی را بهمّه آرزوها برساناد همچنان که مرا بگفتار و کردار خود خوشنود نموده است و هر دو ریاست را برای وی آماده کناد چنانچه طرفه العینی سر از فرمان من باز نروده است که این کتاب الالفین الفارق بین الصدق و المین که راست و دروغ را از هم

جدا کند - املاء و تقریر نمایم لذا از دلیلهای قطعی هزار دلیل بر امامت سید اوصیاء علی علیه السلام و هزار دلیل دیگر در ردّ شبهات طعنہ زننده گان وارد نمودم نیز بقدر کفاف دلیلهای در باره بقیه ائمه گفتیم انتهى .

نکارنده گوید: کتاب من در این منظور نیست و این جمله در سیاق منزلت تشیع و لزوم اختیار مذهب اهل بیت در اصول و فروع آورده شده که لا اقلّ مخالف اگر بخواهد بمذهب آل الله بگراید زبان بطعن شیعه و نکوهش امامیه نکشاید و سابقه و فضل ایشان را انکار نکند و دست از ایشان بر نکند .

انتقاد دیگر بر مقریزی:

بدست آویز تعلیمات عمومی پیغمبر (ص) امتیاز علمی
اهل البیت را خواسته الغاء نماید

جای بسی شکفت است از سخن مقریزی، چه آنکه راز نهائی وی از پرده زبانش پیدا است هر چند شرم از معنی کرده و آشکارا بقلب لفظش بیاورده چه حاصل گفتارش این است که آنچه علی علیه السلام فرا گرفت از محمد صلی الله علیه و آله که وی را پرورش نمود و او را نفس خویش خواند و منزلت وی را از خویش منزلت هارون از موسی دانست و جز او را در شهر علم خود نکفت و او را محبوب ترین خلق بخدا و خود معرفی نمود و لقب قاضی ترین قاضی های امت بدو داد و هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب گشوده شود بدو تعلیم فرمود همه را هر سرخ و سیاهی و هر حمّال و جمالی و نخّاس و دلالی فرا گرفت و دانست .

کشف راز
نهانی مقریزی

آری مقریزی همین معنی را بعبارتی فریبنده در آورده و گفته است پیغمبر ﷺ بر هیچ یک از امت خود چیزی را پنهان نفرموده اگر چه شبان گوسفند و بیابان نورد باشد و خواص^۱ اهل بیت خود را در فیض خود برتری نمی داد، الحق^۲ راز نام برده از زیر زبان و روی نکارش او هویدا است آیا بهتر از این می توان علی^{علیه السلام} و فاطمه را از مزیت و اختصاص انداخت ؟ نگاه کن چگونه عدالت پیغمبر ﷺ را از این راه بچشم می کشد و بچه زبان دلسوزی برای غول بیابان هم می کند و سنگ برای سیه رویان و شبانان بسینه می زند و خود را بی طرف قلمداد می کند حق^۳ صدیق و فاروق و عائشه را از بین می برد چه ، خاطر جمع است که کار گذشته دو باره بر نمی گردد لکن این روز خود را پائیده که احادیث و اعتقادات نوظهور قوم خود را سروری و سیادت دهد و نامی از شیعه بوسیله امتیازات او^۴ لیه نماند آیا بمجرّد تغییر عبارت معنی از میان می رود و ادعا را مبرهن می نماید ؟

بیک نظر دانش آموختن همه را دانا نمی کند

لذا بدو می گویم اگر مراد این است که هر سفید و سیاهی و یا شبانی و شتربانی که حکمی از پیغمبر ﷺ می پرسید حضرت براو پنهان نمی کرد و آنچه سزاوار بود برای او می گفت و فرقی میان صدیق و علی^{علیه السلام} و هر عرب بیابانی نمی گذارد ؟

پس این را احدی انکار ندارد مگر حکمی باشد که پنهان نمودن آن واجب باشد و از قبیل مورد لا تسئلوا عن اشیاء إن تبدلکم تسؤکم باشد

لکن کسانی که پرسش نمی‌کردند بیش از پرسش‌کننده‌گان بودند و نادانها بیشتر از دانا یان و این ربطی به پنهان نمودن احکام از پیغمبر ﷺ ندارد .

و اگر مراد این است که هر سیاه و سپیدی جمیع احکام را از آن حضرت پرسش نموده آن جناب هم او را تعلیم داده و تفسیر فرموده؟ پس بدیهی "البطلان است و گرنه دیگر موردی برای پرسش از اهل ذکر باقی نمی ماند و محلی برای رجوع بصحابه نخواهد بود . و جاهلی در عصر پیغمبر ﷺ نمی توان یافت و هیچ کس چنین سخنی را نمی پذیرد .

و اگر مراد آنستکه پیغمبر ﷺ تمام احکام شرع را بیان فرمود و آنچه بیهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌نماید گفت پس این سخن مسلم است لکن نتیجه آن افزون از این نیست که تنها مردمان مستعد استفاده می نمودند و برای آنکه روزی از میان نرود و دست خیانت در آن داخل نشود باوصیای خود هم سپرد تا حجت تمام باشد و در هنگام مقتضی بکار افتد و وظیفه حضرت این نبود که هر يك از امت خود را یا هر کس او را دید فقیهی کامل و محدثی فاضل و مفسری عاقل کند مگر خدا نفرمود هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون، افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی - و غیر ذلک از آیاتی که امت را در عصر رسول دو صنف کرده : عالم و جاهل .

تعیین سلف صالح

جانا سخن از زبان ما میگوئی

اکنون به بینیم سلف صالحی که مقریزی ما را دعوت به پیروی و موافقت ایشان می نماید کیانند؟ آیا علمای صحابه و خلفاء راشدین که

چهارمین ایشان علی است نیستند؟ که حفظ کرد آنچه آنها حافظ بودند و می‌دانست هر چه می‌دانستند و قضاوت مینمود در آنچه نتوانستند قضاوت کنند یا نیازمند بدان نشدند و نیز همه علوم اسلام بالآخره بدو منتهی گردید و هر کس رئیس و استاد هر فنی بود شاگرد وی بود .

آیا علی علیه السلام سلف صالح نیست ؟ پس عدول از معارف و عقائد بعلماء و قضات امویہ و عباسیہ چه منطق دارد

و آیا علی علیه السلام سلف صالح نیست پس چه چیز شما مردم را از آراء و عقائد و معارف او عدول بدیگران داد با آنکه سبطین و وجوه صحابه و سادات تابعین که سلف صالح اند بالاتفاق با او بودند .

با وجود مذهب آل رسول (ص) اجماع اجباری
بر چهار مذهب متناقض یعنی چه ؟

وانگهی چرا از فقهاء مدینه در عصر سجاد بمرلمان دیگر عدول کردند ؟ و از آنها باز بدستهای دیگر و هر شهری بیک مذهبی جداگانه از آنها م بترییع اجباری سیاسی .

سبحان الله این احوال را با چه منطقی می توان توجیه نمود چه جای آنکه بر چهار مذهب متناقض دعوی اجماع هم بشود آیا مذهب آل رسول صلی الله علیه و آله چه شد و اجماع عترت بر حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن رجال نامور و آن کتب رجالیه و معاجم ذفهرستهای گران بها که چشم روزگار را خیره نموده چرا پنهان گردیده ؟ که هر کس بدان اندک آشنائی داشته باشد مذهب پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصفیای صحابه را بدست می آورد آیا دوری از ایشان دوری از سلف صالح و بقول مقریزی کفر صریح و کمراهی قبیح نیست ؟ آیا چه بدی از مذهب اهل بیت صادق و مصدق

دیدند؟ با آنکه همه مأموریم که با صادقین باشیم (کونوا مع الصادقین) تا آنجا که راضی نشدند مذهب خمسۀ طیبه پنجمین مذهب آزاد باشد تا آنکه هر مسلمانی در بلاد اسلام بهر يك خواهد در وظائف دینی و محاکمات خویش اختیار نماید .

آیا از عقائد دینی علی (ع) بعقائد اشعری باید عدول کرد ؟

آیا اعتقادات امیر المؤمنین ابوالحسن علی علیه السلام در اصول دور تر از حق است که پیغمبر ص گواهی داده است حق گرد او می گردد هر جا او برگردد از اعتقادات ابوالحسن بصری اشعری یا ابن تیمیّه و مانند آنها ؟ و یا فقه عترت که مقرون بکتاب الله است و تمسک باین دو، شرط گمراه نبودن امت است گمراه تر و گمراه کننده تر از فقه ارباب قیاس و رأی های خود در آورده است ؟

و آیا کتب رجالیّه و راویان این گروه از کتب امامیه و رجال اهل البیت متقن تر و اطمینان بخش تر است ؟ و یا شیعه را نه کتابی و فهرستی و معجمی و نه رجالی و روایتی است ؟ اینک دوباره مفصل تر فهرستهای گران بهای امامیه را از قدماء و متأخرین تذکر می دهیم و در این تاریخ خوشنودی خدا و رسول ص را خواستاریم .

دوباره شماره فهرستهای امامیه

از قدیم و جدید بطور تفصیل

یا للعجب از کسیکه خود را وقف بر نگارشات و کتب اهتال ابن حجر نموده مانند کتب الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة و انباء الغمر بابناء العمر و تقریب المعارف و الاصابة فی معرفة الصحابة با آنکه اواز

علمای رجال امامیه چند قرن متاخراست لکن نظری در کتب رجال شیعه نمی افکنند تاراه حق را بیابد و کورکورانه لب بانکار شیوخ امامیه و کتب آنان نکشاید .

کتب رجال غضائری شهیر

شیخ طوسی در اوّل فهرست خود گوید : شیوخ اهل حدیث از اصحاب ماهریک فهرست مصنفات اصحاب ما آنچه از اصول روایت کردند کرد آوردند اما ابوالحسین ^(۱) احمد بن حسین بن عبید الله (غضائری) مستوفی تر نگاشته و بیشتر گرد آورده و در یکی از دو کتاب خود مصنفات را نوشته و در کتاب دیگر اصول را .

نکارنده گوید : کتب غضائری بخط وی نزد شاگرد و صاحب او نجاشی بود و این منافاتی ندارد با آنچه بعض مجهولین گفته اند که پاره ای از نسخه های کتب وی از میان رفته ، و دو کتاب نامبرده او در رجال نزد علامه حلی هم بوده ما از پیش کتاب طبقات جمعی و عیاشی و غیره را نام بردیم .

و دو کتاب غضائری با آنکه پیش از او کتابها از امامیه بسیار بوده

(۱) مجلسی در دیباچه بحار گوید : کتاب رجال شیخ ابی عبدالله الحسین بن عبید الله غضائری را بدین نام شهید ثانی گفته و از رجال سید ابن طاوس بنقل شیخ ما مولانا عبدالله تستری بر می آید که او احمد بن حسین بن عبید الله است و اقوی همین است .

نکارنده گوید : وجه قوت همانا قول شیخ است در فهرست که نگاشتیم و ظاهراً هر دو بزرگوار از رجالین معروف و صاحب کتب و امالی اند که فعلاً فرصت تتبع نداریم .

باز از قدیم ترین کتب رجال شیعه بشمار است و همچنین است کتابهای پدر او یا املاء های وی که بر پسر خود تقریر کرده است

کتب عیاشی و کشی و دو کتاب ابی عمرو کشی (معرفة الرجال) و (معرفة الناقلین عن الائمة) و کتاب رجال استاد

وی عیاشی که دارای دوست کتاب بوده و شرح حالش با پاره ای از مطالب مهمه در شماره اجمالی از کتب رجال که از پیش کردیم گذشت لذا محتاج باعاده نیستم .

ابن عقده متوفی ۳۲۳ و نیز کتاب اسماء الرجال ابن عقده که حافظ یکصد و بیست هزار حدیث با اسانید آن بوده و

حال این کتاب نیز گذشت و در کتاب القصر المشید راجع بتبرئه وی از زیدی یا جارودی بودن تحقیقی قابل ملاحظه نمودیم بدانجا رجوع شود .

ابن شاذان - عقیقی - ابن فضال - و جمعی دیگر

و رجال ابن شاذان که دارای یکصد و هشتاد کتاب بود و روایت از امام جواد بلکه حضرت رضا علیه السلام کند و رجال علی بن احمد علوی عقیقی و کتاب دیگر وی (النسب) و کتاب فضل بن شاذان و کتاب علی بن حسن بن فضال و کتاب محمود بن مسعود و نیز از او است کتاب الاشتمال علی معرفة الرجال (من روی عن امام امام) یعنی هر کس از هرامامی روایت نموده تالیف ابی عبدالله احمد بن محمد جوهری صاحب (مقتضب الاثر فی عدد الائمة الاثنی عشر و) کتاب من روی الحدیث من نبی ناشره) و (کتاب طبقات الرجال) ، و الامم ، و المآثر و الانساب ، - همه این کتب تالیف احمد برقی است چنانچه در القصر المشید خواهی دید .

و کتب شیخ ابو جعفر طوسی .

کتب رجالیه شیخ طوسی

۱- الفهرست در اصول اصحاب امامیه و مصنفات

ایشان ، این کتاب را شیخ علی مقابی مرتب

ساخته و شیخ سلیمان ماحوزی شرح نموده و نام این شرح معراج الکمال
الی معرفة الرجال است .

۲- الا بواب که مرتب است بر طبقات اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله تا

می رسد به علمائیکه ادراک هیچ یک از ائمه نمودند .

۳- کتاب اختیار الرجال که از کتاب رجال کشی انتخاب و

اختیار شده و نیز از او است مشیخه تهذیب و مشیخه استبصار و تفصیل
حال او و کتب وی خواهد آمد .

و کتاب رجال نجاشی که گذشت که تحریر های

رجال نجاشی

فن اتفاق نمودند بر آنکه در ثبت و ضبط برتری

دارد ، بیوت و قبائل را چنان می شناسد گوئی یکی از اهل آن خانه
است و او فاضل تر است از هر کس که در فن رجال خامه بدست گرفته
و نامه نگاشته یا سخن گفته .

علاّمه طباطبائی بحر العلوم که پنجه های دانشمندان بدامان فضل

وی چنگ نیاز همی می زدند و بر همه عنصرهای دانش و پرهیز کاری
بسروری پذیرفته شده چنین گوید :

احمد بن علی النجاشی احد المشایخ الثقات و العدول الاثبات من

اعظم ارکان الجرح و التعديل و اعلم علماء هذا السبيل اجمع علمائنا

على الاعتماد عليه و اطبقوا على الاستناد اليه ، شیخ مهرشتی شاکرد علم

الهدی : سید مرتضی ، و شیخ الطائفة: ابو جعفر طوسی گوید : نجاشی شیخی بود نورانی و خوش منظر و براست گوئی نزد سنتی و شیعه مسلم بود

جمال الدین ابن طاوس و مؤلفات وی

و کتاب رجال سید فقیه ابو الفضائل جمال الدین بن طاوس احمد بن موسی که پارسا ترین عصر خود بود متوفی (۶۷۳) هجری .

صاحب هشتاد دو مجلد کتاب از آن میان کتاب (بشری) است در فقه ۶ مجلد - ملاز در فقه ۴ ج عمده در اصول فقه ثاقب - مسائل در اصول دین - روح در رد ابن ابی الحدید - بناء المقالة في نقض الرسالة العثمانية ، شواهد القرآن دو مجلد - عين العبرة في غبن العترة زهرة الرياض در مواعظ - الاختيار في ادعية الليل والنهار - الازهار في شرح لامية مہیار دو مجلد - عمل اليوم والليلة - كتاب الكرم - كتاب السهم السريع في تحليل المدائنة مع القرض .

حسن بن داود رجالی گوید : کتب وی از بهترین و شایسته ترین مصنوعات در فن رجال و غیره است و علم الحدیث را تحقیقی فرمود که مافوق ندارد او مرا تربیت و تعلیم داده و بیشتر فوائد کتاب من یک نکته از اشارات او است و شاعری زیر دست و سخنوری بلیغ و نامور بود شیخ ابو علی در منتهی المقال گوید: از جمله کتب وی حل الاشکال فی حل الرجال است .

شهید ثانی گوید : این کتاب نزد ما بخط مبارک وی موجود است و پسر شهید ، (شیخ حسن) این کتاب را تنقیح و تحریر نموده و آن را تحریر طوسی نامیده و یک نسخه از آن نزد من موجود است انتهى .

واز مجموعه شهید اول منقول است که هفتمین جد وی ابو عبدالله محمد ، نخستین کسی است که منصب نقابت سوریا را داشت و بطاوس ملقب بود چه صورتی زیبا و ملیح داشت که با قدمهای وی مناسبت نداشت و پدر طاوس (اسحق) شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذارد پانصد رکعت از خود و پانصد رکعت از طرف پدر خود و نسبت او بدادود همشیره حضرت صادق می رسد که فرزند حسن مثنی بوده . جمال الدین مذکور یکی از مشایخ علامه و حسن بن داود رجالی است .

برادر وی رضی الدین ابن طاوس است

برادر او رضی الدین ابن طاوس است که دارای مؤلفات بسیار در ادعیه و عبادات است وی نیز عابدتر و پرهیزکار ترین عصر خویش بود و کرامات وی را بزرگان نامور پذیرفتند نقابت علویین را سه سال و یازده ماه از طرف هلاکو خان داشت و در زمان مستنصر هم بر او عرضه شد وی پذیرفت و میان او و وزیر علقمی (مؤید الدین محمد) و برادر وزیر و فرزندش عز الدین ابی الفضل محمد بن محمد صداقتی بسزا و استوار بود در بغداد اقامت گزید و پس از پانزده سال بحلّه بازگشت نمود سپس در نجف سکنی فرمود سپس باز در دولت مغول بیفداد برگشت و همواره بر قدم خیر و آداب و پارسائی و دوری از هر ناپسند و نکوهیده ای بود تا در صبح دوشنبه پنجم ذی القعدة الحرام (۶۶۴ هجری) وفات نمود که در حدود ده سال از انقراض بنی عباس گذشته بود و تولد وی در ۵۸۹ بوده و کتب وی معروف است و در ضمن ترجمه احوال شیخ طوسی خواهد آمد .

وكتاب الشمل المنظوم في مصنفی العلوم تالیف
سید و امام معظم غیاث الدین ابوامامظفر عبد
الکریم بن جمال الدین احمد بن طاوس مذکور

امام غیاث الدین
ابن طاوس

و رضی الدین عم معظم اوست، حسن بن داود رجالی، درباره او گوید :
فقیهی است نسابه ، نحوی، عروضی، زاهد، عابد، ریاست سادات
و ناموس های دینی بدو بانجام رسید و یگانه زمان خویش بود مولد او
حائر و نشو و نمایش در حله و تحصیلانش در بغداد و پایان زندگانش
در کاظمین بود و در شعبان (۶۴۸ هـ) متولد و در شوال (۶۹۳ هـ) وفات
نمود بسن چهل و پنج سالگی و دو ماه چند روزی و من در طفولیت با
وی قرین بودم و کتاب فرحة القرّی از او است انتهی باختصار (رجوع
شود بمنتهی المقال)

بدانکه ابن طاوس در علم رجال چون مطلق گفته
شود مراد جمال الدین احمد است و در عبادات
و ادعیه مراد رضی الدین علی است بلکه عوام

تحقیقی رجالی
در کلمه ابن طاوس

ابن طاوس را تنها او می پندارند چه آنکه کتب عبادات و ادعیه و مقتل
وی در تمام اوقات سال در دست مردم است و اما عبد الکریم پس اطلاق
لفظ ابن طاوس هیچ انصراف بدو ندارد تا تصریح بنام او شود حتی اگر
گفته شود ابن طاوس در فرحة القرّی گوید ذهن عمومی بعموی وی رضی
الدین می رود گاهی هم از وی تعبیر بطاوسی علوی می شود .

و کتاب رجال حسن بن علی بن داود او را در
نقد الرجال و منتهی المقال یاد کردند و شهید

رجال ابن داود

در اجازة ابن نجده چنین می نویسد :

الشیخ الامام سلطان الادباء ملك النظم والنثر المبرز زفی النحو و
العروض تقی الدین ابو محمد الحسن بن داود ، و در اجازة شهید بشیخ حسین
بن عبدالمسجد چنین است ترجمه آن: تقی الدین حسن بن علی بن داود صاحب
تصنیفات گران بهای بسیار است از آن جمله کتاب رجال او است و در آن
راهی را پیموده که کسی پیش از او نه پیموده .

ابو علی در منتهی المقل گوید :

کتاب خود را مرتب بر حروف نموده چه در نامهای کسان و چه در
نام پدران ، مولد وی که در رجال خود نگاشته ۵ ج ۲ ر ۶۴۷ بوده و او
معاصر علامه حلّی است در پاره از نسخه های کتاب او غلط هائی در رموز
واقع شده که بدیهی است از خامه ناسخ است و در نقد الرجال غلط بدو
نسبت کرده و این خود غلطی دیگر است چه آنکه تحریرهای فن* و استاد
های زبر دست با مامت فنی و نیکوئی ترتیب کتاب وی گواهی دادند .
ابوعلی در منتهی احتمال داده که خط* وی چون خوب و خوانا نبوده
نویسنده کان بفلط افتادند .

وی از شاگردهای محقق حلّی صاحب شرایع و غیرها و دو ابن طاوس
احمد و علی است .

و کتاب فهرست شیخ منتجب الدین قمی مشتمل
بر نامهای علمای بعد از عصر شیخ طوسی در
دیباچه بهار است وی از مشاهیر موثقین و محدثین
فهرست منتجب الدین
و نسب او

و نیکو ضبط است و روایات بسیار از شیوخ بی شمار دارد فهرست وی در
نهایت اشتهاست ، او از فرزندان حسین بن علی بن بابویه است و صدوق

عم^۲ اعلای اوست شهید ثانی در کتاب اجازه چنین می نگارد :

و علی بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن با بویه است و در روایات از ریاض العلماء تالیف میرزا عبدالله افندی فاضل متبحر تلمیذ مجلسی ثانی صورت نسب وی را چنین می نویسد :

علی بن الشیخ ابی انقاسم عبیدالله بن الشیخ ابی محمد الحسن الملقب بحسکا الرّازی بن الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن موسی بن با بویه .

نگارنده گوید : موسی در صورت او^۲ لی ساقط شده .

افندی فرماید : شیخ منتجب الدین دریای بی کرائی از علوم بوده جد^۲ وی معروف بحسن کا بوده بتخفیف حسکا خوانده شده و در اصل حسن کیا بوده که بلفت دارالمرز بمعنای بزرگ و بزرگوار است یا مدبر و مدیر و کد خدا و بلفت روم که میا گویند وی معاصر ابن شهر آشوب بوده و از شیخ طبرسی و شیخ ابوالفتوح رازی و خلقی بسیار از عامه و خاصه روایت می کند .

نگارنده گوید : از جمله کسانی که از او توقیر و سپاس گذاری نموده و کتاب اربعین او را در ری سال (۵۸۴) بر او قرائت کرده امام رافعی شافعی است و ظاهر این کتاب همان اربعین از اربعین است در فضائل امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی چهل روایت که چهل راوی از چهل مروی عنه نقل کردند .

سخن رافعی در کتاب تدوین در باره منتجب الدین

رافعی در کتاب تدوین در تاریخ قزوین چنانچه در روضات از کتاب ضیافه الاخوان تألیف آقارضا قزوینی است در ضمن آنچه از ریاض افندی نقل می کند گوید :

وی شیخی است سیراب از علم الحدیث چه از راه سماع یا ضبط یا حفظ یا جمع آنچه می یابد می نویسد و هر کس را یافت از وی می شنود و کمتر کسی در این عصرها بیایه او است چه در جمع آوری و چه در شنیدن و فرا گرفتن، سپس مشایخ وی و اجازات ایشان را باو در سال (۵۲۲) یا ۲۲ می شمارد تا می گوید و ولادتش (۵۰۴) و وفاتش ۵۸۵ بوده پس می نویسد: اگر سخنم درستایش وی دراز شده مانا برای آنستکه بسی سود از نگارشات و تعلیقات وی برده ام و خواستم پاره ای از حق وی را بجا آورده باشم .
نگارنده گوید : منتجب الدین از اهل سنت تقیه ای بسزای نمود

و مذهب خویش را پنهان همی داشت از این رو رافعی گوید :

او را به تشیع نسبت می دهند ولی تشیع در پدیران او که اصل ایشان از قم است بود اما من او را از تشیع دور دیدم چه او از فضائل صحابه بسیار جستجو می کرد و راویان آن را انتخاب می نمود و می ستود و مبالغه ای بسزا در تعظیم خلفای راشدین می فرمود .

نگارنده گوید : بیچاره رافعی دانسته خود را تسلیت می دهد یا می خواهد برای حفظ حرمت آثار او در میان قوم خود نام او را زنده نگاه بدارد و تعظیم خلفاء مورد انکار نیست چه آنکه تجلیل مهاجرین و انصار و جمع مجاهدین شیوه همه مسلمین است .

رجوع شود بروضات که شأن منتجب الدین را مفصلاً نگاشته

ابن معینه نسابه دیباجی و نسب و کتب وی

و کتب سید نقیب تاج الملة والدین ابو عبدالله محمد بن القسم الحسین بن معینه الحلّی الحسنی الدیباجی ، کمتر کسی نام او در طرق اجازات باندازه وی برده می شود بلکه مانند او در بسیاری مشایخ و کرد آوردن علوم ، معهود نیست اواز شعبه حسن منسی و دوحه (درخت) ابراهیم قمر از شجره اسمعیل دیباج است که از فرزندان حسن شهید در (فنج) است و او است حسن (تج) برادر ابراهیم طباطبا .

سید علامه نسابه احمد بن علی در کتاب (عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب) گوید :

علم نسب بابن معینه مذکور در عصر وی منتهی شد وی سندهای عالی و سماع های شرافتمند داشته من در حدود دوازده سال او را خدمت نمودم و بر او قرائت همی کردم تا آنجا که می نویسد :

از جمله تصنیفات او کتابی است بزرك در معرفت رجال (ظاهراً نام کتاب معرفة الرجال است) و در دو مجلد ضخیم (بزرك) و کتاب (نهاية الطالب فی نسب آل ابی طالب) در دوازده مجلد بزرك بیشتر این مجلدها را بر او خواندم و کتاب (الثمرة الظاهرة من الشجرة الطاهرة) در انساب طالبین در چهار مجلد و این کتاب مشعشع است و تمام آن را بروی قرائت نمودم و کتاب (الفلك المشحون فی اسباب القبائل والبطون) و کتاب (اخبار الامم بیست و يك مجلد از آن بیرون آمد و اندازه آنرا در یکصد مجلد بر آورد کرده بود هر مجلدهی چهار صد ورقه) و کتاب

(سبك الذهب فى شبك النسب) و كتاب (تذليل الاعقاب) و كتاب (كشف الالباس فى نسب بنى العباس) و غير ذلك تا آنكه مى گويد :
وى از بزرگان شاگردان علامه حلى و فرزندش فخرالمحققين و خواهر زاده اش سيّد عميد الدين و امام اعلم خواجه نصيرالدين قاشانى (كاشانى) معروف بطوسى و از جمله استادهاى بزرگوار شهيد اول و دو فرزندش محمد و على بود انتهى، در كتاب روضات، شان رفيع اين بزرگوار را مشروحاً نگاشته رجوع بدانجا شود .

کتابت رجالیه علامه حلی و آنانکه پس از او آمدند

و سه کتاب علامه حلی صاحب مصنفاتی که شماره آن دشوار است و در مجمع البحرين در ماده علم گوید : وجد بخطه خمساً مجلد غیر ما وجد منها بخط غيره ، و در روضات از روضه العابدین از بعض شرح تجرید نقل نموده که علامه راهزار مجلد تصنیف است بنگارش تحقیقی و در هر متنی از متون کتب متعدده نگاشته و در کتاب ماپاره ای از آثار جلالت قدر این فاضل نامور سلسله امامیه را خواهی دید .

۱ - خلاصه : خلاصه علامه مشتمل بر دو بخش است اول در ثقات و ممدوحین، دوم در ضعفاء و مجامیل، و در روضات الجنات بنقل از ریاض العلماء می نگارد: که مولی نور الدین علی بن حیدر علی قمی در حدود نهصد و هفتاد و اندی کتابی در ترتیب و تهذیب خلاصه نگاشته بنام نهایه الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال و در آغاز کتاب شرط نموده که در خانمه آن هر کس از مشاهیر متقدمین بر علامه و معاصرین ویرا که در خلاصه مذکور نشده و نیز متاخرین از وی را بنگارد .

- ۲ - ایضاح الاشتباه فی ضبط اسامی الرجال و نسبهم
۳ - کشف المقال. کبیر الحجم ، عظیم الشأن است کما عن الرجال و رضات

عن الریاض .

و حواشی^(۱) شهید زین الدین شامی بر خلاصه
و فرزندش شیخ حسن که در تنقیح و تحقیق و
صاحب معالم
استواری تألیف و استقامت سلیقه مشهور است
کتابی است نفیس بنام (منتقى الجمال فی الاحادیث الصحاح والحسان)
و تحقیقات و فوائدی که در علم رجال از او بیادگار مانده است نزد اهل فن
شایسته ملاحظه است و فرزند شیخ حسن هزبور شیخ محمد از اساتید زبردست
فن رجال است از تألیفات او شرح استبصار و کتب دیگر است

رجال استرآبادی و قصه گل سرخ در غیر فصل

شیخ محمد نام برده رجال را در مکّه معظمه بر استاد این فن در
عصر خود میرزا محمد استرآبادی صاحب کتاب منهج المقال فی الرجال
خوانده وی را غیر از منهج المقال دو کتاب دیگر است در رجال و سیط
وصغیر و از کرامات مسلمّه او آنکه در طواف جوانی زیبا روی يك طاقه
گل سرخ در غیر فصل بدو داده و فرموده از خرابات است پس دانست که
مهدی منتظر است .

(۱) از جمله تلامذه شهید ثانی شیخ احمد بن سلیمان صاحب مؤلفات
کثیره است از آن جمله حضنته الاجبار و جهنته الاخبار در تاریخ و کتاب نظم الجمال
فی تاریخ الاکابر و الاعیان است که در عداد کتب رجال امامیه بشمار است و
صاحب روضات و امل الامل او را یاد کرده اند رجوع شود بروضات ترجمه حسن
افضل الدین مهابادی .

خرابات : جزائر مغرب از بحر محیطاست که از آن جمله جزیره خضراء است که سمعانی در انساب آن را ذکر نموده کما فی الروضات و غیرها و جماعتی از علماء و محدثین را بدانجا منتسب کرده .

فیروز آبادی در قاموس و مجلسی در بحار هم از این جزیره یاد کرده ، شیخ محمد مذکور حواشی معروفی بر رجال استر آبادی مزبور دارد و چنانچه گفتیم مصنّفات بسیار دارد مانند شرح تهذیب و شرح استبصار سه مجلد ، و حواشی روضه ، و شرح اثنی عشریّه و معالم ، و اصول کافی ، و فقه و مختلف ومدارك و مطبوع و کتب دیگر که در امال الآمل و روضات از آن یاد شده وفات شیخ او در مکه (۱۰۲۸) یا (۱۰۲۶) و اما وفات شیخ محمد مزبور در مکه سال وفات شیخ بهائی سنه هزار و سی (۱۰۳۰) بوده و در معلی نزدیک قبر حضرت خدیجه سلام الله علیها مدفون گردید شیخ محمد را فرزند فاضلی است شیخ علی ، که شرح احوال پدر خویش را در دو کتاب خود الدرّ المنثور بتفصیل نگاشته و پاره‌ئی از آن را در روضات متناً و هامشاً مذکور داشته شیخ علی از علمای زهاد بوده و در اصفهان سکنی گزیده وی را نامی بلند و مقامی ارجمند در آنجا شده تا آنکه همانجا در سال هزار و یکصد و سه (۱۱۰۳ هـ) وفات نموده تصنیفات او بسیار است و کتاب در منظوم ، شرح کافی است تنها کتاب عقل و کتاب علم را شرح کرده و کتاب (الدرّ المنثور من المأثور و غیر المأثور) در حل مشکلات اخبار و انواعی از علوم است .

میر مصطفی تفریسی و محمد تقی مجلسی و استاد ایشان

مولی عبدالله تستری

و کتاب نقد الرجال میر مصطفی تفریسی که جلیل القدر و نیکو ضبط بوده علم رجال را از محقق مدقق زاهد عابد مولی عبدالله تستری متوفی (۱۰۲۱ هـ) استفاده نموده .

محمد تقی مجلسی هم شاگرد مولی عبدالله مذکور بوده و بر وی با یکصد هزار نفر نماز گذارده و روز وفاتش مانند روز عاشورا بوده مجلسی مزبور در شرح مشیخه فقیه گوید : اکثر فوائد این کتاب از او است (از مولی عبدالله) میر مصطفی هم نسبت بکتاب خود نقد الرجال که با اتقان و استحکام معروف است همین گواهی را داده - همانا این محقق تستری استاد ناموری است که تقریرات و املاهای او را مانند این اساتید زبر دست می نگاشتند چه در رجال چه در علوم دیگر ، مصنفات او هم در نهایت اتقان است (رجوع شود بروضات) محمد تقی مجلسی بر نقد الرجال حواشی سودمندی نگاشته و این خود حاکی از بلندی مرتبه میر مصطفی است .

و کتاب اجازات بحار و دیباچه بحار و وجیزه و تعلیقات بر امل الآمل و غیرها تألیفات مجلسی دوّم مولانا محمد باقر متوفی (۱۱۱۱) است .
وریاض العلماء تالیف بحر موج میرزا عبدالله افندی از فضلاء تلامذه مجلسی دوّم و خازن خزانه کتب وی ، صاحب روضات گوید :

رجال مولی محمد
باقر مجلسی

رجال کبیر میرزا
عبدالله افندی

این کتاب در مجلدات بسیاری که تاکنون از مسوّدۃ بیرون نیامده
وی را بصیرتی عجیب باحوال علمای اسلام و معرفتی تمام بمصنّفات علماء
بوده است ابو علی رجالی گوید :

در این کتاب احوال علمای امامیه را از زمان غیبت صغری تا زمان
که ۱۱۹ باشد نگاشته سید عبداللّه نواده سید جزائری در اجازه بزرگ خود
گوید : کانت لنا کتب عتیقه و کراریس متشتّه من کتب شتی فرضا
علیه والدی فرّنا اسمائها و اسماء مصنّفها و مقدار الساقط من اوّل
کلّ منها و کان شدید الحرص علی المطالعه و الافاده لایقتر ساعة و لا یملّ
توفی فی عشر الثلاثین ای بعد المائة و الالف و هو عشر فتنه افغان با صبهان
رجوع شود بروضات .

کتب شیخ حر عاملی و موسس بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی
و کتاب اهل الامل فی علماء جبل عامل تالیف شیخ جلیل حرّ عاملی
صاحب وسائل و مؤلّفات سودمند دیگر ضمناً علمای غیر جبل عامل را نیز ذکر
فرموده و تعلیقّه منهیج المقال تالیف محمد باقر بهبهانی که استادی مسلم و
ملقب بمؤسّس و وحید است و تحقیقاتی شکفت انگیز در رجال و غیره
از او بیادگار مانده است و حواشی و مؤلّفات بیکوئی دارد، وفات آقا باقر
مزبور در سال هزار و دوست و هشتاد در کربلا بود و در رواق پائین پا
مدفون است و ضریح دارد .

و کتاب اؤلّوّة البحرین در علمای بحرین و غیره تالیف شیخ یوسف
بحرانی صاحب حدائق در فقه و مؤلّفات دیگر .

رجال سید مهدی بحر العلوم و مقام ارجمند وی
و فوائد رجالیّه سید مهدی بحر العلوم طباطبائی که اعجوبه عصر

خویش و یگانه دهر در جمیع علوم و اخلاق و دارای کرامات مشهوره بوده وی محمد مهدی بن مرتضی بن محمد حسنی حسینی طباطبائی است متولد (۱۱۵۵ هـ) در کربلا ماده تاریخ ولادتش (لنصرة آی الحق قدولدامهدی) (۱۲۱۲ هـ) در نجف، این مصرع ماده تاریخ وفات او است (قد غاب مهدیها جدا و هادیها) وی در مکه یکسال برای ادراک حج توقف نمود و در چهار مذهب برابر کعبه معظمه تدریس و هر چهار فرقه گفتند اگر حق است آنچه شیعه می گویند که مهدی موعود پسر حضرت عسکری است این مرد همان مهدی منتظر است و گروه بسیاری از یهود بدست او شیعه شدند چه آنکه باندازهی آیات و براهین و کرامات از وی دیدند که بمذهب او گرائیدند، پدر وی شب تولدش در خواب می بیند که حضرت رضا علیه السلام شمع با محمد بن اسمعیل بن بزیر محدث جلیل القدر مشهور فرستاد و بر بام خانه او افروختند فروغ آن بلند شد و همه جا را فرا گرفت و پایان آن دیده نمی شد.

الحاصل در عراق جمیع علما بدو پناه بردند و همه عظاماء و بزرگان از او استفاده نمودند هر که رجوع کند بکتاب فن رجال می یابد که چشم اسلام بتاریخ درخشنده او هنوز روشن است تعلیقات و فوائد عدیده دارد و دره منظومه او در فقه معروف است و آغاز نظم آن در (۱۲۰۵) مطابق عدد عزه بود (تاریخها عام الشروع غره) و نیز مصابیح الفقه از او است (۱).

(۱) در روضات در ترجمه سید حسین قزوینی یکی از مشایخ اجازه بحر العلوم طباطبائی مذکور است که والد سید حسین مزبور امیر ابراهیم قزوینی صاحب تتمیم الامل و رسائل و تألیفات بسیار بر مصنفات علماء می باشد و نیز ←

رجال شیخ عبدالنبی جزائری و شیخ عبدالنبی قزوینی

و کتاب حاوی الاقوال فی معرفة الرجال تالیف شیخ عبدالنبی جزائری که آن را چنانچه در منتهی المقال است بچهار قسم کرده : ثقات، موثقین، حسان، ضعاف، ولی از ذکر مجاهیل خود داری نموده و کتاب تتمیم امل الآمل تالیف شیخ عبدالنبی قزوینی یزدی، در اینجا از نگاشتن تقریظ بحر العلوم مذکور بر این کتاب (تتمیم) که اهمیت آن را می رساند صرف نظر می کنیم تا دشمن که لب بانکار شیوخ امامیه و معجم های ایشان می کشاید شرم نموده لب همی بگزد و زیر خارهای رشک و کینه خویش خزد یا مگر نسیم مهر و تصدیق بردلوی وزد و گوش بترهائی که تازه کارهای سبک مغز نسبت با قدم و اعلم مذهب اسلام که از هر عیبی پاک است و سیادت معنوی و علمی روزافزون آن بر معارف و آداب و مراسم هر گروهی بر خرد مندان گیتی آشکار است می دهند فرا ندارد و فریب نخورد.

همانا اگر کسی نیکو با زرسی از نگارشات و مناظرات و سخن های سخنوران امامیه نماید اعتراف خواهد کرد بسخنان و نوشته های ایشان درهای بسته افکار بر همه فرقه ها چه حق و چه باطل باز شد و قفلهای علوم گرفته شد افکار امامیه هم هر چه دایره اندیشه های دیگران فراخ تر می شد باز تر و استوار تر نیروی ایشان بیشتر در شکستن طلسم باطل

→ از مؤلفات سید حسین مزبور کتابی است در رجال طریقت کما فی الروضات و نیز در روضات در ترجمه سید عبدالله شوشتری نواده سید نعمت الله جزائری است که وی را اجازه ای است که آن را بعنوان تکملة امل الآمل نگاشته که احوال علمای آینده را تا زمان خویش و آنچه از امل الآمل فوت شده ذکر نموده فراجع .

می گشت و راه نبرد با حرفهای مشتبه یا مغرض بر رویشان شسته تر می گردید .

مذهب امامیه مرکز حیوة فکری و علمی و ادبی و اجتماعی است

الحق "مذهب امامیه مرکز حیوة فکری و علمی و ادبی و اجتماعی است هر چند مبطلین بگفته های نا صواب خود دل خوش کرده پرچم استقلال مذهبی بنام خویش تن بلند کرده و بر پیروان نادان خود گسترانیدند گوئی بآنان چنین وانمود نمودند که آنچه آوردند از آسمان فرود آوردند و الواح عرش و پایه های آن را بر سر دست و روی دوش گرفته شرائع دین و مراسم آئین را در جبهه اسرافیل و ستونهای بیت معمور و سطوررق منشور و نقوش سقف مرفوع فرو خوانده و فرا گرفته در دست رس مسلمین گذاردند .

تقریظ بحر العلوم بر کتاب تتیم امل الامل

فاضل محدث معاصر نوری اعلی الله مقامه در کتاب الفیض القدسی فی ترجمه المولی المجلسی می نویسد که سید مهدی بحر العلوم طباطبائی مذکور بر نسخه اصل کتاب تتیم امل الامل تالیف شیخ عبدالنبی قزوینی یزدی که نزد من بخط شریف وی موجود است چنین می نگارد: خداوند که سپاس باد او را من را توفیق شرفیابی زیارت این کتاب عنایت فرمود که از تقریر و نگارش شیخ علم فاضل و محقق بی بدل کامل کوه بلند علم و معرفت و پایه استوار فضیلت سرمشق دانایان گذشته و پیشوای فضیلت داران آینده اندوخته بجای مانده ناموس های سلف و شیخ مشایخ خلف قطب دائره کمال و آفتاب سپهر فضل و افضال دانای پاک و فروزنده باردار

و آقائی بشایستگی آراسته و پارسائی به پرهیز کاری پبراسته مولی عبد
 النبئی قزوینی یزدی است همی دیده خود را در آنچه املاء فرمود گرداندم
 چشم خویش را باین ارمغان گرامی که بمن کرم فرموده همی برده و
 آورده تا بدل رساندم پیوسته رشته دراز فکرتم را بدو پیوستم و یاد آن
 را بدل و زبان همواره بستم همانا دیدم یکتا جامه‌ای ایست که گوهرها
 بر آن از هر سو چیده و زیبا ترین دامادی است که در حجله کامرانی و
 بارگاه شادمانی نشسته و بآروز رسیده سخنی از آب گوارا شیرین تر و از
 نسیم لطیف نازک تر پیوند دلها را به پنجه مالکیت خویش گرفته و آنچه
 جستجو از آن شود و آرزوی آن در اندیشه ها رود رایگان بخشیده و
 نگاشته و گفته .

قطعه بحر العلوم و ترجمه منظوم آن

لقد وافت فضائلك المعالی	تهز معاطف اللفظ الرشیق :
بزرگواری کرده بدانشت او را	که جنبش از طرب آورد لفظ بیکو را
فضضت ختامهن فقلت الی	فضضت بهن عن مسك فتیق :
گرفتم از سرکنج نگارش تو چومهر	شکافتم بجهان نافه های آهو را
و جال الطرف منها فی ریاض	کسین محاسن الزهر الایق :
چه باغها که در آن من بدیده‌ام دیدم	که کس چنان نشنیده بهشت مینو را
شربت بها کؤساً من معان	غنیت بهن عن شرب الرحیق :
چه جامه‌ا که پراز باده‌زان معانی بود	که بی نیاز شدم زان می سمن بو را
ولکنی حملت بها حقوقاً	اخاف لثقلهن من العقوق :
بدوشم از سخت چون حقوق سنگینی است	بجا نیارم ترسم حق سخنگو را

فشر بأ يا نعيما بى رويداً فلست اطيق كفران الحقوق :
توای بهشت برین خورده خورده ام بچشان که تاب کفران نبود بمن حق او را
و حمل ما اطيق به نهوضاً فان الرفق اليق بالصديق :
بدوش من تو با اندازه بار احسان نه که در کشیدن ندم زدست نیرو را
من آن نیم که حقوق تو را نگویم شکر ز تو مدارا زبید صديق حق جورا
بقية ترجمه تقریظ بجانم سوگند بخششی بسزا نمود آنچه فرموده
نیکو فرموده و آرزوهای پزوهیده را همچنان
که خود خواسته و از او خرد درخواستی بهمه بخشود همانا آنچه نگارش
نمود و سود بخشود نشانه های نیاگان گذشته و از میان رفته را دو باره
زنده ساخته و خانه های ویران شده دانشمندان که روزگار خاک آن را
هم بیاد انداخته از نو بنیادی پاینده پرداخته ، چه انجمن های از کار افتاده
را که باز همی بیارا است و چه گنبد های بزرگواری که سرنگون گشته
که بدست وی بر پا است چه ستون های فضیلت که بخاک افتاده و از هم
گسستنی بود راست نمودی و پیوستی و چه کاخ های سیادت و شرافت که
در هم شکستنی بود آباد فرمود و به هم بر بست از خدای آفرین بر وی
سزا است و شکرانه او بر آفریدگان هر جهان روا است که هر چه مرده
بود بیادی نیکو زنده اش داشتی و آنچه از دست رفته بستایشی زیبا
باز گشتنش داده جاویدش گذاشتی چه دست های دهنده که از وی بر سرو
دل هر شهری نشین و بیابانی پاینده استی و چه نعمتهای روز افزون که
از او بر هر حری و در هر انجمن رونده و آینده هستی او است که
فضیلت های فاضلان و فقاقت فقیهان را در گیتی پراکنده و جهان را بمحاسن
ادریان و هوشمندان بیاکنده نامهای خزنده کان گوشه های گمنامی را

بر کوس سپهر نواختی و چراغ بام هنر هنرمندان را که روی بخموشی
نهاده چون مهر درخشان ساختی گویا بچشم می بینم که دبیرستانهای علوم
بجنبش آمده بنام او دستانهای طرب انگیز همی نوازد و انجمن های
فضائل و معارف در هر جا فراهم گشته و بدو می برازد و عروسهای دانش
را برای زفاف وی همی سازد و محفل های ادب هر کجا تأسیس شده بیاد
او خرم گشته بخود می نازد و گوئی بدیده دل می یابم که خفتگان زیر خاک
که لب بسته و خاموشند همی می خروشد بیدار شده و در پیمودن پله های
کوه طور را همی کوشند تا بر فراز آن زیر درخت نور جای گزیده در
سروش اند و همگان گوش بیابنگ نوشا نوشند و همی جامه های رنگارنگ
بهشتی در تن پوشند و جام های گوهر نشان آب زندگانی جاوید همی
نوشند و پیوسته سرود های تهنیت آمیز و مسرت انگیز همی نیوشند
و همواره ستاینده ایشان را این دو گوهر را از درج دهانشان آویخته
بکوشند و همواره بدین دو گوهر زیبا ستاینده خود را زیب داده چشم و
دل پیوسته بدان سر و گوش اند و بدین دو حمله دیبا دست نیاز برده بدان
شاه و دوش اند .

في النشأتين لك المهنتا والهنا نيل المنى والفوز بالاقبال

در هر دو جهان تورا گوارا - دریافت آرزوی اقبال .

شکرانه ما ز تو بیاد است - روز و شب و هفته و مه سال .

تمام شد ترجمه تقریظ سید بحر العلوم بر کتاب تمهید شیخ عبد
النبی یزدی ، و ما بدین نظر بترجمه نثر و نظم آن عنایتی دیگر که
از طرز ترجمه ما بیرون است نمودیم که بحر العلوم آیتی است شکفت
انگیز و بی تردید اورا انسانی کامل و حجتی آسمانی و الهی باید دانست

بکتاب رجال شیخ نام برده اعتنائی بسزا نظماً و نثراً نموده و نکارشی فرح بخش و طرب افزا در احیاء نام وی فرموده و چشم شیعه را روشنائی جاویدی بخشوده و بهمین نظر باید بدو تأسی نمود و نام رجال امامیه را زنده داشت .

این است که در این مقدمه که جایگاه اینگونه مطالب در آن بسی تنگ است نتوانستم در برابر یافه بافی دشمن خودداری نمائیم ناچار دو مرتبه دست باین کار زدیم نخست مجمل سپس مفصل ، امید واریم کاری بجا باشد .

از تقریظ بحر العلوم معلوم است که رجال امامیه و کتب ایشان در این فن^۱ و سائر فنون چه سرگذشت دیرینی داشته و چه سابقه درخشانی را در اسلام نشان داده و چه دائره فراخی داشته که در اثر وسعت این تشکیل و درازی زمان و افزویی و انبوهی عده طبعاً ستاره نام برخی از آن روی باقول می گذارد مع الوصف بحر العلوم احیاء نام این قبیل را با يك مسرتی بی اندازه تلقی می کند احساسات علماء امامیه از آغاز تدوین همین بوده هر چه هم از میان رفته دست دشمن بدان دراز می شد باز چیزی نمی گذشت که دست خداوند آن را از پرده بیرون می آورد و چنگ دشمن را زیر سنگ برده و زبان هواخاهان او را بریده و ستاینندگان حق را هزاران زبان گویا و خامه هوانوس و جهان نورد کرم همی فرمود .

بقیه کتب رجال امامیه افزون از شصت کتاب و و رساله

(۱) الرّواشح السّماویّه تألیف فیلسوف کبیر اسلام و شیعه، محمد باقر

معروف بمیر داماد صاحب مصنّفات مشهوره و حواشی بر رجال کشتی کمافی

الرّوضات عن لؤلؤ البحرین متوفی ۱۰۴۰

(۲) کتاب المعراج تألیف شیخ سلیمان محقق بحرانی و آن شرح قسمتی از فهرست شیخ طوسی است .

(۳) بلغة تألیف سلیمان مزبور مختصری است در رجال .

(۴) رجال میرزا محمد اخباری نیشابوری مکنی به ابو احمد بن عبدالنسی بن عبدالصانع . ۱۱۷۸-۱۲۳۲ قیلاً در کاظمین چنانچه شروانی در بستان السیاحه نگاشته .

(۵) معترك الرجال تألیف آغا محمد علی^(۱) فرزند مؤسس بهبهانی متوفی ۲۰۸ او از نود سال تجاوز نموده و در رواق حسین علیه السلام پائین با مدفون و ضریح دارد از اوست نیز مقام الفضل و شرح مفاتیح و غیره متولد ۱۱۴۴ در کربلا و در طاعون عراق بایران آمد کما فی المنتهی و صاحب منتهی المقال گوید: ووفقت علی کراريس له فی الرجال و ظاهراً آن را پیش از ظهور معترك الرجال دیده است .

(۶) مشترکات امین کاظمی .

(۷) الفوائد المدنیة تألیف مولی محمد امین استرآبادی

(۸) رجال شیخ فرج الله حویزوی .

(۹) مجمع الرجال تألیف مولی عنایت الله قهبائی .

(۱۰) جامع الرواة حاج محمد اردبیلی .

(۱۱) رجال مولی خداوردی بن القسم الافشار از بزرگان شاکردان

(۱) فرزند آقا محمد علی آقا محمود است که بنقل صاحب طرائق در حاشیه از مآثر الاثار ناصر اعتماد السلطنة برخلاف طریقه پدر با صوفیان و از آن سلسله بوده شرحی بر دعای سمات دارد در (۱۲۷۱) وفات نمود در دزاشیب شمیران طهران و فرزندان آن جناب در طهران ۱۳۱۴ .

مولی عبدالله تستری که شریک درس صاحب نقدالرّجال بوده است .
(۱۲) اکلیل المنهج تالیف مولی محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی
مقیم اصبهان صاحب کتاب طباشیر و از عجائب آنکه در این کتاب بمرگ
خود در وقت معین خبر داده و همان طور واقع شد و نیز رساله‌ای فارسی
و صحف ادریسیّه از او است و اکلیل وی بر منهج المقال میرزا محمد استرآبادی
است و از مشایخ وی مولی محمد سراب مازندرانی است که فقیه و متکلم و
دارای تصانیف در الهیات و امامت و فقه و اصول و غیرها بوده و همچنین
از اساتید او شیخ اسماعیل خواجوئی مازندرانی است که او هم دارای
کتابی در رجال و مصنفات بسیاری در حکمت و کلام است چند رساله از
او نزد نگارنده موجود است .

(۱۳) رجال شیخ اسماعیل خواجوئی مازندرانی مذکور

(۱۴) تاریخ امیر اسماعیل خاتون آبادی

(۱۵) جامع المقال شیخ طریحی فخرالدین بن محمد بن احمد بن

طریح الرّماحی النّجفی متوفی (۱۰۸۵) و او از مشایخ و نیز از او است
کتاب تمییز المتشابه من اسماء الرّجال و کتاب ترتیب خلاصه العلامة و
شیخ محمد امین کاظمی را بر جامع المقال حاشیه ایست کما فی الرّوضات .

(۱۶) تنقیح المقال شیخ حسن بن عباس بلاغی

(۱۷) توضیح الاشتباه مولی محمد علی ساروی

(۱۸) تحفة الازهار سید ضامن بن شدقم مدنی .

(۱۹) سیره السلف امام اسماعیل طلحی نیمی اصفهانی

(۲۰) نظام الاقوال نظام الدین تلمیذ شیخنا البهائی .

(۲۱) خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر مولی محمد مجتبی
در مستدرکات از او بسیار نقل کرده

(۲۲) طبقات سید علیخان شیرازی نسخه‌ای از آن در کتاب خانه شیخ
عبدالحسین شیخ العراقین در کربلا بوده و يك نسخه از آن مرحوم سید
الاعلام سید مرتضی بیضاوری شوهر خاله نگارنده بخط زیبای خود استنساخ
نموده و مکرر نگارنده از آن استفاده کردم و فعلا در دست پسر خاله نگارنده
حاج سید محمد حائری است .

(۲۳) سلافة الدر في اعيان العصر تألیف سید علیخان مزبور .

(۲۴) الدرجات الرفیعة تألیف سید علی خان مذکور .

(۲۵) منتهی المقال شیخ ابوعلی استرآبادی .

(۲۶) الاکمال لمنتهی المقال تألیف شیخ محمد علی آل کشکول از تلامذه

شریف العلماء مازندرانی .

(۲۷) حدیقة النظار في مشیخة الكافي و الفقیه و الاستبصار تألیف

شیخ محمد علی مزبور .

(۲۸) التنبیهات السنیة في المصطلحات الرجالیة تألیف شیخ مذکور

این سه کتاب اخیر نزد نگارنده موجود است بخط بعضی علماء عصر شریف
العلماء و عصر مؤلف آن و نزد صاحب روضات و صاحب مستدرکات نبوده است .

(۲۹) مجمع الرجال تألیف شیخ عبدالنسی بن الشیخ سعدالجزائری

(۳۰) حاوی الاقوال تألیف شیخ مزبور و ظاهراً کتاب اول غیر از

رجال مولی عنایة الله قهبائی است که از کتب متقنه مشهوره است زیرا که
فاضل افندی مجمع را علاوه بر حاوی نسبت بعبدالنسی داده پس آنچه در
روضات است که افندی مجمع را اشتباه بکتاب مجمع قهبائی نموده بعید

است چه آنکه افندی برای مزید اطلاع بر کتب، سیاحت هم می کرد و رنج سفر می کشید و از اساتید عظیم الشان فن^۱ است و بر مانند او این امر مشتبه نمی شود ما کتاب جزائری را در اینجا برای همین منظور ها اعاده دادیم .

ترجمه شیخ بهائی از کتب اهل سنت و مصنفات وی

(۳۱) حاشیه خلاصه علامه و در ایة (۱) و غیرهما تألیف شیخ بهائی محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی حارثی نسب شریف وی بحرث بن عبدالله الاعور همدانی صاحب سر^۲ امیر المؤمنین علی علیه السلام می رسد از این رو او را حارثی توصیف کنند وفات شیخ در هزار و سی یا هزار و سی و یک بوده و مدفن او مزاری است معروف در مشهد رضوی علیه السلام ترجمه نویسان بسیار قلم زنی در ستایش و گذارش زنده گانی شیخ نمودند و نتوانستند فضائل و کمالات این مرد فوق العاده را احاطه نمایند علماء اهل سنت هم دست باین کار زدند و سر شوق بر این آستانه نهادند و بهر ستایشی که جماد را هم برقص می آورد او را یاد کردند از آن میان مولی محمد محبتی است در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحاد عشر و شهاب در کتاب خود و ابوالمعالی طالوی و بدیعی سخنها ی نغز و شیرین و ستایشهای با مغز و دلنشین ایشان را فاضل معاصر محدث نوری اعلی الله مقامه در فائده سوم

(۱) این تفسیر فقط تفسیر فاتحة الكتاب آن را بعضی ذکر کردند و نسخه از آن در دست نگارنده است .

و نیز رساله فی طبقات الرجال سعید نفیسی معاصر در مجموعه ایکه بنام احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی گرد آورده و اخیراً طبع شده در ص ۱۰۲ یاد نموده و نیز از والد شیخ کتاب در ایه که نامش وصول الاخبار الی الاخبار است .

از خانمۀ . مستدرکات الوسائل در ص ۴۱۸ نقل فرموده است .

طالوی مصنفات وی را بدین صورت می شمارد: التفسیر المسمی بالعروة الوثقی - التفسیر المسمی بالجبل المتین فی مزایا الفرقان المطین ، نگارنده گوید: ظاهر بلکه صریح این سخن آنستکه تفسیر جبل المتین غیر از الجبل المتین فی احکام احکام الدین است که در فقه امامیه بترتیبی است عجیب که دیگران بر او سبقت نجسته اند چه آنکه در هر باب عدۀ صحاح و حسان و موثقات احادیث را بترتیب نقل می کند سپس بشرح آن و تحقیق مسئله با نهایت بلاغت و رسائی می پردازد و این کتاب معروف است و بعد از آن مشرق الشمسین را تالیف فرمودند و آن فقهی است مستخرج از صحاح کتب اربعه با تفسیرات متعلق بابواب کتاب و در اول کتاب فواید مهم در علم رجال و درایت نگاشته است طالوی گوید : و مشرق الشمسین ، شرح الاربعین .

نگارنده گوید: مراد از شرح اربعین همان کتاب اربعین شیخ است که مشهور آفاق است و چون چهل حدیث معتبر از طریق اهل بیت را شرح نموده بشرح اربعین تعبیر کرده و مادۀ تاریخ اتمام تالیف اربعین را خود مؤلف چنین فرموده: لقد تمّ تاریخ هذا الكتاب - وتمّ الاحادیث تاریخه مطابق هزار و یک هجری نخستین سال هزار دو مین الف ثانی هجری و در اول اربعین عزم خود را بر تالیف هزار حدیث در دوره فقه و شرح آن با توضیح و تصحیح مبانی و بازرسی سند و رجال و نحو و لغت و معانی و بیان و غیر آن یاد کرده فعلا در نظر ندارم که موفق شده یا نه ، محتمل است که جبل المتین و مشرق الشمسین را بهمین نظر تالیف کرده باشد .

بقیه سخن طالوی
راجع بمصنفات شیخ

و جامع عباسی - و مفتاح الفلاح - و زبده در
اصول تهذیب در نحو - ملخص در هیئته - رساله
هلالیه اثنا عشریات خمس - خلاصه الحساب
نگارنده گوید: حساب کبیر شیخ بحر الحساب است - مخلاصه، نگارنده گوید:
مخلاصه با اسرار البلاغه و سبع زهرات طبع مصر شده مشتمل بر حکایات و
اخبار و ادعیه و اشعار بسیار است و اهل سنت پاره ای احادیث خود را در
آن داخل کردند .

تشریح الافلاک - رساله اسطرلابیه - حواشی کشاف - حواشی
بیضاوی - حاشیه بر خلاصه الرجال - درایت الحدیث - فوائد صمدیه
در علم عربیه حاشیه فقیه الی غیر ذلك^(۱) از رسائل زیبا و قواعد نیکو
سپس ورود شیخ را بمصر و تألیف کشکول را در آن و ملاقات با استاد
محمد بن ابی الحسن بکری و مبالغه استاد را در تعظیم وی ذکر می نماید
سپس گوید :

شیخ پس از مصر بقدمس وارد و با حسن پورینی ملاقات و داستان
این ملاقات را یاد نموده می گوید : پس روی بحلب نهاد درحالتیکه خود
را از سلطان مراد بن سلیم پنهان می داشت .

نگارنده گوید : کتب شیخ منحصر بآنچه طالوی گفته نیست ، الحق
اگر بر روی زمین از شیعه کسی جز شیخ بهائی نبود کافی بود در حقانیت
مذهب امامیه ، فاضل علامه نوری معاصر ، در مستدرکات از ملحقات بلغه
الرجال شیخ سلیمان ماحوزی بعضی از عجائب احوال شیخ و کرامات و

(۱) رجوع شود بمجموعه سعید نفیسی معاصر که پس از انجام این کتاب

خوارق عادات او را نقل نموده مانند بیرون آوردن آب زلال نزد سید ماجد بحرانی از سبحة تربت حسینی در میان قدح تا بر می شود و از سید می پرسد آیا وضو ساختن باین آب چه صورت دارد پاسخ داد درست نیست چه این آبی است خیالی ، و مانند ازدها نمودن بند چاقچور خویش را نزد شاه عباس کبیر برای باطل ساختن شعبده های فرستاده سلطان روم که آن شعبده باز ، بدین وسیله دین مردم راست نموده علوم اسلامی را باطل و بی اثر قلمداد کرده علم را بروم اختصاص دهد شیخ باین کار تمام عملیات آن مرد عیار را لغو و درهم شکست و فراری ننکین از افعی نمود سپس شیخ بشاه فرمود این گونه علوم چیزی نیست و حقیقتی ندارد من خود این عمل را از فلان توپچی شاه فرا گرفتم .

(رجوع شود بمستدرکات)

سید محمد باقر اصفهانی و مشایخ وی

(۳۳ تا ۶۳) سی رساله در مهمات فن رجال تألیف حجة الاسلام

مشهور سید محمد باقر اصفهانی صاحب مطالع الانوار و تحفة الابرار و سؤال و جواب ، وی رئیسی مطاع بوده و بر یکصد و بیست یا نود یا هشتاد نفر حد جاری ساخته و در سال (۱۲۶۰ هـ) وفات نمود و مجالس عزاء برای وی در بلاد اسلام تا یکسال بر پا شد و سید در روضات او را بافضل المتقدمین و المتأخرین توصیف نموده تلمذ او نزد بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی متوفی (۱۱۸۰ هـ) و میر سید علی صاحب ریاض (۱۱۶۱ هـ) (۱۲۳۱ هـ) و سید محسن کاظمی محصول ووافی و وسائل و شرح مقدمات حدائق متوفی (۱۲۴۰ هـ) و محقق قمی صاحب قوانین و غیر هم بوده و صدیق با وفا و

صفای او محقق زاهد میرزا ابراهیم کرباسی صاحب اشارات و ایقانات در اصول و منهاج و شوارع و غیرها در فقه بوده است .

این جمله ایست از فهرستها و معجم های امامیه در رجال که ما با کوتاه دستی و ناتوانی از استقصاء بسبب حاضر نبودن آنچه لازم است از کتب از نظر خوانندگان می گذرانیم

با این همه مصنفات گران بها، آیاتنکر شیوخ و کتب امامیه از رسوائی خویش نمی هراسد؛ آیا شرم نمی کند از خداوند و از دین خویش یا از وجدان خود کسیکه انکار می کند شایخ شیعه و معاجم امامیه را یا قدیم بودن مذهب اهل بیت را از صدر اول؟ و آیا چه می تواند کرد جز شکستن پهلوی حق و تفریط و تقصیر در حق "خدای خویش کسیکه در دین خود قناعت بکتب ابن حجر عسقلانی و مانند او نماید همان ابن حجر بکه خود را محدث و فقیه و صالح و متقی می داند مع الوصف قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هجوی می گوید که جز از او باش مردم سرزنند .

ابن حجر عسقلانی پیشوای برادران سنی ما نسبت

بقائم موعود پرده دری می نماید و شعر هجای شرم آور

می سراید فاعبترو ایا اولی الابصار

ابن حجر را با ادعای پارسائی و حدیث و فقه و مکارم اخلاق باید آینه اخلاق گذشتگان برادران او و آینده گان آنها دانست نگاه کن چگونه با مهم ترین مقدسات يك مملت بزرگی بازی می کند و الفاظ زشتی که در خلوت هم مرد پارسا از گفتن آن شرم می کند در عالم اسلامی گوش زد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت و مسلمین و ملل بیگانه می نماید آیا باز هم باید برای او عذری تراشید مثل اینکه گفته شود مجتهد است و اجتهاد

او چنین تصویب کرده و مجتهد هر چه بگوید حق او است .

این است شعر ابن الحبیر

لهفی علیه مثل العلیل علی فراش النائم
 طمع طمع الرّوافض فی انتظار القائم^(۱)

ای داد ازین کینه خانمان سوز ای فریاد از دشمنی با خاندان عصمت و طهارت آیا این است مودت قریبی؟ آیا این است مزد رسالت؟ آیا این است تصدیق پیغمبر ﷺ در تمسک بعترت و احترام اهل ذکر؟ آیا در برابر گفته‌های متواتر پیغمبر ﷺ در تعداد اوصیای خود با اسم و رسم در مقابل اخبار فریقین در باره قائم موعود و مهدی منتظر چنین بی شرافتی باید نمود با آنکه بطور کلی اجماعی ملت اسلام است مسلمی نیست که منتظر قائم موعود منتظر نباشد همانا اگر بنخواهد يك طفل شیعی پاسخ بوی دهد می تواند دیده‌های ویرابامیلی گذاخته سرمه کوری کشد و داغ ننگین ابدی بر پیشانی او نهد که هر کور و بینائی آن را به بینند و کنیزان افریقا آن پاسخ را بر سنگ‌های عسقلان هم کننده گرد دهان زاده خویش بخلند چه رسد بسخنوران نام آور شیعه، ولی شکیبائی و خود داری سزاوار تر بمظلومین است، الحق شیعه مظلومند همچنان که آل محمد از زنده و مرده پنهان و آشکار ستم دیده، آرامگاه ایشان از ستم دشمنان آرام نیست ما در کتاب خود در باب پاسخ آنچه دشمنان دست آویز نکوهش شیعه نمودند و از این رو بنام مذهبی خشمگین بر امامیه گشتند داد سخن خواهیم داد و امر قائم موعود را چنان مجسم خواهیم

(۱) تمام شعر دراصل نسخه بود از نوشتن تمام آن شرم آمد - مصحح

نمود گوئی او را بدیده می بینی و گل های دلکش از جایگاه پایش می چینی انشاء الله تعالی، از این هم نکته نگذریم که بعضی از در پوزش سر بر آورده گفتند این شعر از ابن حجر صاحب در رکامنه نیست بلکه از ابن حجر دیگر که مکی و صاحب صواعق محرقه در رد شیعه است که (الصوارم المهرقة) تألیف قاضی شهید تستری در رد آن کتاب است لکن اگر از آن يك باشد و از این نباشد باز سخن همان سخن است چه گفتار زهر آگین چه از سنگ زاده عسقلانی و یا مکی بیک سنگ کشیده و سنجیده می شود از این يك هجو دیگری بارمغانی برای پیروان آل الله رسیده که بر دیوار حرم نگاشته و در سزا از کوه ابی قبیس افتاده و دست و پایش شکسته فعلا از نقل آن صرف نظر می کنیم رجوع شود بروضات در احمد بن حجر .

بهر حال این اندازه از فهرستها و رجال امامیه را که در این مقدمه و در آخر از کتاب خود نگاشتیم تنها برای پیدا کردن غافل و آگاهی جاهل است .

امامیه حق را بر رجال نمی شناسند بلکه رجال را بحق می شناسند مگر نه ما امامیه حق را بر رجال نمی شناسیم چنانچه بنیاد آئین مخالفین است بلکه رجال را بحق می شناسیم چنانچه وصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام بحرث بن عبدالله همدانی است و آن را مفید در کتاب المقالات نگاشته از این رو از هر کس لغزشی یا گمراهی به بینیم او را ترك گوئیم چنانچه آراء بنی فضال را ترك گفتیم چه آنکه مأمور شدیم باین عبارت (خذوا مارووا وذرُوا مارأوا) یعنی روایت ایشان را نگاه دارید و رأیشان را واگذارید و همچنین کتب امثال شلمغانی را که پس از انحراف نوشتند نه

در حال استقامت ترك گفتیم و یگانه علت تمسك ما بعترة از میان سائر مردمان آنستکه می‌دانیم حق هر چه بوده و هست نزد ایشانست از آن هرگز تجاوز نکنند و باطل یا هوی و هوس را بدان نیامیزند و رشوه بر تعریف و تغییر و مانند آن نمی‌پذیرند و حق را سرموئی زیرپانمی‌گذارند .

پوزش و بازگشت مؤلف بهخاطرات خود در ضمن

مطالعه کتب وهاییه

من از دراز شدن سخن در این مقدمه پوزش می‌انمایم و به بیان بقیة خاطرات خود در اثناء مطالعه کتب وهاییه بازگشت می‌کنم ما آنچه در لزوم پیروی مذهب اهل بیت و تفضیل ایشان بر سائر علمای اسلام گفته و خواهیم گفت قطره‌ایست از دریا و ذره‌ایست در فضای لایتناهی، آیا گوینده درستودن آل محمد صلوات الله علیهم و ستایش ایشان در بلندی مقام و تبار و برگزیده‌گی نزد پروردگار و پاکی از هر نکوهیده و زشت و پلید در نهان و آشکار و رسوخ در علم و پرهیزگاری و ترس از خداوند و امیدواری و خوشنودی و محبت خداوند بایشان و ایشان باو و مانند این مراتب بلند و مناصب ارجمند که بدان مخصوص اند و در آن پیشوا و سرور و پایه استوار و سرانند چه می‌تواند گفت؟ پس از گفته خداوند در قرآن که فرمود ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم - انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا - وما یعلم تاویلہ الا الله والراسخون فی العلم - ولكن - الراسخون فی العلم والمؤمنون یؤمنون بما اتزل الیک وما نزل من قبلک والمقیمین الصلوة - شهد الله انہ لا اله الا هو الملكة واولو العلم - ثم اورثنا الكتاب

الذین اصطفینا من عبادنا - انما یخشى الله من عباده العلماء - فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر - ان اکرمکم عند الله اتقاکم - انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون - من یرتد منکم عن دینہ فسوف یأتی الله بقوم یحببهم و یحببونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین - هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون - افمن یرتد الی الحق احق ان یتبع امن لا یرتد الی الا ان یرتد - ان الانسان خلق هلوعاً اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً الا المصلین - و غیر ذلك از آیات که اینجا مقام استقصاء آن نیست .

اتفاق بر آنکه اهل بیت اهل این آیات بلکه شایسته ترین افراد آن اند

و تمام مسلمین متفق اند بر آنکه اهل بیت اهل این آیات اند بلکه شایسته ترین علماء اسلام اند بآن زیرا که ایشان دارای صفات جمیع راسخین در علم اند و ایشان اند اهل تقوا و عمل ایشان مقبول نزد خداوند است و عاقبة ایشان راست و کلمه تقوی لازم لاینفک آنها است .
و نیز جای شک نیست که علم تأویل منحصر است پس از خدای تعالی و پیغمبر ﷺ در ایشان و دیگران جز از راه ایشان بهر ای از علم تأویل صحیح ندارند چه رسد آنکه از پیش خود دست بتأویل زنند و انکه بنیاد دین را هم بر آن نهند چنانچه دیگران را حقی نیست در جمود بر ظواهر قرآن بکمان آنکه امر قرآن بفهم کوتاه آنان برگذار شده هر چند بر خلاف علم پیغمبر ﷺ و عترت باشد .

آیه تطهیر نسبت به پنج تن مطابق چهل و یک حدیث از طرق سنت است باضافه نه امام دیگر مطابق سی و چهار حدیث از طرق امامیه

و ایشانند دارای صفات پاکیزه گان که در آیه تطهیر یاد شده که مطابق چهل و یک حدیث از طرق اهل سنت در شأن محمد ﷺ و علی ﷺ و فاطمه علیها السلام و حسن ﷺ و حسین ﷺ نازل شده و مطابق سی و چهار حدیث از طرق امامیه است. در پنج تن و نه تن دیگر از ائمه اهل البیت وارد شده و دارای صفات نماز گذاران که در آیات فوق می بینی.

استفاده مهمی از مشروط بودن ایمان در آیه بگرویدن به نماز گذاران نخستین

مگر نه این است نخستین کسانی که نماز را برپای نمودند محمد ﷺ و علی ﷺ باجماع فریقین بودند و هیچده حدیث از طرق اهل سنت در اینکه نخست مسلم و نخست نماز گذار علی ﷺ است ضبط شده و هیچده حدیث هم از طرق امامیه رجوع شود بغایه المرام. پس مؤمن کسی است پس از ایمان بکتاب منزله ایمان بنماز گذاران داشته باشد چه آنکه عطف می فرماید (یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلك) جمله (والمقیمین الصلوة) و معلوم است که مراد هر نماز گذاری تا قیامت نیست بلکه نخستین نماز گذاران که محمد ﷺ و علی ﷺ است مقصود است چه یکی ایمان بنبوت و یکی ایمان بولایت است و صریح آیه، مؤمن کسی است که ایمان باین دو را نیز داشته باشد و چنین مؤمنی در این آیه در ردیف راستخین در علم یاد شده.

استفاده دیگر از استثناء نماز گذاران در آیه

و نیز در آیه مبارکه "إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلَقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ" جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً الا المصلین نماز گذاران را در وقت نزول آیه از تمام بشر استثناء فرموده و هر انسانی را بحرص و جزع نکوهش نموده و نماز گذاران در آن هنگام عَلَيْهِ السَّلَامُ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند بالا جماع پس چه اندازه کور دل از یافتن حق است کسیکه در آیات قرآن منزلت برگزیده گان اسلام را تفکر نمی کند با آنکه خداوند می فرماید افلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها .

آیا تدبر در قرآن نمی نمایند یا مگر بر دلها قفلها زده شده؟ مگر نه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نخستین کسی است که ایمان بخدا آورده و نماز برای داشته و جهاد در راه حق نموده و روی از دشمن در مرکز قوای مشرکین نتافته و با هر قوه و نیروئی روبرو شد . در هنگامیکه شیطان آشکار پرستیده می شد و روی زمین پر از گمراهی بود و یا مگر نه او است آنکه ابوهی مردم گرد وی بر عزتش نمی افزود و خود را با جماعات گرامی نمی پنداشت و پراکندگی مردمان از او و تنها شدن ، هیچ او را بوحشت نمی انداخت و اگر همه مردم او را تنها کرده و بدست دشمن می دادند سرموئی بی تاب نمی گشت .

سوگند و گواهی حضرت هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ به برتری آل محمد

و براستی و مولویت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

همانا من مانند علی بن محمد نقی عَلَيْهِ السَّلَامُ در زیارت غدیر سوگند یاد می نمایم و گواهی بحق می دهم که محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سروران و

آفریده‌گان اند و علی آقای من و آقای همه مؤمنین است آری خدای عزوجل از پیش در باره وی این آیه فرو فرستاده و هر چند آنها بدان خوشنود نبودند - یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلّة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله ورسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون .

یعنی ای گروهی که هر کس از شما مرتد شود از دینش خداوند همین زودی قومی دیگر می آورد که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را با مؤمنین فروتنی و خاری بر خود روا دارند و بر کفّار چیره و فیروز و عزیز خواهند بود همی در راه خدا بجنگ روی کنند و هرگز در راه خدا از سرزنش کسی هراس نکنند این است انعام افزون خداوند که بهر کس خواهد می بخشد خدای هر چیز را فرا گیر و محیط و دانا است جز این نیست و نخواهد بود که ولی و زمامدار و صاحب اختیار بشما مسلمانان همانا خداوند و پیغمبر ﷺ و آنانکه گرویدند و ایشان همان کسانی اند که نماز برپا همی کنند و زکوة دهند هنگامیکه در حالت رکوع می باشند و هر کس دوست دارد خدای و پیغمبر ﷺ و آنان که از پیش ایمان آوردند از یاران و لشکر خداوند خواهند بود و لشکر خدا همواره فیروزند .

قرآن بالصراحة ایمان و نماز علی را از آغاز کار پذیرفته و گفتگو در اندازة سن حضرت باین نظر پیهوده است

اندکی تأمل کنید که چگونه باجماع فریقین علی علیه السلام مورد این این آیه است و آیه اولی را چون ضمیمه بارتداد اکثر مردم پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ماائیم چه نتیجه بدست می دهد و در آیه دوم ایمان را بفعل ماضی آورده که جز علی نخست مؤمن نبوده سپس قرینه قطعی هم بر تعیین وی بزکوة در رکوع نصب می نماید پس این آیه برهانی است قاطع بر آنکه ایمان علی علیه السلام از آغاز پذیرفته خداوند بوده و باین نص قطعی جای بازرسی از سن آن حضرت نخواهد بود ^(۱) و همچنین در آیه سوم هم فعل ماضی را در ایمان قید فرمود که جز بر علی علیه السلام منطبق نشود

(۱) در احقاق الحق از طرق شیعه روایت کند که سن آنحضرت ۱۵ بوده و در روایت دیگر ۱۴ فرموده و هر دو روایت از طرق مخالف نیز مروی است چنانچه شارح طوابع از اصحاب خود نقل نموده و نیز غافولی در شرح مصابیح از حسن بصری نقل کرده که سن آن جناب ۱۵ بوده و نیز تجاوز از بلوغ را از صحیح بخاری یاد کرده و نیز مروی است از مفیره که آنحضرت فرمود احتملت و انا این اثنی عشر سنة اقوال دیگر نیز هست از اینها همه بی نیازی حاصل است چه حضرت پینمیر دعوت باسلام نمی کرد مگر آنکس را که از او اسلام صحیح و پذیرفته باشد و دعوت او باسلام اجماعی است و حضرت چون بمعاویه نگاشت .

سبقتکم الی الاسلام طراً - غلاماً ما بلفت او ان حلی .
معاویه باعدادی که داشت انکار نکرد و نیز مخالفین آیه و الذی جاء بالصدق و صدق المرسلین را در شأن علی گفته کمافی نهج الحق و جز فخر رازی احدی منطبق بر ابی بکر نکرده آنهم بمناسبت لقبی که معلوم نیست که آنرا وضع نموده رجوع شود باحقاق الحق .

نمی توان باحفظ معنای ماضی آیندگان از مؤمنین را مشمول آیه قرار داد و اگر شماره جمع را رعایت کنیم اولین حزب الهی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه و خدیجه و جعفر خواهند بود .

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آل محمد (ص) را معرفی می فرماید

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را چنین معرفی فرماید همانا هیچ کس از این امت را بآل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مقایسه نمی توان نمود و کسیکه نعمت ایشان بر او جاری است و زیر دست احسان ایشان است چگوانه می توان با ایشان یکسان و برابر پنداشت همانا ایشان بنیاد آئین و ستون یقین اند بازگشت تندرودگان بآنها است بسر منزل رسیدن واپس ماندگان بسبب آنان است ایشان راست خصائص حق ولایت و درآنهاست وصیت و وراثت ایشان اند گنجینه راز خداوند و تکیه گاه فرمان او و صندوق علم و جایگاه حکم و پناه گاه کتب و کوههای دین وی خداوند بدست ایشان کمر خمیده دین را راست فرمود و لرزه اندام و کرده های آئین را نشانده و آرامش بخشود (نهج البلاغه) .

سنجیدن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بافقهای دیگر مانند سنجش بهای طلا
به بهای سنگ است

بجان خود سوگند که سنجش آن حضرت بافقهاء نامور و حفاظ نامدار امت هر چند در فضل و اکمال باوج سپهر جلال فرارسیده و بر تارک مهر دانش جای گزیده باشند چون سنجش زر و ریگ و شمشیر و چوب است چه نیکو گوید شاعر :

يقولون لي فضل علياً عليهم ولست أقول التبراعلي من الحمصي

فان انا فضلت الامام عليهم
الم تر ان السيف يزرى بحدته
علي را بر تری ندهم بایشان
ستایش پیشوای علم و دین را
بسی شمشیر را ننگ و شکست است

همانا هرگز شکفت از میان نرود از آن گروهی که بر علی و اوصیای
وی در فقه و حدیث و آداب و اخلاق مقدم داشتند مانند ایبحنیفه و ابی
الحسن اشعری و غیرهما را و هیچ گوش فرا نمی دهند باواز پیغمبر که
از نای علی و فرزندان دانشمند پرهیز کار وی در علوم و معارف و آداب
و سرمایه زندگانی علمی و ادبی و عقلی و اجتماعی و مذهبی بلند است
و تا روز رستاخیز خواموش نخواهد شد و آنچه از آن بیگانگان دریافت
کنند نه تنها عرضه بر علوم اهل بیت نمی کنند بلکه از اتفاق ایشان بر
خلاف هم پروا ندارند نه موافقت ایشان را شرط صحت علم خود دانند
و نه مخالفت ایشان را مانع از عمل خویش، گوئی اهل البیت مآتی جداگانه اند
طرفه این است چون ذکری از فضایل و مناقب در میان آید همگی
سر بلند نموده هر يك را ستایش کنند گویا احادیث مناقب و فضایل را
تنها برای تفریح اندوخته نمودند یا در برابر خوبان ملل دیگر بوجود
ایشان عرض اندام کرده ایشان را سپر بلا سازند سپس ایشانرا در علم و
عمل بدور اندازند و بساخته خویش پردازند إن هذا لشیء عجیب .

چرا باید کتب برادران عزیز مادر مورد توافق هم مانند

کتب ملت بیگانه باشد ؟

و چون نگاه بکتب این گروه مینمائیم سیرتی دیگر می بینیم و

شیوه‌ای جداگانه می‌یابیم و برای پیچاپیچ و بیگانه می‌افتیم که هر چه از هر سو مینگریم بخانه‌های اهل بیت و نشانه‌های خاندان رسالت عبور نمی‌کند و آشنائی بآن ندارد مگر بسیار اندک، قرنهاست که این پیشه را پیش گرفته و بر آن زاد و ولد نمودند اخلاق و ادب و کیش و افکار و عقائد و عملیات ایشان زاده‌های دیگر و طریقه‌های جز طریقه خاندان نبوت است دلها و زبانها و خامه‌های ایشان مانند یکدیگر است و در اصول و فروع و شعارها شبیه آنان اند که پیش از ایشان بودند مگر گاه گاهی چون احادیث مناقب بکوش آنان بر می‌خورد گاهی هم در چند نایب که مانند برق مرور بر ایشان می‌نماید گواهی بدان می‌دهند فی الحال خاموش می‌شود لذا هیچ اثر و نشانه‌ای از آن نه در اجتهادشان و نه در تقلیدشان دیده نمی‌شود گوئی فضائل آل الله افسانه‌ها نیست فکاهی بدان تفنگه نموده سپس آن را باز گذاشته از یاد می‌برد .

سبحان الله چگونه اطمینان حاصل می‌نمایند باجتهاد یا فتوی یا حدیث یا جرح و تعدیل یا اعتقاد یا تفسیر، بی‌بازگشت بآل رسول و ورثه کتاب حکمت و بیّنات و زبر و چگونه بند آئین خود را برشته سیرت پیغمبر ﷺ و سلف صالح از صحابه پیوند کنند با آنکه پیوند خویش را از اوصیای عترت طاهرة چنان بریدند که هیچ تاری و پودی از آن در ریسمانهای بافته ایشان دیده نشود و اگر بندرت یافت شود گوئی پنبه زلفت و خاری است که بر جامه زربفت ایشان شده . و یا موی دماغی در تار و پود بافته‌هایشان .

قرآن اولی الامر را بمستنبط و غیر مستنبط تقسیم می نماید
و این نکته برای امامیه ارزشی بسزا دارد

با آنکه خداوند فرمود: ولو ردّوه الی الرسول والی اولی الامر
منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم، و فرموده: بل هو آیات بینات فی صدور
الذین اوتوا العلم، یعنی قرآن اشانهای روشن و آشکاری است در سینه های
آنانکه بایشان علم داده شده و مفاد آیه اولی آنکه حقائق سخن خداوند
میان زمامداران دین و امت تنها در سینه علمای مستنبط است از اولی الامر
نه هر کس و نه هر زمامدار و ولی امر و نه در دفترها و نه در دهان
اهل رأی و قیاس، این آیه اولی الامر را بموجب کلمه (منهم) دو صنف
می نماید علمای مستنبط و غیر مستنبط بلکه علماء و غیر علماء و مستنبط و
غیر مستنبط و این تقسیم خیلی برای امامیه که تنها به علمای مستنبط (اهل
بیت) رجوع می کنند ارزشی بسزا دارد.

سخن قطب الدین شافعی در کتاب مکاتیب

قطب الدین انصاری شافعی در کتاب مکاتیب گوید: راه را بی راهنما
نتوان پیمود و کسیکه گوید کتاب خدا و سنت پیغمبر در دست ما است
و ما را بس است مانند مریضی است که بگوید کتب طب موجود است و
بزبان ما است پس حاجتی بطیب نیست سپس این دو آیه را ذکر نموده
نگارنده گوید:

نگاه کن چگونه عترت را مهجور ساختند و میان ایشان و کتاب
بر ضد فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله جدائی انداختند نه بلکه خود را از هر دو
جدا کردند و گرنه این دو از هم جدا نشوند و عترت هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله
جدا نیستند چنانچه حسین بن علی علیه السلام فرمود ان تشذ عن رسول الله

لحمته وهي مجموعة له في حظيرة القدس :

یعنی هرگز گوشت و پوست پیغمبر از او جدا نشود و همه در باغ
قدس بدو پیوسته اند .

آری زبان همان زبان و سینه همان سینه و معلومات همان معلومات
است الحق شیعیه راه را با راهنما می پیمایند مگر آنچه را دشمن پایمال
نموده یا تغییر داده در آن هم بدستور راهنمای حقیقی عمل می کند .
آیا بر غربت عترت و غربت اسلام جای گریه و اندوه نیست ؟ همانا
پس از کشتن سید اوصیاء حقوق عترت را پایمال کردند و بکشتن و آواره
کردن ایشان فحاشی نمودند علوم و احادیث و گنجینه معارف اسلامی ایشان
را که مهم ترین کتابخانه ها روی زمین بوده نسخ و نابود نمودند اما چون
قرین قرآن بود خدایش نگاهداشت و بدست امامیه اش سپرد .

چرا نام کتاب خود را ظلامة العترة گذاردیم

و چون کتاب ما متضمن تظلمات عترة طاهرة و شیعیه است بدرگاه
زمامداران اسلام در آنچه و هابیه و همکنان ایشان باشیعیه در میان گذارده
لذا نام کتاب خود را ظلامة العترة الطاهرة الى حضرة قادة الاسلام الباهرة
نهادیم چه آنکه علماء و ملوک اسلام حتی در جزیره العرب سزاوار ترین
اشخاص اند به داوری در معارف و مذهب جعفری و گوش فرا داشتن
بتظلمات آل الله و پیروان ایشان و شایسته ترین مردمان اند بیاری اهل
بیت و جلوگیری از پایمال کردن حقوق ایشان و فرقه امامیه و بشنیدن
ناله های جانگداز آل محمد در علوم و معارف و اصول دین و فروع و آداب
و مراسم خود که از جد خویش بیادگار گذاردند ، و این مراتب که ذکر

شد همواره مورد حملات خانمان سوز دشمنان و قلم ابدازان شده بویژه از جزیره العرب همانا چشم پیغمبر امروز بایشان است در حفظ و حراست حقوق علمی و ادبی و اجتماعی و مذهبی که از آغاز اسلام تاکنون در دست امناء آل محمد و سلسله امامیه سیر می نماید امروز روز قدر دانی از الهیات ابوالحسن علی بن ابیطالب است نه روز هوا خواهی از عقائد ابوالحسن اشعری چه آنکه امروز به هیچیک از ملوک و دانشمندان اسلام گمان نمی رود که دشمنی با ارواح پاک خاندان رسالت و آرامگاههای ایشان که مهمترین مجامع توحید و محافل اسلامی است روا دارند یا هوا خواهی از دعوات و هائیه و حنبلی ها را در اصول توحید خصوصاً در توحید اسماء و صفات سزاوار دانند امروز کسی نسبتی به ابوالحسن اشعری بصری ندارد و نظری خاص بشیخ و شوهر مادرش جبائی نخواهد داشت که از روی تعصب دست از الهیات و معارف ابوالحسن علی علیه السلام برداشته و بهر چه اشعری بهم بافته هر چند بر ضد اجماع اهل بیت عصمت باشد بگراید و یا خوش داشته باشند که پیروان علی و اوصیاء منصوص وی را لثانه تیرهای بهتان و تهمت و کشمکش های بیهوده نمایند بدیهی است سنتی و شیعه برادرند و امروز هم کاملاً بی بسود و زیان اتحاد و اختلاف باید برند

امروز شیعه در خلافت گفتگو ندارند

و خلفا را محترم می شمارند

امروز کسی در امر خلافت خلفاء را شدین گفتگو ندارند و حرمت و تعظیم شأن خلفا را مراعات می نمایند اما امر مذهب در اصول و فروع آزاد است همانطور که در اهل سنت فرقه های مختلف آزاد بوده و هست

همچنان معارف امامیه را در اصول عقاید به فقه جعفری باید آزاد دانست و تاریخ فلسفه معارف و علوم و آداب و رجال ایشان که بزرگترین قسمت معارف اسلامی را تشکیل می دهد باید آزاد دانست و ربطی بدوئیت و ضدیت ندارد و این داوری میان شیعه و وهابی در مشاهد متبر که و عمران مقدس مذهبی باکیست ؟ ما امر مشاهد روضات متبر که را که برادران نجدی ما هدف تکفیر و تخریب و نسبتهای بغض انگیز قرار می دهند ناچار داوری آنها را از حضور ملوک و علما باید خواست و کشمکش در اصول و فروعی که بهانه حمله خویش بر امامیه می کنند و بدین بهانه ها خود را موحد مخلص و شیعه و بسیاری از فرق تسنن را کافر یا گمراه یا مبدع می دانند البته باید نزد آن قائلین محترم بازرسی کرد .

اعتقاد امامیه بخلق قرآن از روی دلیل منطقی است

نه دوئیت با احمد بن حنبل

نازه اگر مخالفتی با احمد بن حنبل لازم آید جایی خراب نمی شود چه رسد که بر وی افترا زنند و وی را دست آویز نمایند مانند افترای بظواهر متشابهات بر او اگر چه اعتقاد او به تجسم صریح و ثابت نباشد . و همچنین اگر او خطائی کرده باشد مانند اصرار او بعدم خلق قرآن . مقصود کشف حقیقت است نه ایجاد اختلاف است و نیز استغاثه و نظلم است نه ستیزگی و خصومت پس اگر این مسئله که برخلاف عقیده اهل بیت و امامیه و موافقین ایشان است تحقیق شود و خطای احمد واضح شود موجب دوئیت بین شیعه و غیر ایشان از مسلمین نیست بلکه کشف حقیقت است .

یا آنکه اگر عالمی چون ابو حلال عسکری در کتاب صناعتین گوید :
قرآن مخلوق است و قدیم نیست زیرا که خداوند قادر بر مثل او
است نباید حنبلی یا اشعری ویرا بچشم دشمنی نگاه کنند و غوغای
دوئیت و دشمنی برپا کنند چه آنکه این مسئله از مسائل اعتقادات مهمه
است باید تحقیق شود نه آنکه تقلید از امام احمد یا ابوالحسن اشعری
با دعوات وهابیه مثلاً شود طرفه اینستکه همه مسلمین در تحقیق مسائل
علمی جنگ خونین برپا نمی کنند اما وهابیه چنین می نماید که هر مسئله
و هر حدیث را بهانه حمله های سخت بر امامیه و برمشاهد مشرفه قرار
می دهند سبحان الله گوئی دائرة المعارف اسلامی تنها همان معتقدات سطحی
نجدیها است و ملل گیتی باید زیر علم علم شیخ محمد بن عبد الوهاب روند
و لب بر بندند و دم فروکشند و دفاع نکنند و پیوسته هم تیر تکفیر بر سر
و سینه امامیه پرتاب گردد و تیشه و کلنگ ویرانی بر فراز قباب مقدسه
و مزارهای محترم کشیده باشد شیعه و غیر هم بی صدا سر تسلیم زیر آن
تیشه های ستم برده و چشم را هم برابر تیر زهر آگین هزار دشمن و مخالف
ایشان گرفته تا رجعی بدیشان نرسد و شعائر الهی و عمران مذهبی را بی
زحمت از میان برگیرد .

احمد بن حنبل را در قول به ازلت قرآن نکوهش نمی کنیم
ولی اشتباه کرده و از آزار و هیس وی متأسفیم

الحاصل همانطور که سرزندی بر حکما و متکلمین در قول بخلق
قرآن نیست بر احمد بن حنبل هم در اعتقاد قدیم بودن آن نکوهشی نیست
و بر هر دانشمندی که قضاوت در این مسئله کند و خطای امام احمد را

ثابت کند عیبی نمی توان گرفت چه رسد به آنکه طرفداران احمد بدشمنی با امامیه و سائر معتقدین خلق قرآن بر خیزند و تلافی دوره محنت را که مأمون و معتصم در آن هنگام قول بخلق قرآن را سخت حمایت و باری می نمودند و مخالفین را سیاست می کردند از امامیه بگیرند .

حتی در این عصر که حقیقت هر چیزی بمیزان علمی و منطقی سنجیده می شود نه به تعصب مذهبی یا سیاستهای عصر امویّه و عباسیه یا موقعیت اشخاص، تکذیب و انکار کنند و جنگ خونینی بر پا نمایند و مشاهد مقدسه و مساجد مؤسسه را با کلنگ های ظلم و ستیزه خراب کنند . اگر احمد راه احتیاط را در دین خود چنین پنداشت که کلام متکلم قدیم یعنی خدا را باید قدیم دانست نه حادث ، حکماء و متکلمین هم احتیاطی بهتر کردند چه برای خداوند شریک در ازلیت و قدمت نگرفتند چه آنکه قدیم بودن قرآن مستلزم آنستکه به عدد حروف سی جزء قرآن که با بسمله (۲۸۴۲۲۳) می شود . شریک برای خداوند نمود بالله باشد بلکه حرکات هم بر شماره شرکاء می افزاید همانا کلام الله نزد حکماء و متکلمین غیر از متکلم است که خداوند تبارک و تعالی باشد زیرا از سخن جز فعلی از افعال او چیز دیگر منظور نیست کتاب هم غیر از منزل کتاب است و معانی کتاب هم مفاهیمی است که جای آن ذهن است و الفاظ و حروف بریده بریده است که آنرا سخنگو تقطیع می کند و می آفریند و تدریجی الحدوث است و سر و ته دارد و کمیت امتدادی که از خصائص مخلوقات حادثه است دارد . و صور الفاظ مفرد و مرکبه در خیال مرتسم و در خزانه حافظه محفوظ است و همه این امور از ساحت

جلال کبریائی جلّت عظمته دور است چه آنکه هر چه اراده کند گوید بشو پس می شود هر آنگاه خواهد تکلم کند می کند یا نخواهد نمی کند پس گناه مردمانیکه راه حکمت را در این مسئله و مانند آن بدست آوردند و از اشتباه و خطا رهائی یافتند چیست ؟

**آنانکه بعدد کلمات و صفات برای خدا شریک می پندارند
چرا موحدین را به جرم عبادت حق در مشاهده
اولیاء مشرک می شمارند**

یا للعجب که عبادت خداوند و ستایش او بمحض آنکه در مشاهده اولیاء حق برپا شود کفر و شرک باشد و توسّل بآل الله بدرگاه خداوند نیز کفر و شرک محض باشد اما قرآن را شریک ازلی قدیم گرفتن و صفات هشتگانه هشت شریک ازلی پنداشتن برای خداوند یکتا و بی همتا و او را خدای نهم یا خدای دهم یا یکی ازدو بیست و هشتاد و چهار هزار و دو بیست و بیست و سه اله معبود مطابق حروف قرآن دانستن نه شرک باشد نه کفر نه جای ایراد و وسوسه باشد آنکه خون نماز گذاران خدا پرست را بنام شرک و بت پرستی باید حلال دانست و ابنیه مذهبی را که شب و روز نعمه توحید و سروش تهلیل و تکبیر و تمجید جهان را بطرب می آورد باید ویران نمود و در این اعمال نکوهیده نه اندیشه از ترس خداوند روا است نه احتمال بدعت و گمراهی در آن می رود و همچنین برای خداوند دو دست و دو چشم و صورت و پهلو و مانند آن قائل شدن و هر یک را شریکی ازلی و الهی قدیم پنداشتن شرک نباشد بلکه توحید خالص نسبت با سماء و صفات باشد اما نماز موحد هر چند امام معصوم باشد نزد آرامگاه

معصومی دیگر کفر محض باشد و خون او حلال باشد حقیقتاً نمی‌دایم
که بر این گفتارها باید خندید یا گریه کرد.

پاره‌ای از اعتقادات ابوالحسن اشعری طبق اعلان دعای وهابیه

اینک پاره‌ای از عقائد ابوالحسن اشعری را که وهابیه اصول دین
خود دانستند و دعای وهابیه آن را منتشر ساخته و در پایان (حیوة
القلوب شیخ ابوالسمع) آنرا اعلان داده یاد می‌نمائیم تا گمان نرود
نکارنده چیزی را از روی تعصب یا اغراق می‌نگارد^(۱) این است
ترجمه آن :

از جمله اعتقاداتی که اهل حدیث و سنت بر آنند آنستکه خداوند
سبحانه بر عرش خویش است چه آنکه گفته : الرحمن علی العرش استوی:
خدای رحمن مهربان بر عرش مستقر است

و او را دو دست است بی کیفیت زیرا گفته : خلقت بیدی : خلق
نمودم بدو دست خودم، بل یاده مبسوطان: بلکه دو دست او گشاده و فراخ
است، و او را دو چشم است بی کیفیت و او را صورت است و نامهای خدا

(۱) قاضی شهید در احقاق الحق میفرماید سخنهای شگفتی که شیخ
اشاعرہ بدان به تنهایی گراییده تکیه بپایه‌ای از مقدمات دقیقه عقلیه ندارد و
آنچه گفته از روی دقت نظر و ممارست علوم عقلیه و نقلیه نبوده و جز مخالفت
ارباب اعتزال نظری که قرین برهان و حد باشد نداشته از این رو شمس‌الدین
شهر زوری پیروی فخر رازی را از وی قدحی بر زکاوت و شعور فخر شمرده
و گفته : فخر با کتبی که در حکمت نوشته و گمان کرده که او از عداد
حکمای درجه اول است چگونه پیروی از مردی نموده است که نداند کدام ←

گفته نمی شود که غیر از خداست چنانچه معتزله و خوارج گویند و خدا دیده می شود بچشمها روز قیامت چنانچه دیده می شود ماه شب بدر (چهار دهم ماه) می بینند او را مؤمنین و قرآن مخلوق نیست و هر کس بگوید لفظ یا وقف بدعت گذار است و لفظ بقرآن نه مخلوق است و نه غیر مخلوق و ایمان قول است و عمل، زیاد و کم می شود و گفته نمی شود ایمان مخلوق است و نه غیر مخلوق است و معصیتها تمام و کارهای بنده گان را خداوند خلق می کند و هیچ کس استطاعت : توانائی ندارد که چیزی را بجای آورد پیش از آنکه آنرا بجا آورد و حکم نباید نمود بر اهل کبائر (گناه های بزرگ) و برای موحدین به بهشت و خداوند می آید روز قیامت و نماز عید و جماعت پشت سر هر عادل و هر فاجر (فاسق و زنا

→ يك از طرفین او اطول است چه آنکه اشعری از حکمت بحثی و ذوقی بی بهره بوده و جز خبط و حیرت و بیچارگی چیزی از او دیده نمیشد و نیز قاضی فرماید : من در سخن شهر زوری گمان دشمنی میبردم تا آنکه رساله سیدمعین الدین شافعی اشعری را دیدم که گوید : ندانم چرا اشعری مطلب کلام را چون استوا و نزول و عین و قدم بر پایه حقیقت نگذارده همانا اشعری قائل بعقیده تازه ای بی اساس بمحض گمان و قیاس می گراید هر چند بر خلاف صریح قرآن و احادیث صحیحه باشد مانند معلل نبودن افعال الهی بضرر بگمان لزوم تأثر واجب از ممکن یا آنکه علم واجب بممکنات و غایات آن صفتی است ذاتی و نیز قاضی گوید : فنادی رومی در شرح جمع الجوامع می نویسد : بیشتر مسائل و مقالات اشعری از نقالها و قسه سرایان و وعاظ اقتباس شده مانند اثبات قدرت خدا بر گنجاندن دنیا در پوست گردکان تا بگمان او عجز لازم نیاید و این را از افسانه ایکه با دریس نسبت کنند که شیطان همین را از او پرسش نمود سوزن بچشم شیطان فرو برد و گفت در سوراخ این سوزن هم تواند گنجاند لذا شیطان اعور (يك چشم) گردید انتهى ملخصاً .

کار) باید باشد و مسح بردو چکمه سنت است چه در حضور چه در سفر این است پاره از عقائد او (اشعری) که از کتاب المقالات نقل شده، تمام شد ترجمهٔ عین عبارت ابوالسّمح در آخر حیوة القلوب.

نگارنده گوید: در معادّات کتاب ما و ابواب آن خواهی دید این عقائد باستثناء فروع بر ضدّ اساس توحید اسلامی است که انبیاء و اهل بیت اختیار کردند و در این خصوص تورا نهج البلاغه و صحیفه سجادیّه که تا امروز شش صحیفه از آن فراهم شده کافی است چه رسد باجماع محدّثین و حفاظ اعلام از غیر فرقه حشویّه (قشریها) و مجسمه و همچنین اجماع حکماء اسلام و غیر اسلام بر بطلان این اعتقادات در توحید

پاره‌ای از مفاسد عقائد اشعری در اسماء و صفات

منظور ما از آنچه یاد کردیم و اکنون از مفاسد عقائد مزبوره می‌نگاریم تنها آگاه نمودن غافل است بآنکه مخالفت نمودن با ابوالحسن اشعری آسان‌تر است از مخالفت باعلی علیه السلام بن ابیطالب و ائمه آل محمد علیهم السلام و هزارها حکماء نامور و فقهای میرز و احادیث صحیحّه بی‌شمار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره که بالاتفاق تنزیه می‌نمایند خداوند را از اعضاء و اجزاء و صفات زائده بر ذات و ما آنچه ظاهر سطحی پاره‌ای از آیات که اشعری را بخیال فاسد و اندیشهٔ شرک صریح افکنده اگر نکوئیم متشابه است و در متشابهات بنص صریح قرآن نباید دخالت نمود پس باز جواب آن بسی آسان و راه جمع میان این ظواهر و محکمات قرآن شسته و روشن است بقسمیکه متبا در ذهن هر عربی است که کمی ذوق و احساس داشته باشد چه آنکه در برابر هر یک از ظواهر بر فرض آنکه متشابه نباشد آیه‌ای از محکمات ایستاده.

پاسخ استدلال اشعری بآیات متشابهة یا ظاهرة در عکس القول وی

زیرا در برابر آیه خلقت بیدئی، آیه ۱۴ سوره زخرف است: وجعلوا له من عباده جزئاً إن الانسان لکفور مبین: و قرار دادند کفار و مشرکین برای خدا از بنده گان او جزء را همانا انسان کافر و کفران کننده آشکاری است آیا دست و چشم و صورت و مانند آن اجزای بندگان خدا نیست که اشعری برای خدا قرار داده است؟ آری بخدا سوگند اینها اجزاء و اعضای بنده گان خدا است پس باید از خداوند سلب شود بنابراین بر هر صاحب اندک ذوقی آشکار است که مراد از دست، قدرت و قوت است بر آنچه دست هر کس بجای آورد و بر آنچه هر توانائی با اسباب یا بی - اسباب انجام می دهد و همچنین در ابصار (دیدن) چه آنکه خداوند می بیند آنچه را که چشمها می بیند و آنچه چشم نمی بیند بلکه به نظر دقیق آنچه عقل ادراک می کند یا عاجز از ادراک آن است خداوند سبحانه هم علم حضوری بدان دارد و هم آن را می بیند ولی دیدن او از آلات چشم و عضو حدقه بی نیاز است بلکه محال است که محتاج به آلت باشد چه آنکه با لذات بصیر است لاندک که الابصار وهو یدرک الابصار آیا اشعری شعوری بآیه لاندک که الابصار ندارد که از محکمات است پس چگونه ممکن است او را دید در آخرت و چگونه خدای لطیف خبیر محیط، در دیدن آفریده خود محتاج به چشم است چشم محدود است و نیازمند هوا و فضا و روشنائی است و دیدن خداوند در تاریکی و روشنائی و باطن و ظاهر يك سان است.

چه خوب می گوید زمخشری :

يا من يرى مدّ البعوض جناحه
و يرى مناط عروقه في جسمه
امنن على برحمة تمحو بها
ما كان منسى في الزمان الاول
في ظلمة الليل البهيم الاليل
و الصبح من تلك العظام النحل
ما كان منسى في الزمان الاول

آیا نمی بینی هر آنکاه خداوند چیزی را اراده فرماید جز کلمه کن بهیچ مقدمه و واسطهئی نیازمند نیست انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون پس هیچ گاه نیازی بدست و دیده و جنبش و انتقال و اندیشه ندارد و نیز فرماید : بیده ملکوت کلّ شیء و ملکوت بدست گرفته نمیشود نیست او مگر مراد از (ید) قوت است که ملک و ملکوت را قبضه می نماید و نیز خداوند محیط است و آنکه بدست کاری کند محیط نتواند بود آیا چه میکند دست را کسیکه بر هر چیز توانا (قدیر) و حاضر و گواه و بیننده (شهید و بصیر) و نگهدار و جانشین در هر کار (حفیظ و کیل) و نگهدار و حسابدار (رقیب حسیب) و دارای قوت سخت و استوار (ذوالقوة المتین) و بجای آورنده آنچه خواهد (الفعّال لما يريد) و یگانه بی جزء و ترکیب و بی جوف و رخنه (الاحد الصمد) مگر اجزاء و اعضاء منافی با احدیت و صمدیت نیست همانا اوست یکتای فیروز و غالب و نافذ الارادة و اوست مافوق بنده گان خود در هر کمال (وهو الواحد القهار) (و هو القاهر فوق عباده) و مافوق دیدن محدود با آلت دیدن محدود بی آلت است و بالاتر از دانستن محدود بتوسط تصوّر و صورت ذهنی دانستن حضوری نامحدود و بی تصوّر و توسط امور ذهنی است و فراتر از شنیدن مسموع بوسیله گوش و غیره سمع نامحدود بی اسباب و

ادوات پس چه معنی دارد نسبت دادن دست با او اگر تنها معنی قدرت و قوت مقصود نباشد؟ چه آنکه نامهای خداوند همه برای اثبات کمالی نامتناهی است و از این رو اسماء الله توقیفی است و نمی توان با ذالیدین و ذاللعینین چه این ستایش او بکمال ذات نیست بلکه خواندن وی بنامی است که نقصان و ضعف و جزو و حدود را در بردارد و لا اقل بیهوده و لغو محض است آیا این چه کمالی است که نمیتوان اسمش را برد و در ردیف نامهایش آورد؟ و ما بانی فراخ در کتاب خود بر روی این مسئله گشودیم و اشاراتی که در این جا از خامه تراوش کرده تنها برای قوت قلب مؤمنین است کذا لک لثبیت به فؤادک و همین عذر تکرار باره ای از نکات است چه آنکه دل پاک آئینه واقع است ناچار هر جا که سزاوار است عکس واقع و صورت حقیقت را نشان میدهد زیرا که خاطرات و واردات قلبیه را عمرهائی است آنی الحصول و هر آنگاه روی نمود اگر نکوئی یا نه نکاری فرار میکنند دوباره شاید بدست نیاید یا بشکلی دیگر بیاید که به زیبایی چهره نخسبین نباشد اینست که در دل چون نکته ای جنبش کرد بایست آنرا در آغوش کتاب یا گفتار صواب کشید و شاهد نقد را به اسیمه تبدیل نتوان کرد منظور ما فعلاً این است که ابوالحسن اشعری حجت خدا بر مسلمین نیست تا هر چه گفت وحی منزل باشد و اطاعت او فریضه زمت امت نیست و تقلید او اگر در اصول غلط نباشد واجب نیست و مخالفت او چون حجت بر علیه او باشد بدعت و ضلالت نخواهد بود چه آنکه بلندترین ستودن پیش از این نیست که او یکی از علماء و متکلمین است چه بسیار عالمیکه از وی اکمل و افضل بوده و یا هست و خواهد بود

مع الوصف مخالفت او بر کسی گران نیاید اما مصیبت دین سوز و خالمان اسلامی بر انداز و حقائق قرآن گداز همانا مخالفت اعلیه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که گردنهای کردن فرازان علمای نام آور همه ملل گیتی برای معارف و الهیات او و دقائق توحید و خدا شناسی وی فرود آمده و سر تسلیم بر قدم مبارکش نهاده و دلاوران علم و ادب و خرد و مذهب در برابر اعتقادات و احساسات او بزانو در آمدند الحق اگر سراسر جهان مجموعه علم توحید و خدا شناسی شود بپایه توحید علی دست نمی تواند رساند و همچنین است حال اوصیای وی .

علی بن موسی الرضا امهات اصول دین را با علمای

ملل متنوعه خاتمه قطعی داد و همه آنها

در کتب شیعه ضمیمه است

آیا تاریخ اسلام فراموش می تواند کرد علی بن موسی الرضا را با جمیع علمای ملل در تمام مسائل توحید و اسماء و صفات چه مناظره های گران بهائی نموده هنوز مورد استفاده هر حکیم نام آور و فیلسوف زبردستی است و این انجمن ها در دربار با شکوه مأمون بوده و مسئله ای نبوده که بزرگان ادیان گیتی را در آن بزناوی تسلیم در بیاورد آیا در هیچ يك از مسائل توحید و اسماء و صفات و غیرها رأیی موافق رأی اشعری دیده یا تصدیق شده ؟ خیر ، بلکه تکذیبهای صریح را از ریشه و تخم این عقائد باطله در آن می خوانی چنانچه کتاب ما خواهد بر تو خواند اینها همه بر تقدیری بود که ما آیاتی که اشعری بدان تکیه کرده متشابه ندانیم و ظاهریا صریح در مقصود امامیه و موافقین ایشان از معتزله و حکما بدانیم ولو با ضمیمه محکمات آیات دیگر

و اما اگر متشابه باشد پس کار آسان تر و دخالت در آن الحاد صرف، چه رسد که بر طبق آن دینی نوظهور ساخته شود یا تخم های عقائد مبدعین گذشته که همواره از روی ظهور مرد طراری چون اشعری و ابن تیمیّه داشتند که آن ریشه های فساد را پرورانده و با مقالات آمیخته صورت علمی بدان ببوشد در جامعه اسلام بار و بردهد الحق بدین آرزو رسیدند اما بنیاد اسلام و شوکت و اقتدار امپراطوری اسلامی را بتصدیق مورخین مغرب زمین بدین عقائد از میان بردند و درهم شکستند چنانچه از پیش گفتیم .

و از ضروریات دین اسلام که مصرّح در قرآن است آنکه بازگشت علم متشابه بخداوند و پیغمبر ﷺ است دست تأویل از آن کوتاه است پس جائز نیست از آیات متشابهه نامی یاصفتی برای خداوند گرفت چه این کار از مختصات محکّمات قرآن است پس احمد بن حنبل مانند امامیه از تأویل متشابهات می پرهیزد این است عقیده شیعه امامیه بلکه عقیده احمد بن حنبل هم همین ، رجوع شود بمثل و نحل شهرستانی و هر آنکس که پیروی از اشعری در این باب کند حنبلی نخواهد بود بلکه از اهل سنت و حدیث که سخت پرهیز از متشابهات کنند و از تأویل آن دم فرو بندند بشمار بیاید .

اشعری بنیاد تجسیم و تشبیه را بر دو پایه سست
گذارده بلا کیف - بلا تشبیه

آیا آن تأویلی که الحاد محض است بالا تر از این است که دو کلمه من در آوردی خارج از فهم و تصوّر کلمه (بلا کیف) و کلمه (بلا تشبیه) باین آیات متشابهه ضمیمه شود و آن دو را سرچشمه اوهام و

خیالات یادهٔ بیهوده نموده رود رود و جوی جوی بلکه دریا دریا لجن های اندیشه های تباه روان ساخته عالم اسلامی را غرق بطلان نمایند همانا این دو کلمه بسی خورد و اندک و عوام فریب می نماید لکن دوراه فراخ گمراهی و کجی و دوت بزرگ جادوگر و چاه ویل ها روت و ماروت است سبحان الله اگر با فرض تشابه این آیات باید تأویلی نشود چرا دست و پا و صورت و چشم و پهلو و تخت و آمد و رفت برای خدای بی همتای یکتا بسازیم و از تفسیر دست بقوت و قدرت و مانند آن که محکمتان بدان گویا است دست کشیم ما از خواننده گان این مقدمه عفو می طلبیم که سخن را دراز نمودیم اینک با اجازه و خواست خداوند مقدمه را بهمین جا انجام می دهیم و باین چند سطر دیگر مقدمه الکتاب را بیابان می رسائیم

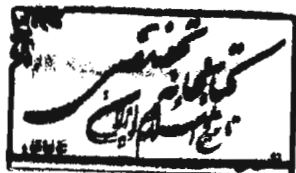
طرز نگارش کتاب چه در اصل تازی و چه در ترجمه

پارسی عراقی معمول است مگر در حالیکه

تغییر اسلوب ضرور باشد

من در طرز نگارش کتاب خود که با شتاب نگاشتم از سبک فقها و اصولیین عراقی که عادت دیرینه من است دست نکشیدم و شیوهٔ خامه - نوردان عصری و جامعهٔ بافندگان زیبای مصری را تقلید نکردم و ساده گی عبارت و آسانی معنی را باندازهٔ توانائی خویش رعایت نمودم و مخصوصاً تعمقات فلسفی و تدقیقات اصطلاحی تا نواستم از اثر خامه ام دور ساختم تا مشمول روایت شیخ و هابیه در کتاب توحید که هلاک (متنطعین) یعنی متعمقین را روایت کرده نشوم و جز اندازه ای را که از دائرهٔ تفکر و تدبیر و استنباط که قرآن بدان فرمان داده بیرون نکرده بر نگزیدم و هم کوشیدم که الفاظ بسیار برای معنای اندک کار ببرم چه عمر کوتاه

و معنی افزون و آرزو بزرگ و فرا گرفتن مزایای حق^۱ دشوار و از بسیاری الفاظ این نخواهم که از توضیح حال و روشن نمودن سخن که مغز آن از پوست جدا گردد سر باز زبم چه کتاب من نه تنها برای فضلا و دانشمندان است بلکه عمده منظوم عوام عرب و عجم نیز هست بویژه که نیازمند اصلاح ملتی بزرگ بکتاب خود هستم بدیهی است نسبت بفضلاء چشم داشت اصلاح کتاب خویش دارم اما درباره جز آنان مقصودم تعلیم و تربیت است از این رو باید مفاد (بلاغ مبین) در بیان مطالب رعایت نمایم یعنی بایست سخن رسا و رساننده و رسنده بتك دل بطور روشن و آشکار که مفاد همین دو لفظ است (بلاغ مبین) باشد خامه در برابر یافته سرائی دشمن و گزاف گوئی وی که در چنین جاها نمی توان بمتنی و جیز و اشاره ای اندك اکتفا شود یا مگر حق تضييع نشود گاهی هم از يك موضوع در چند جا سخن بمیان می آید من هم در هر جا چیزی افزودم یا کم کردم یا تقریری دیگر نمودم تا تکرار نباشد اما از سخنهایی که سودمند نباشد سخت خودداری کردم با همه این ها بفرو مایه کی خویش و کوتاه دستی و شکستگی خامه خود معترف و تنها چشم امیدم باصلاحات سروران عصر خویش است و از خوانندگان نیازمند گذشتم اگر در دفاع از حقوق آل عهد خامه ام سرکشی کند و از روی غفلت تراوشی برخلاف ادب از آن نماید زیرا که پرده دریهائی که وهابیه کردند در آغاز مقدمه نگاشتم تا جای این باشد که گفته شود کلوخ انداز را پاداش سنگ است و اگر ادعا کنم باین سنگ اندازان کلوخ هم نردم و بتلخ کلمی ایشان از دلیل خویش قناعت نمودم شاید بیجا نباشد و کسیکه درد دین در دل و شور عشقی در



سر ندارد باکی ندارم که ادعای من را بپذیرد و هر دو می گذاریم تا یکی در عین خدا پرستی و یکی هم در عین خود پرستی بمیرد انا اویا کم لعلی هدی اوفی ضلال، البته من برای چنین کسانی این کتاب را نگاهشتم تا منتظر نفی و اثبات یا نکوهش و ستایش آنان باشم

روی سخن نگارنده در این کتاب براد مردان پاک نهاد و
فرزاتگان روشن حواس است نه آنانکه مشمول سخن
و نکوهش ابی نواس

چه آنکه روی سخن من در این کتاب بکسی است که طینتی دارد نرم و طبعی آرام و سیرتی گرامی در هر مقام، نه آنکه بگفته ابی نواس سایه اش سنگین و نسیم روانش خشک و ایستاده و سنگ آئین، هواش تیره و تیره جوی و جایش بد بوی خویش ژاژ و درشت و شکلش خشم آور و نمکین و چهره اش درم و کماتش سخت و گندش از چاه ناهنجار دشوار دنده هایش مانند دنده های اره از هر سو بیرون و حرکات و سکناش سرد و ناموزون وهم نه بر آن سان که من میگویم مردی باشد رام که بهر ناصوابی سواری دهد و روی بهر سو که عیاران کشندش نهد و مانند اشتری نوار پالان نه بسته که در راههای گمراهی همی جنبش کرد تن بحق هرگز در ندهد هر چند دهانش را بسنگ دلیل پر کنند و از دره باطل نپرهیزد هر چند ویرا با سر در آن بیفکنند چون جام شرابی گوارا و روشن بدستش دهی مانند زهری پلید آن را بخاک همی ریزد و چون نام شرابی بشنود بجستجوی آن همی برخیزد و ریگ بیابان سوزان را با غریبال دیده گان ببیزد و گوهرهای گران بها را که در دامان وی نهی بخاک سیاه ریزد و چون بدو گفته شود ای یار به پرهیز از پروردگار وی

را دندهٔ تکبیر گیرد و باد فتنه برانگیزد، دوزخ سزاوار او و آتش جهنم پناه و یار وی باد. همانا چه ارزشی است آن راکه سبک مغز را بخردمندان نامور همدوش همی سازد و میان انگبین و زهر و نشانه‌های آئین اسلام و بتان و بارگاه توحید و بتکده و آئینهٔ مزکت (مسجد) و آئین مزدک و سنکهای قربانی بتان و مهره‌های بخت آزمائی آنان با اورنگ‌های پرستش و ستایش یزدان و نگارش‌های قرآن بر آرامگاه خدا پرستان فرق ندهد و جدائی نیندازد گوهر در آستین بیند اما خزف بر آید امام عادل رو برویش نشیند اما روی بستمگر نماید همانا بخدائی سوگند که نپرستم غیر وجودش و ترسم جز از زیبانش و نجویم جز سودش که در این کتاب جز نیست اصلاح تا توانم ندارم .

فرمان خدا را بس بجان خریدارم و حوشنودی وی را همی بر دیده خوینم گذارم و از برادران مسلمان خود عفو و گذشت خواستارم
فاعفوا و اصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم .

ظلامة العترة الطاهرة الى حضرة قادة الاسلام الباهرة : داد جوئی
خاندان پیمبر بداد گاه بزرگان اسلام محمد صالح الحائری (علامه) بن فضل
الله المازندرانی قدس الله لطیف سره .

با انجام رسید ترجمه مقدمه تاریخ معارف امامیه :

ذی القعدة الحرام ۱۳۵۸ سمنان

بنفقة جناب سلاله السادات آقای حاج سید رضا معصومی

بطبع رسید حق طبع محفوظ و مخصوص بناسر است

مژده

از آثار مؤلف محترم دو اثر ارزنده بزودی

منتشر خواهد شد

۱- ترجمه قرآن منظوم باسبکی شیوا و روان

۲- جلد دوم دیوان الادب

